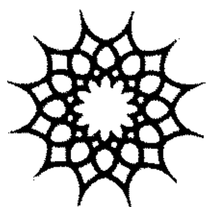
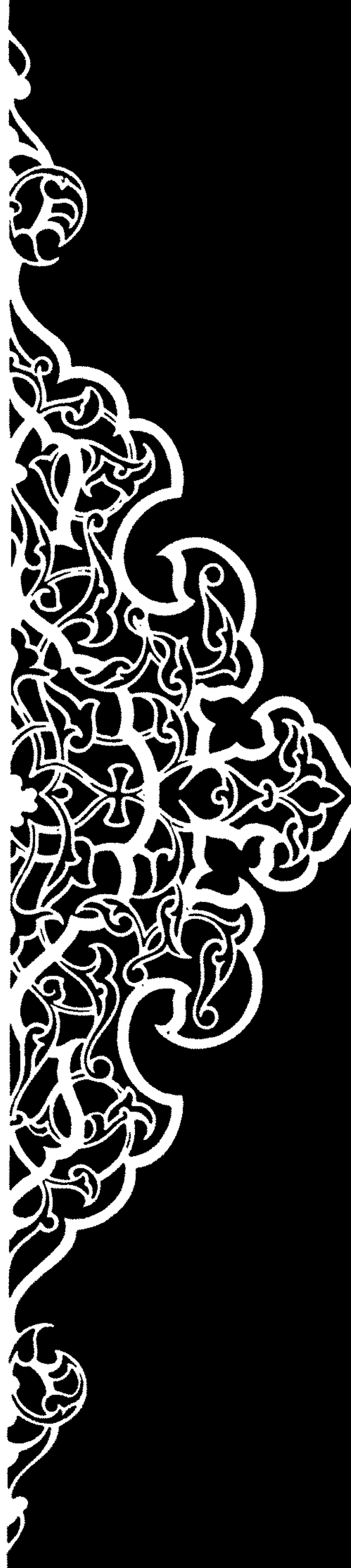
# گویش کردی مهاباد

تحقیق

ایران کلباسی



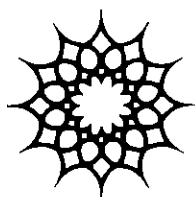
مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی



# گویش کردی مهاباد

تألیف

**ایران کلباسی**



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۲

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

**گویش کردی مهاباد**

شمارهٔ : ۵۱۳

تیراژ : ۲۰۰۰

چاپ : رامین

## فهرست مطالب

## فصل سوم ــ شباهت های کردی با فارسی (گونهٔ محاوره‌ای تهران)



## فصل چهارم ــ جمله و متن کردی

## فصل پنجم ـ واژگان

## نشانه‌های آوانویسی

الف ـ همخوان ها

| فارسی (۱) | لاتین |
| --- | --- |
| پ | p |
| ب | b |
| ت ، ط | t |
| د | d |
| ک | k |
| گ | g |

---

(۱)ـ در فصل چهارم و پنجم این کتاب علاوه بر آوانویسی لاتین ، آوانویسی به خط فارسی نیز داده شده است . در آوانویسی فارسی بیشتر سعی شده‌است که نشانه‌ها با خط معمول فارسی هماهنگ گردد . مثلا وقتی صدای واحدی در خط فارسی بصورت "ت ، ط" یا "ز ، ذ ، ض ، ظ" و یا "س ، ص ، ث" نوشته می شود در آوانویسی فارسی ، در این کتاب ، نیز همان املاء معمول در خط فارسی بکار رفته است ، با توجه باینکه در زبان کردی هم مثل زبان فارسی ، برای هر دسته از حروف فوق فقط یک صدا وجود دارد . یا واکه‌های "a" و "ē" وقتی در میان واژه قرار گیرند در آوانویسی فارسی نشانه‌ای ندارند و فقط با "فتحه" و یا "کسره" نشان داده می ـ شوند ، ولی وقتی در پایان واژه باشند ، مثل خط فارسی ، بصورت " ه" می آیند . و یا برای واکه‌های " کوتاه" "u" و "i" در آوانویسی فارسی نشانه‌ای در نظر گرفته نشده است ، ولی وقتی این دو واکه " کشیده" باشند دو نشانهٔ "و" و "ی" برای آنها بکار رفته است ، چون در خط فارسی نشانه‌ای برای "کوتاهی" و یا " کشش" صداها وجود ندارند . همچنین برای "l̥" (برگشته) و "r̥" (چند زنشی) همان نشانهٔ "ل" و "ر" بکار رفته است .

البته گرچه در زمان انتشار این کتاب نظر نگارنده نسبت به انتخاب بعضی از نشانه‌های فوق تعییر یافته بود ولی چون در کنار آوانویسی فارسی ، آوانویسی لاتین آن نیز آمده است ، نگارنده در صدد ایجاد تغییراتی در آن بر نیامد .

| فارسی | | لاتین |
|---|---|---|
| ق | | q |
| غ | | ɣ |
| خ | | x |
| ء (همزه) | | ʔ |
| ع | | ʕ |
| ف | | f |
| و | | v |
| س، ص، ث | | s |
| ش | | š |
| ز، ذ، ض، ظ | | z |
| ژ | | ž |
| هـ | | h |
| ح | | ḥ |
| چ | | č |
| ج | | ǰ |
| م | | m |
| ن | | n |
| ل | | l |
| ل | (برگشته) | ḷ |
| ر | | r |
| ر | (چندزنشی) | ṛ |
| و | | w |
| ی | | y |

**ب ــ واکه ها**

| فارسی | لاتین | |
|---|---|---|
| بدون نشانه | i | (ای کوتاه) |
| ـِ (میان واژه)، ی (پایان واژه) | ī | (ای کشیده) |
| ـِ (میان واژه) | e | (اِ کوتاه) |
| ـِ (میان واژه)، ـه (پایان واژه) | ē | (اِ کشیده) |
| ـَ (میان واژه)، ـه (پایان واژه) | a | (اَ) |

| فارسی | لاتین |
|---|---|
| ا (میان و پایان واژه)* | â ( آ ) |
| ـُ (میان واژه) | o (اُ کوتاه) |
| وُ (میان و پایان واژه) | ō (اُ کشیده) |
| بدون نشانه | u (او کوتاه) |
| و (میان و پایان واژه) | ū (او کشیده) |

ج ــ سایر نشانه‌ها

| توضیح | نشانه |
|---|---|
| به جای consonant (همخوان) | c |
| به جای vowel (واکه) | v |
| " کشش واکه " (بالای واکه می آید) | - |
| " تکیه " (روی اولین همخوان هجای تکیه‌دار می آید) | ' |
| به معنی "یا" (بین نشانه‌ها و یا واژه‌ها می آید) | / |
| به معنی "صفر" | Ø |
| آنچه داخل پرانتز می آید یعنی می تواند باشد یا نباشد | ( ) |
| تبدیل چیزی به چیز دیگر | ⟶ |

## پیش گفتار

کردی نام زبانی است که در ایران ، عراق، سوریه ، ترکیه و قفقاز بدان تکلم می شود و دارای گویش های متعدد است . گویش های کردی همه از دستهٔ گویش های ایرانی غربی هستند .

گویش های ایرانی غربی ، به دو گروه شمالی و جنوبی تقسیم شده‌اند . فارسی نوین و پهلوی ساسانی (فارسی‌میانه) ،جزوگروه جنوبی هستند و پهلوی اشکانی و گویش های کردی که تا کنون بررسی شده است ، در دستهٔ شمالی قرار دارند .

گویش های کردی ، مانند همهٔ گویش های ایرانی ، زیر نفوذ فارسی نوین بوده است و علت آن این است که فارسی نوین ، یگانه زبان رسمی ، فرهنگی و همگانی تمام ایرانیان از آغاز دورهٔ اسلامی به بعد بوده و هیچ یک از گویش های ایرانی از نفوذ آن بی بهره نمانده‌اند . بنابراین در گویش های کردی ، نفوذ فارسی نوین کاملا چشمگیر است و این نفوذ و تاثیر ، گاهی کهن و زمانی تازه است .

واژه‌های عربی و زبان های دیگر ، مثل ترکی نیز در این گویش ها وارد شده‌اند ، ولی گویش های کردی ، واژه‌های فارسی و واژه‌های گویش ها و زبان های دیگر را غالبا تغییر داده ، با دستگاه آوایی خود ، تطبیق می دهند و به رنگ کردی در می آورند ، بطوری که شناختن آن ها به عنوان یک واژهٔ غیر کردی ، مستلزم شناختن کامل آن زبان ها و دانستن ریشه و بنیاد هر واژه است .

این نکته را نیز باید یاد آوری کرد که گویش های کردی که در خارج مرزهای کنونی ایران قرار دارند و در برخورد با زبان ها و گویش های دیگر هستند ، ناچار زیر نفوذ آن ها قرار گرفته اند .

گویش های کردی ، آثار کهن ادبی ندارند . از برخی از این گویش ها نوشته یا شعرهایی در دست است که چندان قدیمی به نظر نمی رسد و نفوذ فارسی در آن ها آشکار است .

دربارهٔ گویش های گوناگون کردی ، تا کنون کتاب ها و رساله‌هایی نوشته شده ، ولی هنوز یک بررسی کامل و جامع دربارهٔ آن ها انجام نگرفته است ، بدین معنی که نه

سخنگویانشان بدقت معلوم شده و نه دسته‌های این گویش ها بطور دقیق از هم جدا گردیده است ، و این موضوعی است که نیاز به بررسی‌های بسیار گسترده‌تر و عمیق تری دارد .

البته طی تقسیم بندی هایی که تاکنون شده، گویش های مختلف کردی، به نام های مختلفی نامیده شده‌اند و خود کردها نیز، گویش های فوق را به دو دستهٔ بزرگ زیر تقسیم نموده‌اند :

گویش های شمالی را "بادینانی " یا "کرمانجی" گویند که غرب دریاچهٔ ارومیه، نواحی کوه‌های آرارات ، شمال سوریه، شمال کردستان عراق و نواحی کرد نشین ترکیه و ارمنستان شوروی را در بر می گیرد .

گویش های جنوبی را "سُورانی sōrânī " می نامند که گویش ساکنین شهرهای مهاباد، نقده، اشنویه، سقز، بانه، سردشت، بوکان، سنندج در ایران و شهرهای سلیمانیه، خانقین ،حلبجه ، کوی سنجق، هولیر (اربیل) ، قلعهٔ دزه در عراق، باضافه ایلات و عشایر اطراف این شهرها را شامل می‌شود. ولی همانطوری که قبلا اشاره شد، صحت این تقسیم ـ بندی ها تا زمانی که یک بررسی جامع ، در این باره انجام نگیرد، قابل تردید است .

نکته‌ای که به آن تلویحا اشاره شد و لازم است دوباره تاکید شود این است که همهٔ این گویش ها، ایرانی هستند و به این جهت، با یکدیگر خویشاوندی نزدیک دارند و شاید علت اینکه برخی آن ها را یک گویش، محسوب داشته‌اند، همین خویشاوندی نزدیک آن ها و نام مشترک سخنگویان آن ها یعنی "کرد" است . ولی این خویشاوندی و نزدیکی در گویش های دیگر ایرانی، کم و بیش وجود دارد و البته گویش های باختری شمالی، طبیعتا بهم نزدیک هستند ولی اختلافاتی که در میان گویش های کردی ملاحظه شده است، گاهی چندان زیاد است که سخنگویان آن، زبان یکدیگر را نمی فهمند و نه تنها واژگان در این گویش ها متفاوت است بلکه دستور آن ها نیز فرق می کند و بنابراین بهیچ وجه نمی توان آن ها را یک گویش شمرد و تعیین مرز هر یک از آن ها، نیاز به بررسی کاملی دارد .

برای تهیهٔ این مجموعه که حدود چهار سال طول کشید به عنوان "پاسخگو" ابتدا از تجارب زبانی آقای صدیق میزانی، اهل مهاباد ، آموزگار وزارت آموزش و پرورش استفاده کرده‌ام و حدود یک سال روزها و ساعت های متمادی با ایشان کار کردم ولی به علت فوت تاسف بار و نابهنگام ایشان کار این بررسی برای مدت کوتاهی متوقف ماند .

پس از چندی بقیهٔ کار را با آقای یوسف ژیان ، اهل مهاباد، آموزگار وزارت آموزش و پرورش ، ادامه دادم، و ایشان نیز با کمال علاقه، اوقات فراغت خود را در اختیارم قرار دادند تا این بررسی خاتمه پذیرفت. زحمات هر دوی آن ها را سپاس می دارم .

برای پیدا کردن قواعد دستوری این گویش، از جملات فراوانی که یا از راه گوش شنیده و یا بوسیلهٔ ضبط صوت ، ضبط و سپس ثبت شده است، استفاده نموده‌ام . از طرف دیگر

مطالعهٔ متون و نوشته‌های کردی و مقایسهٔ آن ها با برگردانشان به فارسی و همچنین مطالعهٔ آنچه دربارهٔ گویش ها و روش جمع آوری آن ها ، نوشته شده بود ، کمک فراوانی در این باره به نگارنده نموده است .

آنچه در قسمت واژگان آمده است نیز از طریق ضبط صوت و یا از راه شنیده ها گرد ـ آوری و ثبت گردیده و برای رفع هر گونه اشکال و یا اشتباه ، هر کدام حداقل دوبار مورد پرسش قرا گرفته است . این بخش که حدود ۳۵۰۰ واژه است ، بدون تردید کامل نیست و نگارنده امید دارد بتواند در آینده آن را تکمیل نموده و گسترش دهد . از طرف دیگر امید است با سنجش صورت های گوناگون کردی و مقایسهٔ اختلافات و یا شباهت های آن ها ، بتوان تحقیق جامع تر و کاملتری در این باره نموده و مرز واقعی هر یک از این گویش ها را باز شناخت .

در پایان از اساتید گرامی و صاحب نظرانی که نظرات و همکاری های آنها در تکمیل این مجموعه راهنمای موثری بوده و نیز از آقای دکتر وهاب ولی که ضمن ویرایش این کار پاره‌ای از اشتباهات آنرا نیز رفع نموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری می نماید . هم چنین از زحمات خانم ها شهره صابر تهرانی و شمیلا کام‌فر که کار تایپ آنرا با دقت و صمیمیت بانجام رسانیده‌اند قدردانی می نماید .

ایران کلباسی
بهمن ماه ۱۳۶۱

## نژاد کردها

راجع به نژاد کرد ها، مستشرقین و نژاد شناسان مطالب زیادی نوشته‌اند، ولی طبق مدارک تاریخی و آثار کشف شده ثابت گردیده است که "کردها" مردمانی هستند " آریایی نژاد" که حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح به اراضی و اماکن کنونی که در جنوب ارمنستان واقع است و " کردستان" نام دارد، آمده‌اند. آنها بتدریج و نه در یک زمان، همراه با جریان رودخانه‌ها، از طرف شرق تا خلیج فارس و سواحل عمان، در امتداد سلسله جبال زاگرس پیش رفته‌اند و از طرف غرب در امتداد رود فرات و رشته‌های توروس، تا سوریه، شامات و سواحل دریای مغرب (مدیترانه) پراکنده شده‌اند.

مبدأ حرکت آنان و اینکه از کجا آمده‌اند، معلوم نیست ولی در این مورد عقاید متفاوتی بیان گشته است. چنانکه پرفسور مینورسکی در این باره گوید: "احتمال دارد که گروه کرد از طرف مشرق (ایران امروز) به جانب غرب ( کردستان کنونی ) آمده و سکونت گزیده باشند". در هر صورت بر طبق روایات خط سیر و تفرق اکراد را، موانع طبیعی و سیاسی محدود کرده و مانع از آن شده که از اماکن کنونی تجاوز کنند.

در میان اقوام ایرانی، کردها بیش از دیگران سالم تر و دست نخورده‌تر باقی مانده‌اند، چون مسکن آنان صعب العبور و کوهستانی بوده و در نتیجه کمتر مورد تهاجم نژادهای دیگر قرار گرفته‌اند. طبق نظریهٔ بعضی از مورخین در ناحیهٔ " کردستان" قبل از آمدن کردهای ایرانی، طایفهٔ دیگری بنام " کاردو" ساکن بوده‌اند که با اقوام ایرانی نژاد بعدی امتزاج و اختلاط پیدا کرده و نامشان روی اینان باقی مانده است. گزنفون، مورخ مشهور، یکی از طرفداران این عقیده است که از سرزمینی به نام " کاردا" نام می برد که از دریاچهٔ وان به طرف جنوب کشیده شده و نام آن در یکی از لوحه‌های سنگی که در دو هزار سال قبل از آشوری ها بدست آمده، ذکر شده است. هم چنین از این اقوام در منقولات "تیکلات پیلسر" یا "تیکلات فلصر" پادشاه آشور، اسم برده شده است. اما چیزی که مسلم است اینکه ، مسکن اقوام ایرانی نژاد " کاردو" ، سرزمین " کاردا" بوده که امروز نیز مهد تربیت و پرورش ایلات مختلفهٔ کرد است و کلمهٔ " کاردو" نزدیکی اکراد امروزی را با کاردوهای قدیم ثابت می کند.

عده‌ای از مورخین عقیده دارند که اکراد ، از اقوام تورانی یا سامی بوده و برخی آنان را به کلدانیان نسبت می دهند . جمعی معتقدند که آنان از اخلاف گوتی ها و کاسی ها که ساکنین کوهستان های غربی بوده‌اند ، می باشند . اما آن عده که اکراد را منسوب به کلدانیان و سامی ها می دانند ، عقایدشان مبتنی بر این بوده که بعضی از لغات و اصطلاحات اهالی کلده و یا سامی در بین طوایف کرد معمول است . در صورتیکه امروزه این امر بوضوح روشن شده است که برخورد اقوام مختلف با یکدیگر برخورد زبان ها را بوجود می آورد .

از نوشته‌های "مسعودی" چنین بر می آید که نسب کرد از نسل کرد بن اسفندیار بن منوچهر پیشدادی می باشدکه منبع آن از آثار پهلوی بوده که اکراد را از نسب سلاطین ایران دانسته‌اند و نوشته‌اند که اول آن ها منوچهر بوده و او از اولاد ایرج است .

" ابن قتیبه" در کتاب " المعارف" گوید : اکراد باقی مانده‌ٔ غذای ضحاک هستند ، چه ضحاک فرمان می داد که هر روز دو مرد را سر بریده و از گوشت آنان غذایی برای او تهیه کنند و این کار را از وزیرش بنام " آریا پیل" می خواست و او یکی از مردان را کشته و دیگری را برای نجات وی ، به کوهستان‌ها می فرستاد و همین ها بودند که دور هم جمع شده و تعدادشان فزونی یافته و در کوهستان های غربی ایران ساکن شده‌اند .

" بارتُلد" در کتاب "تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران" می نویسد که کردها مرغوب ترین شاخه ایرانی ها را تشکیل می دهند و "ژاک دومرگان" نیز در کتاب "جغرافیای غرب ایران" می نویسد که خالص ترین و اصیل ترین شاخهٔ آریایی را کردها تشکیل می‌دهند .

کردها در طول تاریخ به نام های مختلفی نامیده شده‌اند :

سومریها به آنها " گوتی" gūtī ، "جودی" ǰūdī و "جوتی" ǰūtī می ـ گفته‌اند . پارس ها ، آنان را "کرتیو" kortīv ، "سیرتی" sīrtī ، "کُردراها" kordrâhâ نامیده‌اند . یونانی ها و رومی ها به کردها ، "کاردُسوی" kârdosūy ، " کاردُ خوی" kârdoxūy ، "کاردُک" kârdok ، "کُردُوکی" kordōkī ، "کُردُوُخی" kordōxī ، "کاردُویکای" kârdowīkây گفته‌اند . ارمن ها آنان را "کُردوئین" kordūʔīn ، "کاردُوی" kârdowī ، "باکاردوا" bâkârdūâ ، "کارتاویه" kârtâwīye ، "جوردوی" ǰūrdūy ، "جودوی" ǰūdūy نامیده‌اند ، و بالاخره آشوری‌ها و آرامی‌ها به‌آنان "کُتی" ، " کوتی" ، "کورتی" kūrtī ، "کاردُو" kârdō ، "کارداکا" ، "کارتُکان" kârtokân و "کاردواک" گفته‌اند .

## شهر مهاباد و ویژگی های مردم آن

مهاباد امروز، ساوجبلاغ (۱) دیروز، مرکز کردستان مُکری است. حدود جغرافیایی کردستان مکری، از شمال به اشنویه ، دریاچهٔ ارومیه (رضائیه) و مراغه از جنوب به سنندج، از شرق و غرب به ترتیب با تکاب و عراق هم مرز است. این قسمت شامل مهاباد ، سقز، بانه، بوکان، سردشت، خانه (پیران شهر) و اشنویه است.

مهاباد در استان آذربایجان غربی واقع شده است. در تقسیمات کشوری بصورت فرمانداری است و در جنوب دریاچهٔ ارومیه، بین شهرستان‌های نقده، میاندوآب، سقز، بانه و عراق عرب قرار گرفته است. قسمت اعظم مرتفعات بزرگ کردستان مکری و هم چنین دشت های وسیع ، بین حد شمالی رودهای زرینه رود و گادر جزو این شهرستان می باشد.

سرتاسرنواحی‌غربی این‌شهرستان بحزخانه (پیران‌شهر) زیرجنگل‌های وسیع پنهان‌شده است‌و رودهای زاب‌صغیر ومهاباد و قسمت‌اعظم رودهای‌جغتووتتهو "تاتائو" (زرینه‌رود وسیمینه رود) دراین شهرستان‌جریان‌دارد. این‌شهردرارتفاع ۱۳۲۰متری ازسطح دریاقرارگرفته‌است و با تهران۲۲دقیقه و۴۴ثانیه‌اختلاف‌ساعت‌دارد. طول‌جغرافیایی‌این‌شهرستان۴۵درجه‌و۴۳دقیقه و ۳۰ثانیه‌شرقی و عرض جغرافیایی آن ۳۶٫۰درجه و ۴۶دقیقه و۳۰ ثانیه شمالی است.

شهرستان مهاباد، علاوه بر شهر مهاباد شامل دهستانهای متعددی است که مجموعا عبارت از دو بخش زیراست:

۱ـ بخش حومه: این بخش شامل دهستان‌های آختاچی ، شهرویران ، گَوِرک gewerk ، منگور، لاهیجان "لاجان" ، پیران و ایِلْ تیمور می باشد که جمعا از ۴۵۱ آبادی تشکیل شده است.

۲ـ بخش بوکان: که شامل دهستان های آختاچی بوکان ، بهی ، تُرجان با ۱۳۸ آبادی می باشد.

شهر مهاباد از چند محله بزرگ تشکیل شده است که عبارتند از: ارمنیان ، بازار، وِزگیان، حاجی حسن، قوله قبران، جامعه، سه آشان، تپه تابانی و گمرک. شعب تمام ادارات

---

(۱)ـ "ساوجبلاغ" به معنی "چشمهٔ سرد" آمده است.

دولتی و اکثر بانک ها در این شهر دایر است.

در این منطقه ایل هایی به نام منگور، مامش، پَشدَری، گَورک، مَلکَری، بِریاحی، سِوه سینی swēsīnī ، پیران، دِه بُکری و بیگ زاده وجود دارند.

دین مردم این ناحیه اسلام و مذهب آن ها سنی شافعی است، ولی از اقلیت‌های مذهبی که اکثرا یهودی و ارمنی زبان هستند نیز در این ناحیه بطور قلیلی ساکنند.

اکثر مهابادی‌ها با فارسی آشنایی دارند. (۱) تعداد با سوادان در این سرزمین فراوان و مخصوصا افراد با مدارک عالیه کم نیستند. در این ناحیه گویش کردی گاهی با خط کردی نوشته می شود. خط کردی در حقیقت همان خط فارسی با جزیی تغییر است.

گویش کردی این شهر با بخش‌ها و روستاهای آن فرق جزیی دارد. مرزهای این گویش هنوز با دقت تعیین نشده و به این جهت نگارنده باختلافاتی که در درون این گویش، جابجا و میان تیره‌های مختلف وجود دارد، اشاره نکرده و فقط به گردآوری و بررسی گویش خود شهر مهاباد پرداخته است.

طبق سرشماری سازمان برنامه و بودجه، در سال ۱۳۴۵ جمعیت شهر مهاباد حدود ۳۰۰۰۰ نفر و شهرستان مهاباد حدود ۲۸۰۰۰۰ نفر بوده است. (۲) ولی در سالهای اخیر جمعیت این شهر افزایش یافته و طبق تایید مقامات محلی در حال حاضر حدود ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

مردم مهاباد غالبا متمدن، مهمان نواز، خوش برخورد و با نشاطند. در حفظ آداب و سنن ملی و محلی خود بسیار متعصب بوده و بشدت از آن پیروی و دفاع می کنند. و از آنجایی که از آب و هوای سالم و لبنیات فراوان برخوردارند عموما قوی بنیه و سالمند. مراسم سوگواری عمومی (مرثیه خوانی) ندارند. ولی جشن ها ، رقص های دسته جمعی، آوازهای دل‌انگیز کردی، شادمانی های عمومی، انواع سرگرمی ها و بازی‌های دسته جمعی بین آنان رواج فراوان دارد.

مردم، اعم از زن و مرد، عموما چه در دهات و چه در شهرها لباس محلی مخصوص کردی می پوشند ، بجز کسانی که کارمند دولت هستند. زن‌های شهری چادربه سر می‌اندازند، ولی در دهات و میان ایل‌ها، زنان با همان لباس محلی و بدون چادر می باشند.

---

(۱)ـ پیرزنان و پیرمردان بیسوادی در مهاباد یافت می شوند که فارسی نمی دانند.

(۲)ـ نشریهٔ سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، شمارهٔ ۴.

## پیشه و صنعت مردم مهاباد

مردم این شهر به مشاغلی نظیر کافه‌ورستوران داری، هتل داری، سلمانی و زرگری علاقه ندارند. و اکثرا کسانی که در این شهر به چنین شغل‌هایی اشتغال دارند، غیر بومی هستند. مردم اکثرا گله‌دار، دکاندار یا تاجر بوده و یا در ادارات و موسسات دولتی مشغول به کارند.

پیشه‌هایی نظیر پارچه فروشی، خواربار فروشی، کفشدوزی و کفش فروشی، حلبی سازی با همان سبک و روش شهرهای دیگر ایران مشاهده می گردد. در این شهر عده‌ای بساختن کارهای دستی از قبیل کفش‌های بافته، رومیزی و کیف های دستی مشغولند.

یکی از پیشه‌هایی که بین کردها رواج دارد، جولایی "پارچه بافی" است. جولایی در مهاباد و سایر نقاط کردستان رواج دارد و از قدیمی ترین وسیلهٔ بافندگی استفاده می‌شود. با وجود این که امروزه در بازارها، انواع پارچه‌های مختلف با قیمت‌های مناسب در دسترس عموم هست ولی جولاها به علت اختصاصی بودن نوع پارچه‌هایی که می بافند اهمیت خود را از دست نداده‌اند و اجناس تولیدی آنان در میان کردها رواج کامل دارد.

مواد اولیه که برای بافتن این پارچه به کار برده می شود از پشم خالص و یا از مو تامین می گردد و نخ آن توسط زنان روستایی و شهری بوسیلهٔ دوک تهیه می شود. جولاها چند نوع پارچهٔ اختصاصی به نام های بَرمال، جاجم، بوزو می بافند که اولی برای جانماز، دومی برای حفاظت رختخواب و سومی جهت تهیهٔ لباس مردانه به کار می رود.

یکی دیگر از پیشه‌هایی که در مهاباد وجود دارد سراجی است. کار سراج‌ها تهیهٔ زین، یراق، لگام و بطور کلی تهیهٔ وسایل اسب سواری است که بازارش در گذشته بسیار گرم بوده و فرآورده‌های آن خریداران زیادی داشته است. و از آنجایی که ساخته‌های سراجان مهاباد از نظر مرغوبیت و زیبایی از سایر نقاط کردستان معتبر تر بوده محصول آن ها به جاهای دیگر صادر می شده است. ولی امروزه به علت رواج وسایل نقلیهٔ ماشینی و استفادهٔ کمتر از اسب، این صنعت متروک گردیده و فقط چند سراج در مهاباد یافت می شود که کارشان بسیار کساد است.

صنعت آهنگری نیز در گذشته در مهاباد اعتبار خوبی داشته است و آهنگران وسایلی

از قبیل بیل، کلنگ ، خیش، میخ، نعل اسب ، چکش، پتک‌های آهنی، تبر، لولا و سایر وسایل آهنی در و پنجره را تهیه می کرده‌اند ولی از زمانی که ، این محصولات در کارخانه تهیه می شود این حرفه نیز مانند سراجی کم کم متروک گردیده است.

صنعت قالی بافی و گلیم بافی از قدیم بین زنان کرد رواج داشته است ولی اکنون در خود شهر مهاباد این صنعت به کلی از بین رفته است ولی در میان ایلات و عشایر اطراف مهاباد هنوز رواج دارد. فرش و گلیم‌های آنان از نظر جنس، رنگ، مصالح اولیهٔ مصرف شده ، ولی نه از نظر نقش و نگار و ظرافت ، بسیار مرغوب هستند بطوری که سال ها مورد استفاده قرار می گیرند.

## کشاورزی و گله‌داری در مهاباد

شهرستان مهاباد به طور کلی منطقه‌ای کوهستانی است ، بنابراین دارای آب و هوای کوهستانی می باشد . زمستان های آن سرد و طولانی و پر برف است . آب در این منطقه به حد وفور یافت می شود ولی زمین مرغوب برای کشاورزی کم دارد . حتی در بعضی نقاط اصولا زمین برای کشاورزی نیست و در چنین نقاط اصلا کشاورزی نمی کنند . فقط در شمال مهاباد زمین‌های نسبتا مسطح و مرغوبی برای کشاورزی وجود دارد که این زمین‌ها از رودخانهٔ مهاباد سیرآب می شوند و ساکنین دهات این منطقه تا حدودی به کارهای کشاورزی مشغولند ولی محصولاتشان در محل مصرف شده و جنبهٔ صادراتی و تجارتی ندارد .

از آنجایی که این منطقه کوهستانی است ، مراتع بسیار سبز و خرمی دارد ، بطوریکه از ماه اردیبهشت به بعد تمام این کوه ها از علف های سبز پوشیده شده است ، گله‌داری مخصوصا پرورش گوسفند ، در این محل به شدت رواج دارد بطوری که گله دارانی وجود دارند که حدود ۵ الی ۶ هزار راس گوسفند نگه داری می کنند . اصولا تمام افراد ایل ها به فراخور حالشان حشم دار هستند و از محصولات دام های خود استفاده می کنند . مخصوصا پشم و روغن بسیار مرغوبی در این ناحیه به دست می آید ، بطوری که هر سال مقادیر زیادی از آن را در بازارهای مهاباد و دهات اطراف آن به فروش می رسانند و منبع عایدی این ناحیه اکثرا همان محصولات دامی است .

## خانه و خانه سازی در مهاباد

در مهاباد سبک خاصی در ساختمان مشاهده نمی گردد که با سایر اماکن تفاوت داشته باشد. مصالحی که در گذشته در ساختن خانه به کار می برده‌اند سنگ، آهک، آجر و خشت بوده است. به قول خود مهابادی ها ، ساختمان های گذشته، بیش از حال با آب و هوای اقلیمی این منطقه منطبق بوده‌اند و ساکنین آن در فصول سرما و گرما به راحتی می‌توانسته‌اند در آن به سر برند.

ولی اکنون سبک ساختمان‌های مهاباد، مانند سایر مناطق ایران تغییر کرده است. چون، اولا مساحت زمین هایی که مورد استفاده برای یک باب خانه قرار می دهند، بسیار کم شده است، ثانیا بهیچ وجه سبک ساختمان ها با آب و هوای منطقه‌ای سازگار نبوده، بطوری که اطاق ها و محل سکونت در تابستان گرم و در زمستان بیش از حد سرد می شوند.

در این ساختمان ها خشت و چوب اصلا به کار نمی برند و به جای آن ها بطور کلی از تیر آهن و آجر استفاده می گردد. چهرهٔ شهر به طور کلی با گذشته فرق کرده است ولی در دهات سبک ساختمان و خانه‌ها هیچ تغییری نکرده و با همان مواد و اصول و نقشهٔ قدیمی بنا می گردند.

دیوار این خانه‌ها به طور کلی از سنگ و گِل ساخته می شوند و سقف خانه‌ها را با چوب و پوشال می پوشانند. در دهات مهاباد کمتر چاه آب مشاهده می گردد، زیرا به علت کوهستانی بودن منطقه، آب به حد وفور از چشمه بدست می آید. در خود شهر مهاباد در گذشته آب منازل از چشمه و یا چاه‌هایی که در حیاط منازل حفر می شد، تامین می شده است، ولی امروز شهر لوله کشی آب دارد.

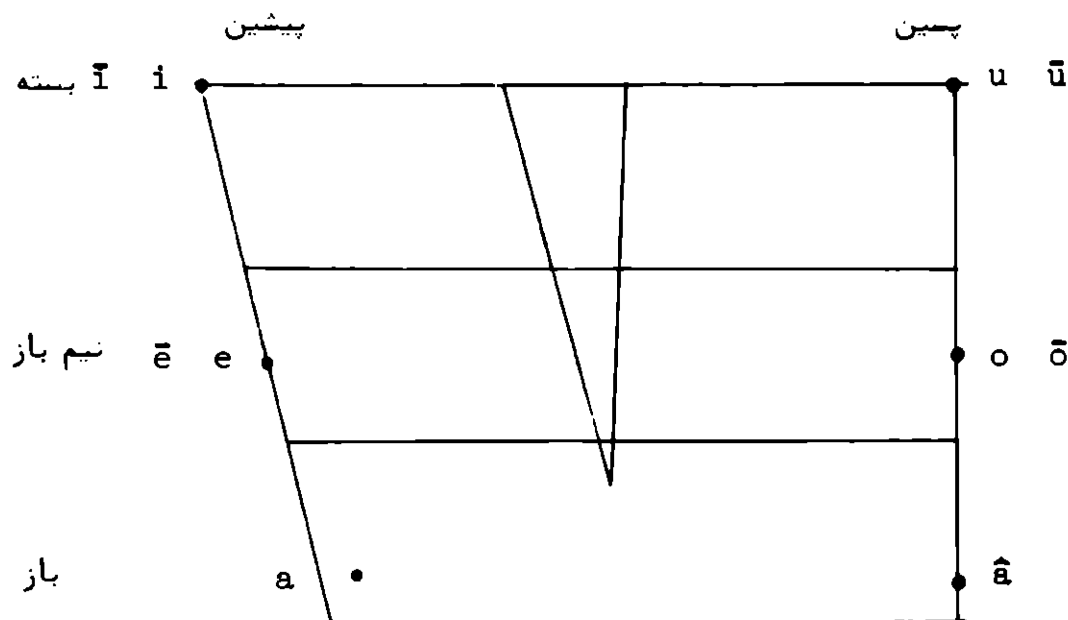
## فصل اول

## دستگاه واجی

### الف ـ جدول همخوان ها ، از نظر مشخصات آوایی

| | لبی | لب و دندانی | دندانی | لثوی | پیشکامی | پس‌کامی | ملاذی | حلقی | چاکنایی |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| بندشی — بیواک | p | | t | | | k | q | ? | ? |
| بندشی — واکدار | b | | d | | | g | | | |
| سایشی — بیواک | | f | | s | š | | x | ḥ | h |
| سایشی — واکدار | | v | | z | ž | | γ | | |
| بندشی سایشی — بیواک | | | | | č | | | | |
| بندشی سایشی — واکدار | | | | | ǰ | | | | |
| غنه ـ واکدار | m | | n | | | | | | |
| کناری ـ واکدار — نابرگشته | | | | l | | | | | |
| کناری ـ واکدار — برگشته | | | | ḷ | | | | | |
| لرزان ـ واکدار — تک زنشی | | | | r | | | | | |
| لرزان ـ واکدار — چندزنشی | | | | ṛ | | | | | |
| نیم واکه | w | | | | y | | | | |

ب ــ جدول واکه‌ها، از نظر مشخصات آوایی




جــ مشخصات آوایی همخوان‌ها (صامت‌ها)

| معادل فارسی | مثال کردی | مشخصات آوایی | نشانه در خط فارسی | واج | شماره |
|---|---|---|---|---|---|
| پا | pē | لبی، بندشی، بیواک، دمیده | پ | [p] | ۱ |
| بدون | bē | لبی، بندشی، واکدار، نادمیده | ب | [b] | ۲ |
| توان | tâw | دندانی، بندشی، بیواک، دمیده | ت | [t] | ۳ |
| دام | dâw | دندانی، بندشی، واکدار، نادمیده | د | [d] | ۴ |
| تکلیف | ʔark | پسکامی، بندشی، بیواک، دمیده | ک | [k](۱) | ۵ |
| جگر | jarg | پسکامی، بندشی، واکدار، نادمیده | گ | [g](۱) | ۶ |
| قیر | qīl | ملازی، بندشی، بیواک | ق | [q] | ۷ |
| عبدالله (۲) | ʔaba | حلقی، بندشی، بیواک | ع | [ʔ] | ۸ |
| آبادی | ʔâwâʔī | چاکنایی، بندشی، بیواک | ء (همزه) | [ʔ] | ۹ |
| غش | fē | لب‌ودندانی، سایشی، بیواک | ف | [f] | ۱۰ |
| هفده | havda | لب‌ودندانی، سایشی، واکدار | و | [v] | ۱۱ |

(۱)ــ دو واج [k] و [g] پیش از واکه‌های پیشین پیشکامی می شوند.

(۲)ــ ʔablâ نیز گفته می شود.

| معادل‌فارسی | مثال کردی | مشخصات آوایی | نشانه‌درخط فارسی | واج | شماره |
|---|---|---|---|---|---|
| سه | sē | لثوی ، سایشی ، بیواک | س | [s] | ۱۲ |
| رودخانه‌ٔ زاب | zē | لثوی ، سایشی ، واکدار | ز | [z] | ۱۳ |
| مرطوب | šē | پیشکامی ، سایشی ، بیواک | ش | [š] | ۱۴ |
| زه | žē | پیشکامی ، سایشی ، واکدار | ژ | [ž] | ۱۵ |
| دائی | xâḷ | ملاذی ، سایشی ، بیواک | خ | [x] | ۱۶ |
| یورتمه | yurγa | ملاذی ، سایشی ، واکدار | غ | [γ] | ۱۷ |
| حال | ḥâḷ | حلقی ، سایشی ، بیواک | ح | [ḥ] | ۱۸ |
| هار | hâr | چاکنایی ، سایشی ، بیواک | هـ | [h] | ۱۹ |
| رفتن | čūn | پیشکامی ، بندشی‌سایشی ، بیواک | چ | [č] (۱) | ۲۰ |
| جویدن | ǰūn | پیشکامی ، بندشی‌سایشی ، واکدار | ج | [ǰ] (۱) | ۲۱ |
| ماند | mâ | لبی ، غنه ، واکدار | م | [m] | ۲۲ |
| نه | nâ | دندانی ، غنه ، واکدار | ن | [n] | ۲۳ |
| عجله | pala | لثوی ، کناری ، نابرگشته ، واکدار | ل | [l] | ۲۴ |
| لکه | paḷa | لثوی ، کناری ، برگشته ، واکدار | ل | [ḷ] | ۲۵ |
| الاغ | kar | لثوی ، لرزان ، تک‌زنشی ، واکدار | ر | [r] | ۲۶ |
| کَر | kaṛ | لثوی ، لرزان ، چندزنشی ، واکدار | ر | [ṛ] | ۲۷ |
| چنین | wâ | لبی ، نیم‌واکه | و | [w] | ۲۸ |
| یک | yak | پیشکامی ، نیم‌واکه | ی | [y] | ۲۹ |

د ــ مشخصات آوایی واکه‌ها (مصوت‌ها)

| معادل‌فارسی | مثال‌کردی | مشخصات آوایی | نشانه‌درخط فارسی | واج | شماره |
|---|---|---|---|---|---|
| پُر | piṛ | پیشین ، بسته ، کوتاه ، لب‌گسترده | بدون علامت | [i] | ۱ |
| پیر | pīr | پیشین ، بسته ، کشیده ، لب‌گسترده | ـِی/ی | [ī] | ۲ |
| خاک | geḷ | پیشین ، نیم‌باز ، کوتاه ، لب‌گسترده | ـِ | [e] | ۳ |
| سفیه ، خُل | ǰēl | پیشین ، نیم‌باز ، کشیده ، لب‌گسترده | ـِ / ـه | [ē] | ۴ |

(۱) ــ دو واج [č] و [ǰ] پیشین تر از این دو واج در فارسی تهران است.

| معادل‌فارسی | مثال‌کردی | مشخصات آوایی | نشانه‌درخط‌فارسی | واج | شماره |
|---|---|---|---|---|---|
| او | ?aw | پیشین، باز، لب‌خنثی | ـَ / ه | [a] | ۵ |
| آب | ?âw | پسین، باز، لب‌خنثی | ا | [â] | ۶ |
| یکی از ابزار بافندگی گلیم | kol | پسین، نیم‌باز، کوتاه، لب‌گرد | ـُ | [o] | ۷ |
| چوب‌آبشخور حیوانات | kōḷ | پسین، نیم‌باز، کشیده، لب‌گرد | وْ | [ō] | ۸ |
| دُر | duṛ | پسین، بسته، کوتاه، لب‌گرد | بدون‌علامت | [u] | ۹ |
| دور | dūr | پسین، بسته، کشیده، لب‌گرد | و | [ū] | ۱۰ |

### هـ ـ ساختمان هجا

هجا، در این گویش، دارای طرح‌های زیر است:

| معادل فارسی | مثال کردی | طرح هجایی |
|---|---|---|
| رفت | čū | CV (۱) |
| سیاه | ṛaš | CVC |
| عقب | dwâ | CCV |
| پشت | pišt | CVCC |
| تفنگ | ǰwân | CCVC |
| سوگند | swēnd | CCVCC |
| رفت | ṛōyšt | CVCCC |

توضیح آن که، هجای CVCCC کم یافت می شود.

### و ـ خوشه‌های همخوانی

وقتی دو همخوان و یا بیشتر، در مجاورت هم قرار گیرند به آن ها خوشهٔ همخوانی گویند. خوشه‌های همخوانی این گویش در درون یک هجا به انواع زیر تقسیم می شوند:

۱ـ در آغاز هجا که شامل انواع زیر است:

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
|---|---|---|
| کجا | kwē | /kw/ |
| مواجب | mwâǰib | /mw/ |

(۱)ـ C نشانهٔ Consonant (همخوان) و V نشانهٔ Vowel (واکه) است.

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
| --- | --- | --- |
| سوار | swâr | /sw/ |
| گذرگاه روی رودخانه و غیره | bwâr | /bw/ |
| گوش | gwē | /gw/ |
| ملاقات زن و مرد | žwân | /žw/ |
| چغاله | čwâla | /čw/ |
| خون | xwēn | /xw/ |
| جواب | ǰwâb | /ǰw/ |
| عقب | dwâ | /dw/ |
| نماز | nwēž | /nw/ |
| چوپان | šwân | /šw/ |
| زبان | zyân | /zy/ |
| مرد | pyâw | /py/ |
| قیامت | qyâmat | /qy/ |
| خزینهٔ حمام | tyân | /ty/ |
| جهاز | ǰyâz | /ǰy/ |
| پهن گاو و گاومیش | šyâka | /šy/ |
| تحفه سوغات | dyârī | /dy/ |
| جان | gyân | /gy/ |

توضیح آن که، دومین همخوان در این خوشه‌ها /y/ یا /w/ است.

ـ گروهی از کلمات با حذف واکهٔ /i/ از بین دو همخوان آغازی آن ها دارای خوشهٔ همخوانی می گردند. این همخوان‌ها، معمولا بصورت /č , z , š , s/ بعنوان اولین همخوان. و /r , ṛ , l , ḷ/ بعنوان دومین همخوان، می‌باشند ولی چون حذف /i/ از بین آن ها همیشه صورت نمی گیرد این گروه را جزو خوشه‌های همخوانی به حساب نیاورده‌ایم مثال:

| | | |
| --- | --- | --- |
| sika → | ska | سکه |
| šikōfa → | škōfa | شکوفه |
| zimân → | zmân | زبان |
| čikōḷa → | čkōḷa | کوچک |
| diḷōpa → | dḷōpa | چکه |
| čila → | čla | چله |

| | | |
|---|---|---|
| خراب | xṛâp | xiṛâp |
| برادر | brâ | birâ |

۲ـ در پایان هجا که شامل انواع زیر است :

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
|---|---|---|
| قوم | qawm | /wm/ |
| تونل | naqm | /qm/ |
| سرب | qorqōšm | /šm/ |
| خویشاوند | xizm | /zm/ |
| چرم | čarm | /rm/ |
| ریگ | ṛaḷm | /ḷm/ |
| جشن | jižn | /žn/ |
| بز | bizn | /zn/ |
| قرن | qarn | /rn/ |
| اسب | ʔasp | /sp/ |
| آروغ | qirp | /rp/ |
| نیزه | ṛumb | /mb/ |
| عیب | ʔayb | /yb/ |
| حبس | ḥafs | /fs/ |
| عکس | ʔaks | /ks/ |
| ترس | tirs | /rs/ |
| غضب | qals | /ls/ |
| نقش | naxš | /xš/ |
| ترش | tirš | /rš/ |
| ترک | qalš | /lš/ |
| نبض | nabz | /bz/ |
| بلند | barz | /rz/ |
| احمق | gawj | /wj/ |
| تاج | tânj | /nj/ |
| وقف | waqf | /qf/ |
| نهال | xalf | /lf/ |
| مایهٔ پنیر | šilâwk | /wk/ |

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
|---|---|---|
| چرخ ماشین و گاری | pēčk | /čk/ |
| دَر | dark | /rk/ |
| دانه | dank | /nk/ |
| دسته | dask | /sk/ |
| جرقه | piṛīšk | /šk/ |
| انگشت | qâmk | /mk/ |
| تُرک | tirk | /rk/ |
| مردم | xalk | /lk/ |
| چادر، خیمه | tâwl | /wl/ |
| سطل، دُلو | satl | /tl/ |
| آهک | qisl | /sl/ |
| دستور | ʔamr | /mr/ |
| بچهٔ گوسفند | kâwr | /wr/ |
| سایه بان | kapr | /pr/ |
| پرنده | tayr | /yr/ |
| شِکَر | šakr | /kr/ |
| عُذر | ʔuzr | /zr/ |
| برف | bafr | /fr/ |
| چتر | čatr | /tr/ |
| بیعانه | baʔy | /ʔy/ |
| جمع | jamʔ | /mʔ/ |
| تابوت | dâramayt | /yt/ |
| دوست | dōst | /st/ |
| تخت | taxt | /xt/ |
| پشت | pišt | /št/ |
| کَفَل | simt | /mt/ |
| کوتاه | kurt | /rt/ |
| هفت | ḥawt | /wt/ |
| سنگ | bard | /rd/ |
| نقد | naqd | /qd/ |

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
|---|---|---|
| هنرمند | hunarmand | /nd/ |
| جِلد | jild | /ld/ |
| صدا | dang | /ng/ |
| جگر | jarg | /rg/ |
| فرق | farq | /rq/ |
| بره | barx | /rx/ |
| موی سر زن | pirč | /rč/ |
| اخمو | girž | /rž/ |
| آدم پست و سبک | bilḥ | /lḥ/ |

– بعضی از خوشه‌های همخوانی فوق ، وقتی پس از آن ، همخوان دیگری قرار بگیرد که متعلق به هجای دیگری باشد ، دومین همخوان آن حذف می شود مانند :

| | |
|---|---|
| dast + band ⟶ dasband | دستبند |
| dast + mâl ⟶ dasmâl | دستمال |
| ḥawt + sat ⟶ ḥawsat | هفتصد |
| hašt + sat ⟶ hassat | هشتصد |
| xwēnd + nawa ⟶ xwēnnawa | خواندن ، مطالعه‌کردن |

همخوان /d/ از خوشهٔ /nd/ در پایان واژه نیز گاهی حذف می شود مانند :

čand ⟶ čan — چند

– خوشهٔ سه همخوانی در پایان هجا ، در واژه‌های زیر وجود دارد :

| | | |
|---|---|---|
| رفت | ṛōyšt | /yšt/ |
| گوشهٔ اطاق | qulīnčk | /nčk/ |

۳– خوشه‌های همخوانی یکسان، که در دستورها به آنها "مشدد" گویند و در مرز دو هجا قرار دارند ، شامل انواع زیرند :

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
|---|---|---|
| تگرگ | giḷḷēra | /ḷḷ/ |
| جِن | ʔajinna | /nn/ |
| شنبه | šammō | /mm/ |
| جاده | jâdda | /dd/ |
| بشکن (صدای برخورد دو انگشت) | čaqqana | /qq/ |
| البته | halbatta | /tt/ |

| معادل فارسی | مثال کردی | خوشهٔ همخوانی |
|---|---|---|
| قوت | quwwat | /ww/ |
| دباغ | dabbâγ | /bb/ |
| ذره | zaṛṛa | /ṛṛ/ |
| مفصل | mufassal | /ss/ |
| نرده | muḥajjarī | /jj/ |
| نیش | čuzza | /zz/ |

ز ـ هجاهای تکیه بر

جای تکیه در این گویش بصورت زیر است :

۱ـ تکیه‌در اسم ، بر هجای پایانی است مانند :

برادر bira ́â

کاروان kârẃân

تکیه در صفت ، قید ، عدد ، ضمایر و حروف مانند اسم ، بر هجای پایانی است . مثال :

| | | |
|---|---|---|
| خراب | xira ́âp | (صفت) |
| بچگانه | mindâḷấna | (قید) |
| من | ʔámin | (ضمیر) |
| هشتصد | hašśat | (عدد) |
| ولی ، اما | baḷ́âm | (حرف) |

اسم وقتی در حالت ندا باشد ، تکیه بر هجای اول آن قرار می گیرد مانند :

برادر ( در حالت ندا ) b́irâ

۲ـ تکیه در فعل ، بسته به نوع آن فرق می کند .

ـ افعالی که با پیشوندهای وجه -bi ، -da و یا پیشوند نفی -na ساخته می شوند تکیه ، بر روی این پیشوندها قرار می گیرد مانند :

| | | |
|---|---|---|
| می افتم | d́akawim | (حال اخباری) |
| بیفتم | b́ikawim | (حال التزامی) |
| بیفت | b́ikawa | (امر) |
| می افتادم | d́akawtim | (گذشته‌استمراری) |
| اگر می افتادم | b́ikawtimâya | (گذشته شرطی) |
| اگر افتاده بودم | b́ikawtibâm | (شرطی کامل) |
| نیفتادم | ńakawtim | (منفی) |

ــ در گذشتهٔ ساده، تکیه روی هجای آغازی است مانند :

افتادم ḱawtim

آمدم h́âtim

رفتم ṛ́ōyštim

ــ در گذشتهٔ نقلی ، تکیه روی آخرین هجای اسم مفعول است مانند :

افتاده‌ام kawt́ūm

ــ در گذشتهٔ دور و التزامی ، تکیه بر آخرین هجای ستاک گذشته می آید مانند :

افتاده بودم kawt́i būm (گذشتهٔ دور)

افتاده باشم kawt́i bim (گذشتهٔ التزامی)

## فصل دوم

## دستور

دستور شامل صرف و نحو زبان است . صرف یعنی ساختمان واژه، و نحو یعنی ساختمان جمله .

### قسمت اول ــ صرف

### الف ــ گروه اسمی

گروه اسمی ، شامل "هسته" و "وابسته" و نشانهٔ اضافه بین آن ها است .

### یک ــ هسته

هسته ، در گروه اسمی بصورت اسم یا ضمیر است . راه شناسایی هسته آن است که پس از آن نشانهٔ اضافه بیاید .

#### ۱ــ هسته بصورت اسم

هر اسمی می تواند به عنوان هسته در یک گروه اسمی قرار بگیرد مانند :

| | |
|---|---|
| خانهٔ من | mâlī min |
| آب انار | ʔâwī harâr |

که "mâl" و "ʔâw" در دو گروه اسمی فوق ، هسته می باشند .

#### ۲ــ هسته بصورت ضمیر

ضمیر به عنوان هستهٔ گروه اسمی شامل انواع زیر است :

#### ۱ــ۲ــ ضمایر شخصی

این ضمایر بدو دسته تقسیم می شوند : جدا و پیوسته

#### ۱ــ۱ــ۲ــ ضمایر شخصی جدا

این ضمایر عبارتند از :

| | |
|---|---|
| من | ʔamin |
| تو | ʔatō |
| او | ʔaw |
| ما | ʔama |

| | |
|---|---|
| ?angō | شما |
| ?awân | آنها |

هسته وقتی به صورت ضمایر شخصی فوق باشد، کمتر وابسته می گیرد. این ضمایر وقتی مضاف الیه باشند و یا پس از حروف اضافه بیایند /?a/ از آغاز آن ها حذف می شود. ضمنا در این حالت "?aw" ضمیر سوم شخص مفرد به صورت "wī" در می آید مانند:

| | |
|---|---|
| ba min | به من |
| ba tō | به تو |
| ba wī | به او |
| ba ma | به ما |
| ba ngō | به شما |
| ba wân | به آنها |

**۲ـ۱ـ۲ـ ضمایر شخصی پیوسته**

این ضمایر عبارتند از:

| پس از واکه | پس از همخوان | |
|---|---|---|
| -m | -im | اول شخص مفرد |
| -t | -it | دوم شخص مفرد |
| -y | -ī | سوم شخص مفرد |
| -mân | -mân | اول شخص جمع |
| -tân | -tân | دوم شخص جمع |
| -yân | -yân | سوم شخص جمع |

مثال:

| | | | |
|---|---|---|---|
| اَزَم | lē-m | خانه‌ام | mâl-im |
| ازت | lē-t | خانه‌ات | mâl-it |
| ازش | lē-y | خانه‌اش | mâl-ī |
| ازمان | lē-mân | خانه‌مان | mâl-mân |
| ازتان | lē-tân | خانه‌تان | mâl-tân |
| ازشان | lē-yân | خانه‌شان | mâl-yân |

توضیح آن که ضمایر پیوسته فوق، پس از حرف اضافهٔ "lē" هسته‌اند ولی پس از کلمهٔ "mâl" وابسته.

**۲ـ۲ـ ضمایر اشاره**

این ضمایر عبارتنداز:

| | |
|---|---|
| این ، آن (اشاره به نزدیک) | ?awa |
| این‌ها ، آن‌ها " | ?awâna |
| این‌را ، آن‌را " | ?away |
| آن (اشاره به دور) | hōwa |
| آن‌ها " | hōwâna |
| آن‌را " | hōway |
| همان (اشارهٔ تاکیدی) | ?awân |
| همین " | har?awa |

**۳ــ۲ــ ضمیر مشترک**

این ضمیر ، به صورت "xō" است که با ضمایر شخصی پیوسته می آید مانند :

| | |
|---|---|
| خودم | xōm |
| خودت | xōt |
| خودش | xōy |
| خودمان | xōmân |
| خودتان | xōtân |
| خودشان | xōyân |

صورت های فوق وقتی فاعل جمله‌ای باشند معمولا با حروف اضافهٔ ( bō = با ) و یا ( la = از ) همراه می شوند مانند :

| | |
|---|---|
| خودم آمدم . | bō xōm hâtim |
| خودت آمدی . | bō xōt hâtī |
| خودش آتش نمی گیرد . | la xōyawa ?âgir nâgīrē |

ضمنا با ضمایر شخصی جدا نیز همراه می شوند مانند :

| | |
|---|---|
| تو خودت دیدی . | ?atō bō xōt dītit |

**۴ــ۲ــ ضمایر متقابل**

این ضمایر عبارتند از :

| | |
|---|---|
| همدیگر ، یکدیگر | yaktir |

مثال :

| | |
|---|---|
| یکدیگر را دیدند . | yaktirīyân dīt |

**۵ــ۲ــ ضمایر پرسشی**

ضمایرپرسشی عبارتند از :

| | |
|---|---|
| چند ، چقدر | čan(d) |

| | |
|---|---|
| چه | čī |
| کدام | kēha |
| کی (چه کسی) | kē |
| کِی (چه وقت) | kangē |
| کجا | kwē |
| چگونه | čōn/čilōn |

مثال :

| | |
|---|---|
| چه می خواهی ؟ | čit dawē |
| چند است ؟ | čanda |
| چگونه‌است ؟ | čōna |
| کیست ؟ | kēya |

**۶ـ۲ـ ضمایر مبهم**

این ضمایر عبارتند از :

| | |
|---|---|
| چند | čand |
| هیچ | hīč |
| همه | hamū |
| بعضی | hēndēk/ba?zēk |
| هر | har |
| فلان | filân |

مثال :

| | |
|---|---|
| هیچ نخریده‌ام . | hīčim nak(i)rīwa |
| همه را خریده‌ام . | hamūm kirīwa |
| بعضی آمدند . | ba?zēk hâtin |
| فلانی را دیدم . | filânim dī |

**دو ـ وابسته**

وابسته در گروه اسمی بر دو نوع است : قاموسی و دستوری

**۱ـ وابسته قاموسی**

وابسته قاموسی به صورت اسم در مقام مضاف الیه است یا صفت بیانی و یا صفت عددی

**۱ـ۱ـ اسم در مقام مضاف الیه**

نشانهٔ اسم وقتی در مقام مضاف الیه باشد این است که پس از نشانهٔ اضافه بدنبال اسم دیگر می آید مانند :

خانهٔ زن mâlī žǐn

بچهٔ مرد mindâlī pyâw

žǐn و pyâw در دو مثال فوق مضاف الیه هستند .

۲ـ۱ـ صفت بیانی

نشانهٔ صفت بیانی آن است که پس از نشانهٔ اضافه به دنبال موصوف آید . مانند :

برادر بزرگ birây gawra

دختر قشنگ kičǐ jwân

gawra و jwân در دو مثال فوق ، صفت است .

صفت با موصوف جمع ، مطابقت نمی کند مانند :

برادران بزرگ birâyânī gawra

صفت ،گاهی بصورت اسم و یا قید به‌کار می‌رود که دراین صورت هسته است ، نه وابسته مانند :

بزرگِ طایفه gawray tâyfa

بزرگم ، اربابم gawram

من خوب می خوانم . ʔamin čâk daxwēnim

"gawra" در دو مثال اول ، اسم است و "čâk" در مثال آخر ، قید است . گرچه این دو کلمه در اصل ، صفت هستند .

صفت گاهی قبل از موصوف می آید و آن وقتی است که واژهٔ مرکب می سازد مانند :

سیاه ریحان ṛaša ṛēḥân

سیاه زلف ṛaša zulf

صفت بیانی شامل انواع زیر است :

۱ـ۲ـ۱ـ صفت ساده

صفت ساده آن است که نشانه‌ای در پایان نداشته باشد مانند :

خوب čâk

بزرگ gawra

۲ـ۲ـ۱ـ صفت برتر

نشانهٔ این صفت "tir" است که به پایان صفت ساده اضافه می شود . این صفت نیز ، پس از موصوف می آید مانند :

برادر بزرگتر birây gawratir

۳ـ۲ـ۱ـ صفت برترین

نشانهٔ این صفت "tirīn" است که به پایان صفت ساده اضافه می شود . این

صفت، معمولا پیش از موصوف می آید مانند:

| | |
|---|---|
| بزرگ ترین برادر | gawrat(i)rīn birâ |

**۲ـ۱ـ صفت عددی**

عدد شامل اصلی، ترتیبی و کسری است. عدد اصلی و ترتیبی بصورت "هسته" و "وابسته" بکار می روندولی عدد کسری، همیشه به صورت "هسته" است.

**۱ـ۲ـ۱ـ عدد اصلی**

این اعداد پیش از اسم می آیند و عبارتند از:

| | | | |
|---|---|---|---|
| بیست و دو | bīstū dū | یک | yak/yēk |
| سی | sī | دو | dū |
| چهل | čil | سه | sē |
| پنجاه | panjâ(h) | چهار | čwâr |
| شصت | šēst | پنج | pēnj |
| هفتاد | ḥaftâ(d) | شش | šaš |
| هشتاد | haštâ(d) | هفت | ḥawt |
| نود | nawad | هشت | hašt |
| صد | sat | نه | nō(h) |
| دویست | dūsat | ده | da(h) |
| سیصد | sēsat | یازده | yâzda |
| چهارصد | čwârsat | دوازده | dwâzda |
| پانصد | pēnsat | سیزده | sēzda |
| ششصد | šašsat | چهارده | čârda |
| هفتصد | ḥawsat | پانزده | pâzda |
| هشتصد | hašsat | شانزده | šâzda |
| نهصد | nōsat | هفده | ḥavda |
| هزار | hazâr | هجده | hažda |
| دوهزار | dūhazâr | نوزده | nōzda |
| میلیون | mīlyōn | بیست | bīst |
| | | بیست و یک | bīstū yak |

اسم همراه با عدد اصلی نشانهٔ جمع نمی گیرد مانند:

| | |
|---|---|
| سه مرد | sē pyâw |

**۲–۲–۱ــ عدد ترتیبی**

عدد ترتیبی از عدد اصلی باضافهٔ پسوند "-um" و یا "-umīn" ساخته می‌شود. عدد ترتیبی وقتی با پسوند "-um" ساخته شود پس از اسم می آید و اگر با پسوند"-īn" ساخته شود، پیش از اسم می آید مانند:

| | |
|---|---|
| کتاب یکم | kitēbī yēk-um |
| یکمین کتاب | yēk-umīn kitēb |

پسوندهای "-um" و "-umīn" پس از عدد مختوم به واکهٔ /ū/ بصورت "-wum" و "-wumīn" در می آیند و پس از سایر واکه‌ها به صورت "-yum" و "yumīn"، مانند:

| | |
|---|---|
| دوم | dū-wum |
| دومین | dū-wumīn |
| سوم | sē-yum |
| سومین | sē-yumīn |
| سی ام | sī-yum |
| سی اُمین | sī-yumīn |

اعدادی که در اصل دارای همخوان پایانی می باشند ولی همخوان آن ها حذف شده است با اضافه شدن پسوندهای فوق، همخوان حذف شده اضافه می شودمانند:

| | |
|---|---|
| دهم | da(h) + -um ⟶ dah-um |
| نهم | nō(h) + -um ⟶ nōh-um |
| هفتادم | haftâ(d) + -um ⟶ haftâd-um |

**۳–۲–۱ــ عدد کسری**

عدد کسری از همراهی دو عدد اصلی ساخته می شود و همانطور که قبلا گفته شد، این عدد همیشه "هسته" است و به صورت "وابسته" نمی آید مانند:

| | |
|---|---|
| یک هشتم | hašt yēk |
| یک سوم | sē yēk |
| یک پنجم مزرعه | pēnj yēkī mazrâ |

ــ انواع ضمیر (شخصی، اشاره، مشترک، متقابل، پرسشی، مبهم) که در قسمت "هسته" آمد به صورت "وابسته" نیز به کار می روند مانند:

| | | |
|---|---|---|
| خانهٔ من | mâlī min | (ضمیرشخصی جدا) |
| خانه‌ام | mâl-im | (ضمیر شخصی پیوسته) |
| آن خانه‌ها | ?aw mâlâna | (اشاره) |

| | | |
|---|---|---|
| خانهٔ خودم | mâlī xōm | (مشترک) |
| خانهٔ یکدیگر | mâlī yaktir | (متقابل) |
| چند خانه؟ | čand mâl | (پرسشی) |
| هر خانه | har mâl | (مبهم) |

از ضمایر فوق ضمیر شخصی (جدا و پیوسته) را وقتی به صورت "وابسته" باشد ضمیر ملکی نامند و ضمایر اشاره، پرسشی و مبهم را در صورت وابسته بودن، صفت گویند.

**۲ـ وابستهٔ دستوری**

وابستهٔ دستوری شامل انواع زیر است:

**۱ـ۲ـ شمار (مفرد و جمع)**

نشانهٔ جمع در این گویش "-ân" است که به اسم مفرد اضافه می شود مانند: (۱)

دختران kič-ân

مردان pyâw-ân

نشانهٔ "-ân" پس از واژهٔ مختوم به واکه به صورت های زیر می آید:

ـ پس از واژهٔ مختوم به /ū/ بصورت "-wân" می آید مانند:

خانه‌ها xânū-wân

ترازوها tarâzū-wân

ـ پس از واژهٔ مختوم به /a/ با حذف این واکه به همان صورت "-ân" باقی می ماند مانند:

گوشواره‌ها gwâra + -ân ⟶ gwârân

برادران birâka + -ân ⟶ birâk-ân

زنان žinaka + -ân ⟶ žinak-ân

ـ پس از سایر واکه‌ها، به صورت "-yân" می آید مانند:

برادران birâ-yân

نشانهٔ جمع عربی "-ât" نیز در این گویش دیده می شود مانند:

باغات bâγ-ât

دهات dēh-ât

"-ât" در واژه‌های زیر، به دلیل واکه‌های پایانی واژه،به صورت "-jât" و

---

(۱)ـ -ân گاهی با اسم جمع (اسم همراه با عدد) نیز می آید مانند:

هفت شب و هفت روز haw šawū haw rōžân

به ده پول ba da pūlân

"-yât" آمده است .

میوه‌جات mīwa-jât

ترشی جات tiršī-yât

**۲-۲- تعریف (معرفه و نکره)**

نشانهٔ معرفه در این گویش "a-" و یا "aka-" است و نشانهٔ نکره "ē-" و یا "ēk-" می باشد مانند :

عُمو (معرفه) mâm-a

پیراهن (معرفه) kirâs-aka

مردی (نکره) pyâw-ē

دختری (نکره) kič-ēk

اسمی که پس از صفت اشاره بیاید ، همیشه با پسوند معرفه می آید مانند :

آن مرد ʔaw pyâw-a

آن زن ʔaw žin-a

این خانه‌ها ʔaw mâlân-a

"a-" و "aka-" پس از واژهٔ مختوم به واکهٔ /â/ به صورت "ya-" و "yaka-" می آیند مانند :

برادر (معرفه) birâ-ya

" birâ-yaka

و "aka-" گاهی به صورت "ka-" نیز می آید مانند :

برادر (معرفه) birâ-ka

پسوند نکرهٔ "ēk-" پس از واژهٔ مختوم به واکهٔ /â/ به صورت "yēk-" می‌آید مانند :

برادری (نکره) birâ-yēk

**سه ــ نشانهٔ اضافه**

نشانهٔ اضافه در گروه اسمی ، بین دو اسم ، اسم و صفت ، اسم و ضمیر (ضمیر شخصی جدا ، ضمیر مشترک، ضمیر متقابل) ، اسم و عدد ترتیبی ، عدد کسری ، و اسم می آید . این نشانه به صورت "ī-" است. مثال :

خانهٔ مرد mâl-ī pyâw (بین دو اسم)

خانهٔ بزرگ mâl-ī gawra (بین اسم و صفت)

خانهٔ من mâl-ī min (بین اسم و ضمیر شخصی جدا)

خانهٔ خودم mâl-ī xōm (بین اسم و ضمیر مشترک)

| | | |
|---|---|---|
| خانهٔ یکدیگر | mâl-ī yaktir | (بین اسم و ضمیر متقابل) |
| خانهٔ دوم | mâl-ī dūwum | (بین اسم و عدد ترتیبی) |
| یک سوم خانه | sē yēkī mâl | (بین عدد کسری و اسم) |

نشانهٔ "ī-" پس از واژهٔ مختوم به واکه بصورت y- در می آید مانند:

برادرِ بزرگ — birâ-y gawra

وقتی چند اسم، ضمیر ویا صفت، به دنبال هم بیایند نشانهٔ اضافه بین آن ها می‌آید مانند:

خانهٔ پدر من — mâl-ī bâb-ī min

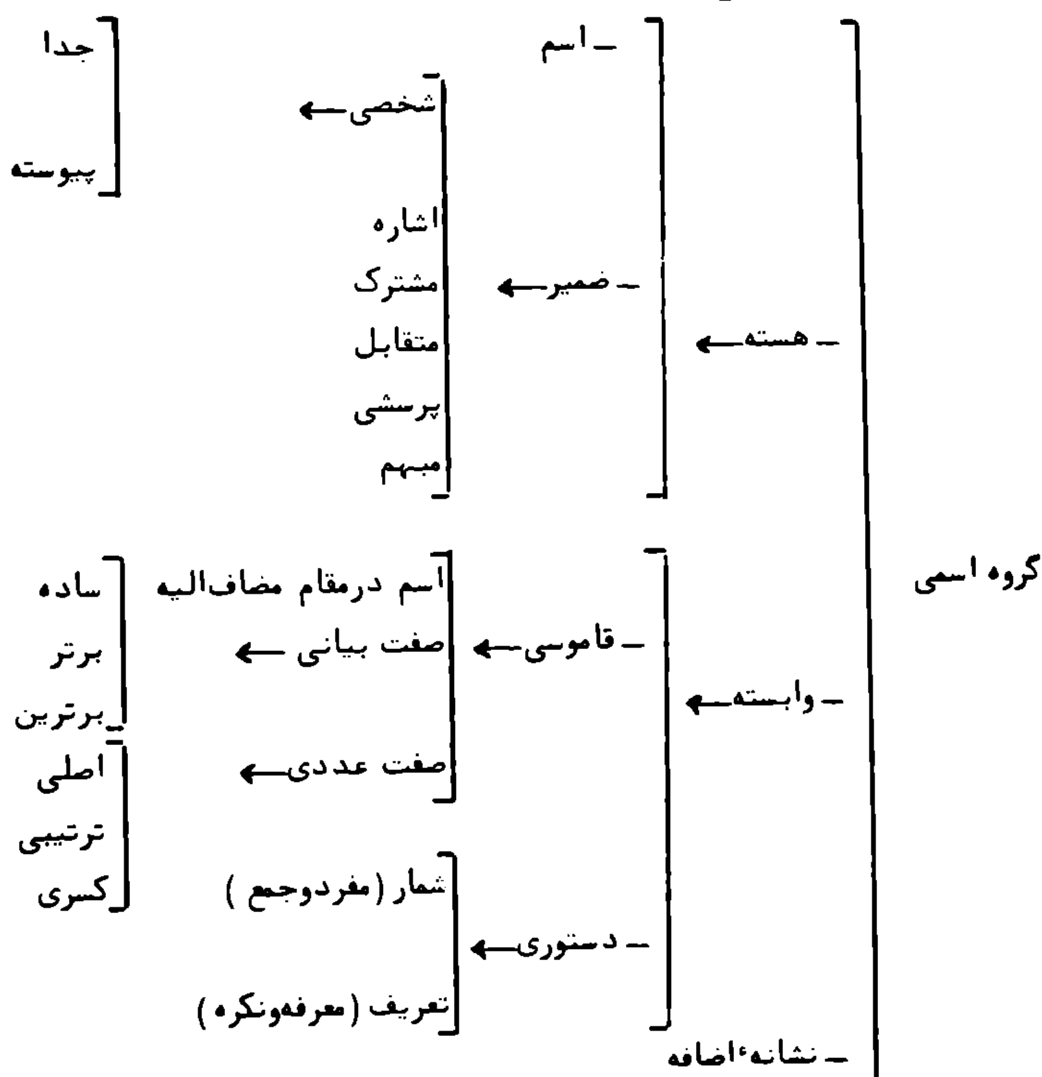
برادرِ باغبانِ اربابِ پیر — birâ-y bâγawân-ī ʔarbâb-ī pīr

نشانهٔ "ī-" وقتی تنها بیاید، معنی ملکیت دارد مانند:

مال من — ʔī min

مال برادر من — ʔī birây min

**چهار- نمودار گروه اسمی**



**ب ــ فعل**

فعل در این گویش، دارای دو زمان حال و گذشته است . (۱) و به ترتیب ، از ستاک حال و ستاک گذشته ساخته می شوند و در وجوه مختلف همراه با "وند" های وجه ، نفی و شخص می آیند . زمان‌های مرکب (۲) از ستاک گذشته یا اسم مفعول، همراه با زمان‌های مختلف فعل "بودن" ساخته می شوند .

**یک ــ نشانهٔ مصدر**

نشانهٔ مصدر در این گویش ، "n-" و "in-" است که اولی پس از واکه و دومی پس از همخوان می آید . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| چکیدن | tikâ-n | (پس از واکه) |
| افتادن | kawt-in | (پس از همخوان) |

**دوــ ستاک‌های فعلی**

از لحاظ فعل ، در این گویش دو ستاک وجود دارد : گذشته و حال

**۱ــ ستاک گذشته**

ستاک گذشته از ریشهٔ فعل باضافهٔ نشانه‌های زیر ساخته می شود :

۱ــ۱ــ"â-" ، مانند :

| مثال | | ستاک گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|
| ماندم | mâ-m | mâ- | ماندن | mân |
| دادم | dâ-m | dâ- | دادن | dân |
| گریه‌کردم | giryâ-m | giryâ- | گریه کردن | giryân |
| نهادم | nâ-m | nâ- | نهادن | nân |

۲ــ۱ــ "ī-" ، مانند :

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| باریدم | bârī-m | bârī- | باریدن | bârīn |
| بافتم | čīnī-m | čīnī- | بافتن ،چیدن | čīnīn |
| تراشیدم | tâšī-m | tâšī- | تراشیدن | tâšīn |
| نوشتم | nusī-m | nusī- | نوشتن | nūsīn |

۳ــ۱ــ "ū-" ، مانند :

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| جویدم | jū-m | jū- | جویدن | jūn |
| رفتم | čū-m | čū- | رفتن | čūn |

---

(۱)ــ زمان حال و آینده یکسان است .

(۲)ــ زمانهای مرکب شامل گذشتهٔ نقلی ، دور ، التزامی و شرطی کامل است .

| مثال | | ستاک گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|
| بودم | bū-m | bū- | بودن | būn |
| دوختم | diṛū-m | diṛū- | دوختن | diṛūn |

۴-۱- "-t" ، مانند:

| مثال | | ستاک گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|
| افتادم | kawt-im | kawt- | افتادن | kawtin |
| گذاشتم | hišt-im | hišt- | گذاشتن | hištin |
| مکیدم | mižt-im | mižt- | مکیدن | mižtin |
| پالودم | pâlâwt-im | pâlâwt- | پالودن | pâlâwtin |

۵-۱- "-d"، مانند:

| مثال | | ستاک گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|
| مُردم | mird-im | mird- | مردن | mirdin |
| بردم | bird-im | bird- | بردن | birdin |
| خواندم | xwēnd-im | xwēnd- | خواندن | xwēndin |
| سپردم | ?aspârd-im | ?aspârd- | سپردن | ?aspârdin |

**۲- ستاک حال**

ستاک حال از ریشهٔ فعل، باضافهٔ نشانه‌های زیر تشکیل می شود:

۱-۲- "-ē" ، مانند:

| مثال | | ستاک حال | ستاک‌گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌پزم | dalēnē-m | lēnē- | lēnâ- | پختن | lēnân |
| می‌چکم | datikē-m | tikē- | tikâ- | چکیدن | tikân |
| پخته‌می‌شوم | dakulē-m | kulē- | kulī- | جوشیدن- پخته‌شدن | kulīn |
| می‌بارم | dabârē-m | bârē- | bârī- | باریدن | bârīn |

نشانهٔ "-ē" ، درستاک حال معمولا وقتی می آید که نشانهٔ ستاک گذشته "-â" و یا "-ī" باشد. ولی این قانون، شامل همهٔ افعال نمی شود مانند فعل زیر:

| مثال | | ستاک حال | ستاک‌گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌مانم | damēn-im | mēn- | mâ- | ماندن | mân |

در این فعل، گرچه نشانهٔ ستاک گذشته "-â" ، می باشد ولی نشانهٔ ستاک حال، "-ēn" است.

۲-۲- یکسان بودن نشانهٔ ستاک حال، با نشانهٔ ستاک گذشته مانند:

| مثال | | ستاک حال | ستاک‌گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|---|
| می جوم | dajū-m | jū- | jū- | جویدن | jūn |
| می‌فرمایم | dafarmū-m | farmū- | farmū- | فرمودن | farmūn |
| می‌بندم | dabast-im | bast- | bast- | بستن | bastin |

| مصدر | | ستاک‌گذشته | ستاک‌حال | مثال | |
|---|---|---|---|---|---|
| sūn-awa | جلادادن(۱) | sū-wa | sū-wa | dasūm-awa | جلامی‌دهم |

۳–۲– نبودن هیچ نشانه‌ای در ستاک حال ـ در این صورت، ستاک حال در مقایسه با ریشهٔ فعل، دارای انواع زیر است :

۱–۳–۲– ستاک حال با ریشهٔ فعل یکسان است مانند :

| مصدر | | ستاک‌گذشته | ستاک‌حال | مثال | |
|---|---|---|---|---|---|
| hēnân | آوردن | hēnâ- | hēn- | dahēn-im | می‌آورم |
| diṛūn | دوختن | diṛū- | diṛ- | dadiṛ-im | می‌دوزم |
| čūn | رفتن | čū- | č- | dač-im | می‌روم |
| būn | بودن | bū- | b- | dab-im | می‌باشم |
| čīnīn | بافتن، چیدن | čīnī | čīn- | dačīn-im | می‌بافم |
| firōštin | فروختن | firōšt- | firōš | dafirōš-im | می‌فروشم |
| kawtin | افتادن | kawt- | kaw- | dakaw-im | می‌افتم |
| dânīštin | نشستن | dânīšt- | dânīš- | dâdanīš-im | می‌نشینم |
| mirdin | مردن | mird- | mir- | damir-im | می‌میرم |

۲–۳–۲– ستاک حال با ریشهٔ فعل تفاوت آوایی دارد. این تفاوت شامل انواع زیر است :

۱–۲–۳–۲– تفاوت از نظر نوع صدا، که شامل انواع زیر است :

– /ē/ در ستاک حال، /â/ در ریشهٔ فعل، مانند :

| مصدر | | ستاک‌گذشته | ستاک‌حال | مثال | |
|---|---|---|---|---|---|
| pâlâwtin | پالودن | pâlâwt- | pâlēw- | dapâlēw-im | می‌پالایم |
| ʔaspârdin | سپردن | ʔaspârd- | ʔaspēr- | daspēr-im | می‌سپارم |
| nârdin | فرستادن | nârd- | nēr- | danēr-im | می‌فرستم |
| (h)angâwtin | به هدف‌زدن | (h)angâwt- | (h)angēw- | d(ah)angēw-im(۲) | به‌هدف‌می زنم |

– /z/ در ستاک حال، /s/ در ریشهٔ فعل، مانند :

| مصدر | | ستاک‌گذشته | ستاک‌حال | مثال | |
|---|---|---|---|---|---|
| gastin | گاززدن | gast- | gaz | dagazim | گازمی‌زنم |
| gwēst(i)n-awa | نقل‌مکان‌دادن | gwēst-awa | gwēz-awa | dagwēzm-awa | نقل‌مکان‌می‌دهم |

(۱)– گروهی از افعال در پایان عنصر غیر فعلی "awa-" می گیرند. توضیح در بخش (افعال مرکب) آمده است.

(۲)– همخوان /h/ گاهی از آغاز، میان و یا پایان واژه حذف می شود.

– /ī/ در ستاک حال، در مقابل /y/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| مثال | | ستاک‌حال | ستاک‌گذشته | | مصدر |
|---|---|---|---|---|---|
| گریه‌می‌کنم | dag(i)rī-m | girī- | giryâ- | گریه‌کردن | giryân |
| زندگی‌می‌کنم | dažī-m | žī- | žyâ- | زندگی‌کردن | žyân |

– /ū/ و /ž/ در ستاک حال، /u/ و /š/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌کُشم | dakūž-im | kūž- | kušt- | کُشتن | kuštin |

– /ē/ و /ž/ در ستاک حال، /i/ و /š/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌ریزم | daṛēž-im | ṛēž- | ṛišt- | ریختن | ṛištin |

– /ē/ و /ž/ در ستاک حال، /ī/ و /š/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌اندازم | d(ah)âwēž-im | (h)âwēž- | (h)âwīšt- | انداختن | (h)âwīštin |

۲–۲–۳–۲– تفاوت از نظر تعداد صدا که شامل انواع زیر است:

– نبودن /s/ در ستاک حال، بودن آن در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌خوابم | danū-m | nū- | nūst- | خوابیدن | nūstin |

– نبودن /y/ و /š/ در ستاک حال، بودن آن‌هادر ریشهٔ فعل ، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌روم | daṛō-m | ṛō- | ṛōyšt- | رفتن | ṛōyštin |
| می‌رسم | daga-m | ga- | gayšt- | رسیدن | gayštin |

۳–۲–۳–۲– تفاوت از نظر نوع و تعداد صدا که شامل انواع زیر است:

– /ē/ در ستاک حال، /ī/ و /s/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌خواهم | damawē | wē- | wīst- | خواستن | wīstin |

– /a/ در ستاک حال، /i/ و /s/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌اندازم | daxa-m | xa- | xist- | انداختن | xistin |

– /ō/ در ستاک حال، /u/ و /š/ در ریشهٔ فعل، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌شویم | dašō-m | šō- | šušt- | شستن | šuštin |

– /a/ در ستاک حال، /i/ و /r/ در ریشهٔ فعل ، مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌بَرم | daba-m | ba- | bird- | بردن | birdin |
| می‌کنم | daka-m | ka- | kird- | کردن | kirdin |

دسته‌ای از افعال هستند که ستاک حال آن ها با ستاک گذشته شان کاملا متفاوت است، شاید در اصل از دو ریشهٔ متفاوت باشند . مانند:

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| می‌گویم | daḷē-m | ḷē- | gut- | گفتن | gutin |
| می‌بینم | dabīn-im | bīn- | dīt- | دیدن | dītin |

**سه ـ "وند"های فعلی**

"وند"های فعلی شامل ، "وند"های وجه، نفی و شخصی است .

**۱ــ "وند"های وجه**

این وندها عبارتند از "-da" (در وجه اخباری و استمراری) و "-bi" (در وجه التزامی ، شرطی و امر)

مثال :

| | | |
|---|---|---|
| می آورم | dahēnim | (حال اخباری) |
| می‌آوردم | damhēnâ | (گذشته استمراری) |
| بیاورم | bihēnim | (حال التزامی) |
| بیاور | bihēna | (امر) |
| اگرمی آوردم | bimhēnâya | (گذشته شرطی) |
| اگر آورده‌بودم | bimhēnâbâ | (شرطی کامل) |

ــ واکهٔ این دو "وند" قبل از واکه‌های دیگر حذف می شود . مانند :

| | |
|---|---|
| می آورم | da ∓ (h)ēnim ⟶ dēnim |
| می آیم | da + ēm ⟶ dēm |
| می سپارم | da + aspērim ⟶ daspērim |
| می اندازم | da + âwēžim ⟶ dâwēžim |
| درد بکند | bi + ēšē ⟶ bēšē |
| آویزان بکنم | haḷ bi+ âwasim ⟶ haḷ bâwasim |
| بیاورم | bi + (h)ēnim ⟶ bēnim |

ــ واکهٔ /i/ در "-bi" ، گاهی به واکه‌ای که پس از آن می آید تبدیل می شود . مانند :

| | |
|---|---|
| پخته بشود | bikulē ⟶ bukulē |

ــ bi- در مجاورت همخوانهای بی آوای /k/ و /č/ به /pi/ تبدیل می‌شود مانند :

| | |
|---|---|
| برو | bičō ⟶ pičō |
| بکن | bika ⟶ pika |

**۲ــ وندهای نفی**

"وند"های نفی عبارتند از : "-nâ" ، "-ma" ، "-na" ؛ "-nâ" برای منفی کردن حال اخباری به کار می رود ، "-ma" برای فعل امر و "-na" برای بقیهٔ افعال .

وندهای "-nâ" و "-ma" به جای "وند"های وجه "-da" و "-bi" می‌

نشیند ولی "-na" بجای "-bi" می نشیند ولی همراه با "-da" می آید مانند:

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| نمی‌آورم | nâhēnim | می‌آورم | dahēnim | (حال‌اخباری) |
| نیاور | mahēna | بیاور | bihēna | (امر) |
| نیاورم | nahēnim | بیاورم | bihēnim | (حال‌التزامی) |
| نمی‌آوردم | namdahēnâ | می‌آوردم | damhēnâ | (گذشته استمراری) |

واکهٔ این سه "وند" ، در مجاورت واکه‌های دیگر حذف می شود . مانند:

آویزان نکردم halim na + âwasī ⟶ halim nâwasī

۳ـ "وند"های شخصی

"وند"های شخصی که به آن‌ها پی بندهای شخصی نیز گویند بصورت زیرند:

| پس از واکه | پس از همخوان | |
|---|---|---|
| -m | -im | اول شخص مفرد |
| -y | -ī | دوم شخص مفرد |
| -ē(t)/-∅ | -ē(t)/-∅ | سوم شخص مفرد |
| -yn | -īn | اول شخص جمع |
| -n | -in | دوم شخص جمع |
| -n | -in | سوم شخص جمع |

این "وند"ها در زمان حال و گذشتهٔ افعال لازم و زمان حال افعال متعدی می آیند. زمان گذشتهٔ افعال متعدی با ضمایر شخصی پیوسته ساخته می شوند.

از "وند" های سوم شخص مفرد فوق "-ē(t)" در زمان حال می آید و -∅ در زمان گذشته. ضمنا امر دوم شخص مفرد،وند شخصی جداگانه‌ای دارد که در قسمت "فعل امر" خواهد آمد.

مثال:

| پس از واکه | | پس از همخوان | |
|---|---|---|---|
| می‌جوم | dajū-m | گذاشتم | hišt-im |
| می‌جوی | dajū-y | گذاشتی | hišt-ī |
| می‌جود | dajū-ē(t) | گذاشت | hišt-∅ |
| می‌جویم | dajū-yn | گذاشتیم | hišt-īn |
| می‌جوید | dajū-n | گذاشتید | hišt-in |
| می‌جوند | dajū-n | گذاشتند | hišt-in |

چهار ـ زمان‌های فعلی

زمان های فعلی به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می شود.

**۱ــ زمان‌های فعلی ساده**

زمان‌های فعلی ساده شامل انواع زیرند :

**۱ــ۱ــ حال اِخباری**

این فعل از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با "وند" وجه "-da" و"وند"های شخصی ساخته می شود . مثال :

| فعل‌متعدی | | فعل‌لازم | |
|---|---|---|---|
| می‌آورم | dahēn-im | می‌افتم | dakaw-im |
| می‌آوری | -ī | می‌افتی | -ī |
| می‌آورد | " -ē(t) | می‌افتد | " -ē(t) |
| می‌آوریم | -īn | می‌افتیم | -īn |
| می‌آورید | " -in | می‌افتید | " -in |
| می‌آورند | -in | می‌افتند | -in |

این فعل، با "وند" نفی "-nâ" منفی می شود که به جای "-da" می‌آید . مانند :

| | | | |
|---|---|---|---|
| نمی‌آورم | nâhēnim | نمی‌افتم | nâkawim |

**۲ــ۱ــ حال التزامی**

این فعل، از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با "وند" وجه "-bi" و "وند"های شخصی ساخته می‌شود .

مثال :

| فعل‌متعدی | | فعل لازم | |
|---|---|---|---|
| بیاورم | bihēn-im | بیفتم | bikaw-im |
| بیاوری | -ī | بیفتی | -ī |
| بیاورد | " -ē(t) | بیفتد | " -ē(t) |
| بیاوریم | -īn | بیفتیم | -īn |
| بیاورید | " -in | بیفتید | " -in |
| بیاورند | -in | بیفتند | -in |

این فعل، با "وند" نفی "-na" منفی می شود که به جای "-bi" می‌آید مانند :

| | | | |
|---|---|---|---|
| نیاورم | nahēnim | نیفتم | nakawim |

**۳ــ۱ــ فعل امر**

این فعل، از ستاک حال افعال لازم و متعدی همراه با "وند" وجه "-bi" و "وند" شخصی ساخته می شود . "وند" شخصی که در فعل امر به کار می رود به صورت زیر است :

| پس از واکه | | پس از همخوان | |
|---|---|---|---|
| -∅ | | -a | |

مثال :

| | | | |
|---|---|---|---|
| بخواب | binū-∅ | بیفت | bikaw-a |
| بِرَس | biga-∅ | بیاور | bihēn-a |

این فعل، با "-ma" منفی می شود که به جای "-bi" می آید مانند :

| | | | |
|---|---|---|---|
| نخواب | manū | نیفت | makawa |
| نَرَس | maga | نیاور | mahēna |

ولی امر دو فعل زیر، طبق قاعدهٔ فوق ساخته نمی شود :

| امر | | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر | |
|---|---|---|---|---|---|
| بیا | wara | ē- | hât- | آمدن | hâtin |
| برو | pič̄o | č- | čū- | رفتن | čūn |

**۴ـ۱ـ گذشتهٔ ساده**

این فعل ،از ستاک گذشته ، باضافهٔ "وند"های شخصی در افعال لازم و ضمایر شخصی پیوسته در افعال متعدی ساخته می شود .

مثال :

| فعل متعدی | | فعل لازم | |
|---|---|---|---|
| آوردم | hēnâ-m | افتادم | kawt-im |
| آوردی | " -t | افتادی | -I |
| آورد | " -y | افتاد | " -∅ |
| آوردیم | " -mân | افتادیم | -In |
| آوردید | -tân | افتادید | " -in |
| آوردند | -yân | افتادند | -in |

این فعل، با "-na" منفی می شود که در آغاز فعل می آید مانند :

| | | | |
|---|---|---|---|
| نیاوردم | nemhēnâ | نیفتادم | nakawtim |

**۵ـ۱ـ گذشتهٔ استمراری**

این فعل، از ستاک گذشته و "وند" وجه "-da" باضافهٔ "وند"های شخصی در افعال لازم و ضمایر شخصی پیوسته در افعال متعدی ساخته می شود . ضمایر شخصی پیوسته به "وند" "-da" اضافه می شوند .مثال :

| فعل متعدی | | فعل لازم | |
|---|---|---|---|
| می‌آوردم | damhēnâ | می‌افتادم | dakawt-im |

| فعل‌متعدی | | فعل‌لازم | |
|---|---|---|---|
| می‌آوردی | dat hēnâ | می‌افتادی | dakawt-ī |
| می‌آورد | day " | می‌افتاد | " -ø |
| می‌آوردیم | damân | می‌افتادیم | -īn |
| می‌آوردید | datân | می‌افتادید | -in |
| می‌آوردند | dayân " | می‌افتادند | " -in |

این فعل، با "-na" منفی می شود که پیش از "-da" می آید. ضمنا در افعال متعدی، ضمایر شخصی پیوسته به "-na" اضافه می شود مانند:

| نمی‌آوردم | namdahēnâ | نمی‌افتادم | nadakawtim |
|---|---|---|---|

**۶ـ۱ـ گذشتهٔ شرطی**

این فعل، از ستاک گذشته و "وند" وجه "-bi" باضافه "وند"های شخصی درافعال لازم و ضمایر شخصی پیوسته در افعال متعدی ساخته می شود. ضمایر شخصی پیوسته به "وند" "-bi" اضافه می شوند. ضمنا در پایان، پسوند "-âya" می گیرد. این پسوند پس از واکه تبدیل به "-ya" می شود. مثال:

| فعل متعدی | | فعل لازم | |
|---|---|---|---|
| اگرمی‌آوردم | bim hĕnâ-ya | اگرمی‌افتادم | bikawtim-âya |
| اگرمی‌آوردی | bit | اگرمی‌افتادی | ī |
| اگرمی‌آورد | biy " " | اگرمی‌افتاد | " ø " |
| اگرمی‌آوردیم | bimân | اگرمی‌افتادیم | īn |
| اگرمی‌آوردید | bitân " " | اگرمی‌افتادید | " in " |
| اگرمی‌آوردند | biyân | اگرمی‌افتادند | in |

این فعل، با "-na" منفی می شود که به جای "-bi" می آید مانند:

| اگرنمی‌آوردم | namhēnâya | اگرنمی‌افتادم | nakawtimâya |
|---|---|---|---|

**۲ـ زمان های فعلی مرکب**

زمان‌های فعلی مرکب، شامل انواع زیر است:

**۱ـ۲ـ گذشتهٔ نقلی**

افعال لازم این فعل، از ستاک گذشته باضافه نشانهٔ اسم مفعول "-ū" (پس از همخوان) یا "-w" (پس از واکه) همراه با زمان حال پیوستهٔ فعل ( بودن = būn ) ساخته می شود (۱) و افعال متعدی این فعل از ستاک گذشته، باضافه نشانهٔ اسم مفعول و

---

(۱)ـ صرف کامل فعل "بودن = būn " در قسمت "افعال خاص" آمده است.

ضمایر شخصی پیوسته همراه با "a-" (زمان حال سوم شخص فعل "بودن") ساخته می ـ شوند .

مثال :

| | فعل متعدی | | فعل لازم |
|---|---|---|---|
| آورده‌ام | hēnâ-w-(i)ma | افتاده‌ام | kawt-ū-m |
| آورده‌ای | -(i)ta | افتاده‌ای | -y |
| آورده‌است | " -īya | افتاده‌است | " -wa |
| آورده‌ایم | -mâna | افتاده‌ایم | -yn |
| آورده‌اید | " -tâna | افتاده‌اید | " -n |
| آورده‌اند | -yâna | افتاده‌اند | -n |

این فعل با "-na" منفی می شود که در آغاز فعل می آید .

| | | | |
|---|---|---|---|
| نیاورده‌ام | namhēnâwa | نیفتاده‌ام | nakawtūm |

**۲ـ۲ـ گذشتهٔ دور**

افعال لازم این فعل ، از ستاک گذشته باضافهٔ زمان گذشتهٔ سادهٔ فعل "بودن" ساخته می شود ، و افعال متعدی از ستاک گذشته ، باضافه "bū" (گذشتهٔ سوم شخص مفرد فعل "بودن") همراه با ضمایر شخصی پیوسته ، ساخته می شود . ضمنا پس از ستاک گذشتهٔ مختوم به همخوان ، واکهٔ / i / اضافه می شود .

مثال :

| | فعل متعدی | | فعل لازم |
|---|---|---|---|
| آورده‌بودم | hēnâ būm | افتاده‌بودم | kawti būm |
| آورده‌بودی | būt | افتاده‌بودی | būy |
| آورده‌بود | " būy | افتاده‌بود | " bū |
| آورده‌بودیم | būmân | افتاده‌بودیم | būyn |
| آورده‌بودید | " būtân | افتاده‌بودید | " būn |
| آورده‌بودند | būyân | افتاده‌بودند | būn |

این فعل با "-na" منفی می شود که در آغاز فعل می آید . مانند :

| | | | |
|---|---|---|---|
| نیاورده‌بودم | namhēnâ bū | نیفتاده‌بودم | nakawti būm |

**۳ـ۲ـ گذشتهٔ التزامی**

این فعل ، در افعال لازم از ستاک گذشته باضافه حال التزامی فعل "بودن" ساخته می شود و در افعال متعدی از ستاک گذشته باضافهٔ "bē(t)" (حال التزامی سوم شخص مفرد فعل "بودن") همراه با ضمایر شخصی پیوسته ساخته می شود . ضمنا پس از ستاک گذشتهٔ

مختوم به همخوان، واکهٔ /i/ اضافه می شود.

مثال:

| فعل متعدی | | فعل لازم | |
|---|---|---|---|
| آورده‌باشم | hēnâ bē(ti)m | افتاده‌باشم | kawti bim |
| آورده‌باشی | bē(ti)t | افتاده‌باشی | bī |
| آورده‌باشد | " bē(ti)y | افتاده‌باشد | " bē(t) |
| آورده‌باشیم | bē(t)mân | افتاده‌باشیم | bīn |
| آورده‌باشید | " bē(t)tân | افتاده‌باشید | " bin |
| آورده‌باشند | bē(t)yân | افتاده باشند | bin |

این فعل با "-na" منفی می شود که در آغاز آن می آید مانند:

| | | | |
|---|---|---|---|
| نیاورده‌باشم | namhēnâ bē(t) | نیفتاده‌باشم | nakawti bim |

**۴ــ۲ــ شرطی کامل**

افعال لازم این فعل، از ستاک گذشته باضافه "وند" "-bi" همراه با گذشتهٔ شرطی فعل "بودن" ساخته می شود و افعال متعدی از ستاک گذشته باضافه "وند" "-bi" همراه با گذشتهٔ شرطی سوم شخص مفرد فعل "بودن" و ضمایر شخصی پیوسته ساخته می شود. ضمنا پس از ستاک گذشتهٔ مختوم به همخوان، واکهٔ /i/ اضافه می شود.

مثال:

| فعل متعدی | | فعل لازم | |
|---|---|---|---|
| اگرآورده‌بودم | bim hēnâ bâ(ya) | اگرافتاده‌بودم | bikawti bâm (âya) |
| اگرآورده‌بودی | bit | اگرافتاده‌بودی | bây (âya) |
| اگرآورده‌بود | biy " " | اگرافتاده‌بود | " bâ (ya) |
| اگرآورده‌بودیم | bimân | اگرافتاده‌بودیم | bâyn (âya) |
| اگرآورده‌بودید | bitân " " | اگرافتاده‌بودید | " bân (âya) |
| اگرآورده‌بودند | biyân | اگرافتاده‌بودند | bân (âya) |

این فعل با "-na" منفی می شود که به جای "-bi" می آید مانند:

| | | | |
|---|---|---|---|
| اگرنیاورده‌بودم | namhēnâ bâ(ya) | اگرنیفتاده‌بودم | nakawti bâm(âya) |

**پنج ــ افعال مجهول**

افعال مجهول از افعال متعدی معلوم بدو طریق زیر ساخته می شود:

۱ــ از ستاک حال افعال متعدی معلوم باضافهٔ واژک (۱) "-rē" در ستاک حال و "-râ"

---

(۱)ــ توضیح "واژک" در "ساختمان قاموسی واژه" آمده است.

در ستاک گذشته مانند :

| مصدرمجهول | | ستاک‌گذشته‌مجهول | ستاک‌حال‌مجهول | مصدر معلوم | |
|---|---|---|---|---|---|
| فروخته‌شدن | firōšrân | firōš-râ- | firōš-rē- | فروختن | firōštin |
| نوشته‌شدن | nūsrân | nūs-râ- | nūs-rē- | نوشتن | nūsīn |
| شناخته‌شدن | nâsrân | nâs-râ- | naŝ-rē- | شناختن | nâsīn |

ــ وقتی ستاک حال فعل معلوم مختوم به همخوان /r/ باشد در فعل مجهول بجای -rē و -râ به ترتیب -ē و -â اضافه می شود مانند :

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| گرفته‌شدن | gīrân | gīr-â- | gīr-ē- | گرفتن | gīrtin |
| کرده‌شدن | kirân | kir-â- | kir-ē- | کردن | kirdin |
| برده‌شدن | birân | bir-â- | bir-ē- | بردن | birdin |
| بریده‌شدن | biṛân | biṛ-â- | biṛ-ē- | بریدن | biṛīn |

ــ در ستاک حال افعال زیر تغییرات آوایی ایجاد می شود .

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| کشته‌شدن | kūžrân | kūž-râ- | kūž-rē- | کشتن | kuštin |
| آورده‌شدن | hēndrân | hēnd-rê- | hēnd-rē- | آوردن | hēnân |
| خورده‌شدن | xurân | xu-râ- | xu-rē- | خوردن | xwârdin |

۲ــ از ستاک گذشتهٔ افعال متعدی معلوم باضافهٔ واژک "-rē" در ستاک حال و "-râ" در ستاک گذشته . مانند :

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| گفته‌شدن | gutrân | gut-râ- | gut-rē- | گفتن | gutin |
| دیده‌شدن | dītrân | dīt-râ- | dīt-rē- | دیدن | dītin |
| کاشته‌شدن | čândrân | čând-râ- | čând-rē- | کاشتن | čândin |

ــ در ستاک گذشته‌فعل زیر ، تغییرآوایی ایجاد می شود .

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| فرستاده‌شدن | nērdrân | nērd-râ- | nērd-rē- | فرستادن | nârdin |

افعال مجهول ، از نظر ضرف شبیه افعال لازمند . (۱)

مثال :

| | |
|---|---|
| نوشته می‌شود | danūsrē |
| نوشته می شد | danūsrâ |
| دیده می شوم | dadītrēm |
| دیده می شدم | dadītrâm |

(۱)ــ برای اطلاع از صرف کامل این دسته از افعال به افعال لازم در قسمت "زمان‌های فعلی" مراجعه شود .

گفته می شود dagutrē

گفته می شد dagutrâ

شناخته می شوم danâsrēm

شناخته نمی شوم nânâsrēm

**شش‌ــ افعال سببی**

این دسته از افعال، از ستاک حال افعال لازم باضافهٔ واژک "ēn-" در ستاک حال و "ând-" در ستاک گذشته ساخته می شوند. ضمنا اگر نشانهٔ پایانی ستاک حال فعل لازم " ē- "باشد در فعل سببی حذف می شود مانند:

| مصدرسببی | ستاک‌گذشتهٔ سببی | ستاک‌حال‌سببی | مصدرلازم |
|---|---|---|---|
| سوزانیدن sūtândin | sūt-ând- | sūt-ēn- | سوختن sūtân |
| بارانیدن bârândin | bâr-ând- | bâr-ēn- | باریدن bârīn |
| پروازدادن، پرانیدن hal̤-fir̤ândin | hal̤-fir̤-ând- | hal̤-fir̤-ēn- | پروازکردن، پریدن hal̤-fir̤īn |

ستاک حال دو فعل لازم "سوختن" و "باریدن" ، به ترتیب به صورت "-sūtē" و "-bârē" می باشد که نشانهٔ "ē-" در فعل سببی ، از پایان آن ها حذف می شود.

افعال سببی از نظر صرف، شبیه افعال متعدی هستند. (۱)

مثال:

می سوزانم dasūtēnim

سوزانیدم sūtândim

می سوزانیدم damsūtând

نمی سوزانم nâsūtēnim

می پرانم hal̤-dafir̤ēnim

پرانیدم hal̤-fir̤ândim

**هفت‌ــ افعال لازم و متعدی**

فرق افعال لازم و متعدی از نظر صوری، این است که افعال لازم در کلیهٔ زمان‌ها ، با "وند"های شخصی ساخته می شوند که این "وند" ها، همیشه در پایان فعل می آیندمانند:

می رَوید dačin

می رفتید dačūn

---

(۱)ــ برای اطلاع از صرف کامل این دسته از افعال، به افعال متعدی در قسمت "زمان‌های فعلی" مراجعه شود.

ولی افعال متعدی در زمان‌های حال (حال اخباری، التزامی، امر) با "وند"های شخصی، ساخته می شوند که این "وند"ها، در پایان فعل می آیند و در زمان‌های گذشته (ساده، استمراری، شرطی، نقلی، دور، التزامی، شرطی کامل)، با ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی ساخته می شوند. جای این ضمایر در موارد مختلف، متفاوت است که توضیح کامل آن در قسمت "نحو، جای ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی" آمده است.

مثال:

| | |
|---|---|
| می بینید | dabīnin |
| بیاورید | bihēnin |
| دیدید | dīttân |
| می دیدید | datândīt |

**هشت ـ افعال ساده، مشتق، مرکب**

ـ فعل ساده، به فعلی گفته می شود که عنصر غیر فعلی نداشته باشد مانند:

| | |
|---|---|
| بودن | būn |
| رفتن | čūn |
| آوردن | hēnân |

ـ فعل مشتق، به فعلی گفته می شود که دارای عنصر غیر فعلی بصورت "وند" باشد. این "وند"، به صورت پیشوند و یا پسوند می آید. پیشوندهای فعلی در این گویش به صورت زیرند:

| | مثال | | پیشوند |
|---|---|---|---|
| واایستادن، بازماندن | wa-stân | | wa- |
| خارج شدن | wa dar-kawtin | | wa dar- |
| کنارزدن | wa lâ-nân | | wa lâ- |
| برگرداندن | war-gaṛândin | | war- |
| پائین افتادن | bar-būnawa | | bar- |
| آزاد کردن | bara lâ-kirdin | | bara lâ- |
| بیرون آمدن | dar-hâtin | | dar- |
| فروآمدن، خم شدن | dâ-hâtin | | dâ |
| پوشیدن، پوشانیدن | da bar-kirdin | | da bar- |
| پریدن از جا | ṛâ-parīn | | ṛâ- |
| ایستادن | ṛâ wa-stân | | ṛâ wa- |
| روی چیزی نهادن | ṛō-nân | | ṛō- |

| مثال | | پیشوند |
|---|---|---|
| روی‌چیزی نهادن | ṛō dâ-nân | ṛō dâ- |
| آشتی‌شدن ، سازش کردن | ṛēk-kawtin | ṛēk- |
| آویزان‌کردن | haḷ-âwasīn | haḷ- |
| خواستن با زور | ḥaḷ wa-stân | ḥal wa- |
| پائین انداختن | firē-dân | firē- |
| چریدن | la-warân | la- |
| دورشدن | lâ-čūn | lâ- |
| جستجو کردن ، کاویدن | lē-kōlīnawa | lē- |
| از هم جدا کردن | lēk-kirdin | lēk- |
| ترید کردن | tē-kušīn | tē- |
| آب‌تنی‌کردن ، غوطه خوردن در آب | tē haḷ-(h)âtin | tē haḷ- |
| فرو رفتن | tē ṛâ-čūn | tē ṛâ- |
| بهم خوردن | tēk-čūn | tēk- |
| روبرو شدن ، برخوردکردن | tēk haḷ-ângūtin | tēk haḷ- |
| ایستادگی کردن | pē-čaqândin | pē- |
| به عیادت رفتن ، بازدید کردن | pē wa-čūn | pē wa- |
| بالارفتن از دیوار یا درخت | pē haḷ-ṛūskân | pē haḷ- |
| پرتاب کردن "سنگ" | pē dâ-dân | pē dâ- |
| همراهی کردن ، همراه کردن | lagal-xistin | lagal- |

ـ تنها پسوند فعلی که در این گویش وجود دارد ، پسوند "awa-" است . این پسوند ، گاهی به فعل ، مفهوم "دوباره" و یا "تکرار" می دهد مانند :

دوباره باریدن — bârīn-awa

دوباره گرفتن — gīrtn-awa

و در بقیهٔ افعال مانند :

پیدا کردن — dīṭn-awa

فرو انداختن — bar dân-awa

کُشتن ، ذبح کردن — kuštn-awa

نقل مکان دادن — gwēstn-awa

وقتی پسوند "awa-" ، در انتهای فعلی قرار بگیرد نشانهٔ مصدری "in-" به صورت "n-" ، در می آید مانند مثال های بالا . صرف کامل فعل ، با این پسوند در قسمت "افعال خاص" آمده است .

ـ فعل مرکب، به فعلی گفته می شود که دارای عنصر غیر فعلی به صورت اسم، صفت و یا قید باشد. این عنصر غیر فعلی را متمم فعل گوییم . متمم فعل، خود بر دو نوع است: ساده و مرکب

۱ـ متمم فعل ساده آن است که از یک جزء تشکیل شده باشد مانند:

| | |
|---|---|
| بهانه گرفتن | palp-gīrtin |
| کار کردن | kâr-kirdin |

۲ـ متمم فعل مرکب ، آن است که از یک جزء بیشتر تشکیل شده باشد مانند:

| | |
|---|---|
| روبوسی کردن | ṛū-mâč-kirdin |
| شنیدن | gwē-lē-būn |
| فراموش کردن | lē-bīr-čūn |

در صرف افعال مشتق و مرکب، به موارد زیر توجه شود:

۱ـ "وند"های وجه و نفی بین عنصر غیر فعلی و فعل اصلی می آید. مانند:

| | |
|---|---|
| بلند می کنم | haḷ-dahēnim |
| آشتی بکن، سازش کن | ṛēk-bikawa |
| نمی ایستم | ṛâ-nawastim |

۲ـ در زمان‌های گذشتهٔ افعال متعدی،ضمایر شخصی پیوسته فاعلی بین عنصر غیر فعلی و فعل اصلی می آیند. مانند:

| | |
|---|---|
| آویزان کردیم | haḷmân-ʔâwasī |
| بلند کردید | haḷtân-hēnâ |

۳ـ در زمان‌های گذشتهٔ افعال متعدی، وقتی "وند" های وجه و نفی وجود داشته باشد ضمایر شخصی پیوسته فاعلی ، بین عنصر غیر فعلی و "وند" های وجه یا نفی می آید. مانند:

| | |
|---|---|
| آویزان نمی کردیم | haḷmân-nadâwasī |
| بلند می کردید | haḷtân-dahēnâ |

۴ـ در زمان‌های حال افعال متعدی که "وند"های شخصی در پایان فعل می آید، اگر فعل با ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی ، همراه باشد، این ضمایر بین عنصر غیر فعلی و فعل اصلی، پیش از "وند" های وجه و نفی، قرار می گیرند . مانند:

| | |
|---|---|
| آویزانش می کنیم | haḷī-dâwasīn |
| آویزانش بکن | haḷī-bâwasa |

۵ـ افعال مشتق و مرکبی که با فعل "بودن = būn" ساخته می شوند، صرف خاصی دارند که توضیح کامل آن در قسمت "افعال خاص" آمده است. مثال:

| | |
|---|---|
| گمان می کردم | pēm-wâ-bū |
| گمان می کنم | pēm-wâ-ya |
| شنیدم | gwēm-lē-bū |
| می شنوم | gwēm-lē-ya |
| گمان بکن | pēt-wâ-bē |

**نهـ افعال خاص**

چون سه فعل "بودن"، "خواستن"، "داشتن" و افعال مشتق و یا مرکبی که با این دسته از افعال ساخته می شوند و همچنین افعالی که در پایان پسوند "awa-" می‌گیرند، در مقایسه با سایر افعال از نظر صرف تفاوت‌هایی دارند. در اینجا، این سه فعل و دو فعل لازم و متعدی با پسوند "awa-" بطور کامل صرف می شود.

**۱ـ بودن، شدن** = būn

**۱ـ۱ـ حال اخباری**

این فعل، به دو صورت پیوسته و جدا وجود دارد:

ـ صورت پیوستهٔ آن بصورت زیر است:

| پس از واکه | پس از همخوان | |
|---|---|---|
| -m | -im | اول‌شخص مفرد |
| -y | -ī | دوم شخص مفرد |
| -ya/-wa (۱) | -a | سوم شخص مفرد |
| -yn | -īn | اول شخص جمع |
| -n | -in | دوم شخص جمع |
| -n | -in | سوم شخص جمع |

مثال:

| | |
|---|---|
| روشنم | ṛūnâkim |
| روشنی | ṛūnâkī |
| روشن است | ṛūnâka |
| روشنیم | ṛūnâkīn |
| روشنید | ṛūnâkin |
| روشنند | ṛūnâkin |

این صورت‌های پیوسته با واژک "ha-"، همراه می شوند و به صورت زیر می آیند:

| | |
|---|---|
| هستم | ham |

(۱)ـ "wa-" پس از کلمهٔ مختوم به واکهٔ /ū/ می آید.

| | |
|---|---|
| هستی | hay |
| هست | haya |
| هستیم | hayn |
| هستید | han |
| هستند | han |

منفی آن ها به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| نیستم | nīn |
| نیستی | nīy |
| نیست | nīya |
| نیستیم | nīyn |
| نیستید | nīn |
| نیستند | nīn |

ـ صورت جدای این فعل به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| می‌باشم ، می شوم | da bim |
| می‌باشی ، می‌شوی | " bī |
| می‌باشد ، می‌شود | " bē(t) |
| می‌باشیم ، می‌شویم | " bīn |
| می‌باشید ، می‌شوید | " bin |
| می‌باشند ، می‌شوند | " bin |

این فعل با "-nâ" ، منفی می شود مانند :

| | |
|---|---|
| نمی باشم ، نمی شوم | nâbim |

**۲ـ۱ـ حال التزامی**

این فعل به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| باشم ، بشوم | (bi) bim |
| باشی ، بشوی | " bī |
| باشد ، بشود | " bē(t) |
| باشیم ، بشویم | " bīn |
| باشید ، بشوید | " bin |
| باشند ، بشوند | " bin |

این فعل با "-na" ، منفی می شود مانند :

| | |
|---|---|
| نباشم ، نشوم | nabim |

**۳ـ۱ـ امر**

این فعل، به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| باش، بشو | (bi)ba |

که با "-ma" منفی می شود مانند :

| | |
|---|---|
| نباش، نشو | maba |

و گاهی با "-na" هم منفی می شود:

| | |
|---|---|
| نباش، نشو | naba |

**۴ـ۱ـ گذشتهٔ ساده**

این فعل، به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| بودم ، شدم | būm |
| بودی ، شدی | būy |
| بود ، شد | bū |
| بودیم ، شدیم | būyn |
| بودید ، شدید | būn |
| بودند ، شدند | būn |

با "-na" منفی می شود :

| | |
|---|---|
| نبودم ، نشدم | nabūm |

**۵ـ۱ـ گذشتهٔ استمراری**

این فعل به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| می بودم ، می شدم | da būm |
| می بودی ، می شدی | " būy |
| می بود ، می شد | " bū |
| می بودیم ، می شدیم | " būyn |
| می بودید ، می شدید | " būn |
| می بودند ، می شدند | " būn |

با "-na" منفی می شود مانند :

| | |
|---|---|
| نمی بودم ، نمی شدم | nadabūm |

**۶ـ۱ـ گذشتهٔ شرطی**

این فعل، به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| اگر می بودم ، می شدم | (bi) būm âya |
| اگرمی بودی، می شدی | " būy " |

| | |
|---|---|
| اگر می بود ، می شد | (bi) bū âya |
| اگر می بودیم ، می شدیم | " būyn " |
| اگر می بودید ، می شدید | " būn " |
| اگر می بودند ، می شدند | " būn " |

و منفی آن به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| اگر نمی بودم ، نمی شدم | nabūmâya |

**۷ـ۱ـ گذشتهٔ نقلی**

این فعل ، به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| بوده‌ام ، شده‌ام | būm(a) |
| بوده‌ای ، شده‌ای | būy(a) |
| بوده‌است ، شده است | būwa |
| بوده‌ایم ، شده‌ایم | būyn(a) |
| بوده‌اید ، شده اید | būn(a) |
| بوده‌اند ، شده‌اند | būn(a) |

و منفی آن :

| | |
|---|---|
| نبوده‌ام ، نشده‌ام | nabūma |

**۸ـ۱ـ گذشتهٔ دور**

این فعل به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| شده بودم | bi būm |
| شده بودی | " būy |
| شده بود | " bū |
| شده بودیم | " būyn |
| شده بودید | " būn |
| شده بودند | " būn |

و منفی آن :

| | |
|---|---|
| نشده بودم | nabi būm |

**۹ـ۱ـ گذشتهٔ التزامی**

این فعل به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| بوده‌باشم ، شده باشم | bū bīm |
| بوده‌باشی ، شده باشی | " bī |
| بوده باشد ، شده باشد | " bē(t) |

| | |
|---|---|
| بوده باشیم ، شده باشیم | bū bīn |
| بوده باشید ، شده باشید | " bin |
| بوده باشند ، شده باشند | " bin |

و منفی آن :

| | |
|---|---|
| نبوده باشم ، نشده باشم | nabū bim |

**۱۰ــ۱ــ شرطی کامل**

این فعل به صورت زیر است :

| | |
|---|---|
| اگر شده بودم | bū bâm (âya) |
| اگر شده بودی | " bây " |
| اگر شده بود | " bâ " |
| اگر شده بودیم | " bâyn " |
| اگر شده بودید | " bân " |
| اگر شده بودند | " bân " |

و منفی آن :

| | |
|---|---|
| اگر نشده بودم | nabū bâm(âya) |

ــ افعال مشتق و یا مرکبی که با فعل "بودن" ساخته می شوند در کلیهٔ زمان‌ها از سوم شخص مفرد این فعل استفاده می کنند و بجای "وند" های شخصی ، در همهٔ زمان‌ها ، ضمایر شخصی پیوسته می آید مانند :

**گمان کردن** = pē wâ būn

| | |
|---|---|
| گمان می کنم | pēm wâya |
| گمان می کنی | pēt " |
| گمان می کند | pēy " |
| گمان می کنیم | pēmân " |
| گمان می کنید | pētân " |
| گمان می کنند | pēyân " |

| | |
|---|---|
| گمان کردم | pēm wâ bū |
| گمان کردی | pēt " " |
| گمان کرد | pēy " " |
| گمان کردیم | pēmân" " |
| گمان کردید | pētân" " |

| | |
|---|---|
| pēyân wâ bū | گمان کردند |
| pēt wâ bē(t) | گمان بکن |
| pēt wā nabē(t) | گمان نکن |

شنیدن = gwē lē būn

| | |
|---|---|
| gwēm lēya | می شنوم |
| gwēt " | می شنوی |
| gwēy " | می شنود |
| gwēmân " | می شنویم |
| gwētân " | می شنوید |
| gwēyân " | می شنوند |
| gwēm lē bū | شنیدم |
| gwēt " " | شنیدی |
| gwēy " " | شنید |
| gwēmân " " | شنیدیم |
| gwētân " " | شنیدید |
| gwēyân " " | شنیدند |
| gwēt lē bē(t) | بشنو |
| gwēt lē nabē(t) | نشنو |

نگاهدار بودن ، مواظب بودن = ʔâmânat būn

| | |
|---|---|
| ʔâmânatim haya | نگاهدارهستم ، مواظب هستم |
| ʔâmânatit " | نگاهدارهستی ، مواظب هستی |
| ʔâmânatī " | نگاهدارهست ، مواظب هست |
| ʔâmânatmân " | نگاهدار هستیم ، مواظب هستیم |
| ʔâmânattân " | نگاهدارهستید ، مواظب‌هستید |
| ʔâmânatyân " | نگاهدارهستند ، مواظب‌هستند |
| ʔâmânatim bū | نگاهداربودم ، مواظب بودم |
| ʔâmânatit " | نگاهداربودی ، مواظب‌بودی |

| | |
|---|---|
| نگاهداربود ، مواظب بود | ?âmânatī bū |
| نگاهداربودیم ، مواظب‌بودیم | ?âmânatmân " |
| نگاهداربودید ، مواظب بودید | ?âmânattân " |
| نگاهداربودند ، مواظب بودند | ?âmânatyân " |
| | |
| نگاهدارباش، مواظب‌باش | ?âmânatit bē(t) |
| نگاهدارنباش، مواظب‌نباش | ?âmânatit nabē(t) |

۲ـ خواستن = wīstin

۱ـ۲ـ حال اخباری

| | |
|---|---|
| می‌خواهم | dam awē |
| می‌خواهی | dat " |
| می‌خواهد | day " |
| می‌خواهیم | damân " |
| می خواهید | datân " |
| می‌خواهند | dayân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نمی‌خواهم | nâmawē |

۲ـ۲ـ حال التزامی

| | |
|---|---|
| بخواهم | bim awē |
| بخواهی | bit " |
| بخواهد | biy " |
| بخواهیم | bimân " |
| بخواهید | bitân " |
| بخواهند | biyân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نخواهم | namawē |

۳ـ۲ـ امر

| | |
|---|---|
| بخواه | bitawē |

منفی :

| | |
|---|---|
| نخواه | natawē |

۴ـ۲ـ گذشتهٔ ساده

| | |
|---|---|
| خواستم | wīstim |
| خواستی | wīstit |
| خواست | wīstī |
| خواستیم | wīstmân |
| خواستید | wīsttân |
| خواستند | wīstyân |

منفی :

| | |
|---|---|
| نخواستم | namwīst |

۵ـ۲ـ گذشتهٔ استمراری

| | |
|---|---|
| می‌خواستم | dam awīst |
| می‌خواستی | dat " |
| می‌خواست | day " |
| می‌خواستیم | damân " |
| می‌خواستید | datân " |
| می‌خواستند | dayân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نمی خواستم | namdawīst |

۶ـ۲ـ گذشتهٔ شرطی

| | |
|---|---|
| اگرمی خواستم | bim awīst âya |
| اگرمی خواستی | bit " " |
| اگرمی‌خواست | biy " " |
| اگرمی خواستیم | bimân " " |
| اگرمی خواستید | bitân " " |
| اگرمی خواستند | biyân " " |

منفی :

| | |
|---|---|
| اگر نمی خواستم | namawistâya |

۷ـ۲ـ گذشتهٔ نقلی

| | |
|---|---|
| خواسته‌ام | wīstū ma |
| خواسته‌ای | " ta |
| خواسته‌است | " ya |

| | |
|---|---|
| خواسته‌ایم | wīstū mâna |
| خواسته‌اید | " tâna |
| خواسته‌اند | " yâna |

منفی :

| | |
|---|---|
| نخواسته‌ام | namwīstūwa |

**۸ــ۲ــ گذشتهٔ دور**

| | |
|---|---|
| خواسته‌بودم | wīsti būm |
| خواسته‌بودی | " būt |
| خواسته‌بود | " būy |
| خواسته‌بودیم | " būmân |
| خواسته‌بودید | " būtân |
| خواسته‌بودند | " būyân |

منفی :

| | |
|---|---|
| نخواسته‌بودم | namwīstibū |

**۹ــ۲ــ گذشتهٔ التزامی**

| | |
|---|---|
| خواسته باشم | wīsti bēm |
| خواسته‌باشی | " bēt |
| خواسته‌باشد | " bēy |
| خواسته‌باشیم | " bēmân |
| خواسته‌باشید | " bētân |
| خواسته‌باشند | " bēyân |

منفی :

| | |
|---|---|
| نخواسته باشم | namwīsti bē |

**۱۰ــ۲ــ شرطی کامل**

| | |
|---|---|
| اگر خواسته بودم | bim awīsti bâ(ya) |
| اگر خواسته بودی | bit " " |
| اگر خواسته بود | biy " " |
| اگر خواسته بودیم | bimân " " |
| اگر خواسته بودید | bitân " " |
| اگر خواسته‌بودند | biyân " " |

منفی :

| | |
|---|---|
| اگر نخواسته بودم | namawīstī bâ(ya) |

ـ به فعل مرکب زیر که با " خواستن" ساخته می شود توجه شود :

دوست داشتن = xōša-wīstin

| | |
|---|---|
| دوست می دارم | xōšim dawē |
| دوست می داری | xōšit " |
| دوست می دارد | xōšī " |
| دوست می داریم | xōšmân " |
| دوست می دارید | xōštân " |
| دوست می دارند | xōšyân " |
| | |
| دوست داشتم | xōšim wīst |
| دوست داشتی | xōšit " |
| دوست داشت | xōšī " |
| دوست داشتیم | xōšmân " |
| دوست داشتید | xōštân " |
| دوست داشتند | xōšyân " |
| | |
| دوست بدار | xōšit biwē |
| دوست ندار | xōšit nawē |

۳ـ داشتن = habūn

۱ـ۳ـ حال اخباری

| | |
|---|---|
| دارم | hama |
| داری | hata |
| دارد | haya(tī)(۱) |
| داریم | hamâna |
| دارید | hatâna |
| دارند | hayâna |

منفی :

| | |
|---|---|
| ندارم | nīma |

(۱)ـ haya به تنهائی ، بدون (tī) به معنی "هست" و "موجوداست" نیزمعنی می دهد .

**۲ـ۳ـ حال التزامی**

| | |
|---|---|
| داشته باشم | ham bē(t) |
| داشته باشی | hat " |
| داشته باشد | hay " |
| داشته باشیم | hamân " |
| داشته باشید | hatân " |
| داشته باشند | hayân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نداشته باشم | nam bē(t) |

**۳ـ۳ـ امر**

| | |
|---|---|
| داشته باش | hat bē(t) |

منفی :

| | |
|---|---|
| نداشته باش | nat bē(t) |

**۴ـ۳ـ گذشتهٔ ساده**

| | |
|---|---|
| داشتم | ham bū |
| داشتی | hat " |
| داشت | hay " |
| داشتیم | hamân " |
| داشتید | hatân " |
| داشتند | hayân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نداشتم | nambū |

**۵ـ۳ـ گذشتهٔ استمراری**

| | |
|---|---|
| می داشتم | dam bū |
| می داشتی | dat " |
| می داشت | day " |
| می داشتیم | damân " |
| می داشتید | datân " |
| می داشتند | dayân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نمی داشتم | namdabū |

۶ـ۳ـ گذشتهٔ شرطی

| | |
|---|---|
| اگرمی‌داشتم | ham bū âya |
| اگر می داشتی | hat " " |
| اگر می داشت | hay " " |
| اگر می داشتیم | hamân " " |
| اگر می داشتید | hatân " " |
| اگر می داشتند | hayân " " |

منفی :

| | |
|---|---|
| اگر نمی داشتم | nambūâya |

۷ـ۳ـ گذشتهٔ نقلی

| | |
|---|---|
| داشته‌ام | ham būwa |
| داشته‌ای | hat " |
| داشته‌است | hay " |
| داشته‌ایم | hamân " |
| داشته‌اید | hatân " |
| داشته‌اند | hayân " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نداشته‌ام | nambūwa |

۸ـ۳ـ گذشتهٔ دور

| | |
|---|---|
| داشته‌بودم | ham bi bū |
| داشته بودی | hat " " |
| داشته بود | hay " " |
| داشته بودیم | hamân " " |
| داشته بودید | hatân " " |
| داشته بودند | hayân " " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نداشته بودم | nam bi bū |

۹ـ۳ـ گذشتهٔ التزامی

| | |
|---|---|
| داشته بوده باشم | ham bū bē(t) |
| داشته بوده باشی | hat " " |
| داشته بوده باشد | hay " " |

| | |
|---|---|
| داشته بوده باشیم | hamân bū bē(t) |
| داشته بوده باشید | hatân " " |
| داشته بوده باشند | hayân " " |

منفی :

| | |
|---|---|
| نداشته بوده باشم | nam bū bē(t) |

**۱۰-۳- شرطی کامل**

| | |
|---|---|
| اگر داشته بودم | ham (bū) bâya |
| اگر داشته بودی | hat " " |
| اگر داشته بود | hay " " |
| اگر داشته بودیم | hamân " " |
| اگر داشته بودید | hatân " " |
| اگر داشته بودند | hayân " " |

منفی :

| | |
|---|---|
| اگر نداشته بودم | nam (bū) bâya |

**۴- تکان خوردن = jūlânawa و باز کردن = kirdnawa با پسوند "-awa"**

**۱-۴- حال اخباری**

| متعدی | | لازم | |
|---|---|---|---|
| بازمی‌کنم | da kam awa | تکان‌می‌خورم | dajūlē mawa |
| بازمی‌کنی | da kay " | تکان‌می‌خوری | " yawa |
| بازمی‌کند | da kât "(۱) | تکان‌می‌خورد | " tawa |
| بازمی‌کنیم | da kayn " | تکان‌می‌خوریم | " ynawa |
| بازمی‌کنید | da kan " | تکان‌می‌خورید | " nawa |
| بازمی‌کنند | da kan " | تکان‌می‌خورند | " nawa |

منفی :

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازنمی‌کنم | nâkamawa | تکان‌نمی‌خورم | nâjūlēmawa |

**۲-۴- حال التزامی**

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازبکنم | bi kam awa | تکان‌بخورم | bijūlē mawa |
| بازبکنی | bi kay " | تکان‌بخوری | " yawa |
| بازبکند | bi kât " | تکان بخورد | " tawa |

---

(۱)- "ka" باضافه "-ēt" ("وند" سوم شخص مفرد) تبدیل به "kât" می‌شود.

| متعدی | | لازم | |
|---|---|---|---|
| بازبکنیم | bi kayn awa | تکان‌بخوریم | bijūlē ynawa |
| بازبکنید | bi kan " | تکان‌بخورید | " nawa |
| بازبکنند | bi kan " | تکان‌بخورند | " nawa |
| منفی : | | | |
| بازنکنم | nakamawa | تکان‌نخورم | najūlēmawa |

**۳ـ۴ـ امر**

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازبکن | bikawa | تکان بخور | bijūlēwa(۱) |
| منفی : | | | |
| بازنکن | makawa | تکان نخور | majūlēwa |

**۴ـ۴ـ گذشته ساده**

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازکردم | kird mawa | تکان‌خوردم | jūlâ mawa |
| بازکردی | " tawa | تکان‌خوردی | " yawa |
| بازکرد | " yawa | تکان‌خورد | " ∅wa |
| بازکردیم | " mânawa | تکان‌خوردیم | " ynawa |
| بازکردید | " tânawa | تکان‌خوردید | " nawa |
| بازکردند | " yânawa | تکان‌خوردند | " nawa |
| منفی : | | | |
| بازنکردم | namkirdawa | تکان‌نخوردم | najūlâmawa |

**۵ـ۴ـ گذشتهٔ استمراری**

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازمی‌کردم | dam kirdawa | تکان‌می‌خوردم | dajūlâ mawa |
| بازمی‌کردی | dat " | تکان‌می‌خوردی | " yawa |
| بازمی‌کرد | day " | تکان‌می‌خورد | " ∅wa |
| بازمی‌کردیم | damân " | تکان‌می‌خوردیم | " ynawa |
| بازمی‌کردید | datân " | تکان‌می‌خوردید | " nawa |
| بازمی‌کردند | dayân " | تکان‌می‌خوردند | " nawa |
| منفی : | | | |
| بازنمی‌کردم | namdakirdawa | تکان‌نمی‌خوردم | nadajūlâmawa |

---

(۱)ـ پسوند "awa-" پس از واکه های /â/, /ē/, /a/ بصورت "wa-" می‌آید.

### ۶ـ۴ـ گذشتهٔ شرطی

| متعدی | | لازم | |
|---|---|---|---|
| اگربازمی‌کردم | bim kirdâyawa | اگرتکان‌می‌خوردم | bijūlâ mâyawa |
| اگربازمی‌کردی | bit " | اگرتکان‌می‌خوردی | " yâyawa |
| اگربازمی‌کرد | biy " | اگرتکان‌می‌خورد | " Øyawa |
| اگربازمی‌کردیم | bimân " | اگرتکان‌می‌خوردیم | " ynâyawa |
| اگربازمی‌کردید | bitân " | اگرتکان‌می‌خوردید | " nâyawa |
| اگربازمی‌کردند | biyân " | اگرتکان‌می‌خوردند | " nâyawa |

منفی :

| | | | |
|---|---|---|---|
| اگربازنمی‌کردم | namkirdâyawa | اگرتکان‌نمی‌خوردم | najūlâmâyawa |

### ۷ـ۴ـ گذشتهٔ نقلی

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازکرده‌ام | kirdū mawa | تکان‌خورده‌ام | jūlâw imawa |
| بازکرده‌ای | " tawa | تکان‌خورده‌ای | " īawa |
| بازکرده‌است | " yawa | تکان‌خورده‌است | " awa |
| بازکرده‌ایم | " mânawa | تکان‌خورده‌ایم | " īnawa |
| بازکرده‌اید | " tânawa | تکان‌خورده‌اید | " inawa |
| بازکرده‌اند | " yânawa | تکان‌خورده‌اند | " inawa |

منفی :

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازنکرده‌ام | namkirdūawa | تکان‌نخورده‌ام | najūlâwimawa |

### ۸ـ۴ـ گذشتهٔ دور

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازکرده‌بودم | kirdi būmawa | تکان‌خورده‌بودم | jūlâ būmawa |
| بازکرده‌بودی | " būtawa | تکان‌خورده‌بودی | " būyawa |
| بازکرده‌بود | " būyawa | تکان‌خورده‌بود | " būawa |
| بازکرده‌بودیم | " būmânawa | تکان‌خورده‌بودیم | " būynawa |
| بازکرده‌بودید | " būtânawa | تکان‌خورده‌بودید | " būnawa |
| بازکرده‌بودند | " būyânawa | تکان‌خورده‌بودند | " būnawa |

منفی :

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازنکرده‌بودم | namkirdibūawa | تکان‌نخورده‌بودم | najūlâbūmawa |

### ۹ـ۴ـ گذشتهٔ التزامی

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازکرده‌باشم | kirdi bēmawa | تکان‌خورده‌باشم | jūlâ bimawa |
| بازکرده‌باشی | " bētawa | تکان‌خورده‌باشی | " bīawa |

| متعدی | | | لازم | | |
|---|---|---|---|---|---|
| بازکرده‌باشد | kirdi | bēyawa | تکان‌خورده‌باشد | jūlâ | bētawa |
| بازکرده‌باشیم | " | bēmânawa | تکان‌خورده‌باشیم | " | bīnawa |
| بازکرده‌باشید | " | bētânawa | تکان‌خورده‌باشید | " | binawa |
| بازکرده‌باشند | " | bēyânawa | تکان‌خورده‌باشند | " | binawa |

منفی :

| | | | |
|---|---|---|---|
| بازنکرده‌باشم | namkirdibēwa | تکان‌نخورده‌باشم | najūlâbimawa |

۱۰–۴– شرطی کامل

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| اگربازکرده‌بودم | bim | kirdibâyawa | اگرتکان‌خورده‌بودم | bijūlâ | bâmawa |
| اگربازکرده‌بودی | bit | " | اگرتکان‌خورده‌بودی | " | bâyawa |
| اگربازکرده‌بود | biy | " | اگرتکان‌خورده‌بود | " | bâwa |
| اگربازکرده‌بودیم | bimân | " | اگرتکان‌خورده‌بودیم | " | bâynawa |
| اگربازکرده‌بودید | bitân | " | اگرتکان‌خورده‌بودید | " | bânawa |
| اگربازکرده‌بودند | biyân | " | اگرتکان‌خورده‌بودند | " | bânawa |

منفی :

| | | | |
|---|---|---|---|
| اگربازنکرده‌بودم | namkirdibâyawa | اگرتکان‌نخورده‌بودم | najūlâbâmawa |

ح– نقش نماها

نقش نماها شامل حروف اضافه ، حروف ربط و پس بند های اسمی می باشند .

یک – حروف اضافه

حروف اضافه،اسم یا گروه اسمی را وابستهٔ فعل می سازند بنابراین آن‌ها را "وابسته ـ ساز" نیز گویند .

حروف اضافه به دو دسته تقسیم می شوند :

۱– حروف اضافهٔ پیش از اسم

این حروف عبارتند از :

| | |
|---|---|
| در ، به | da |
| در | tē |
| به ، در ، از | la |
| از ، در | lē |
| به | pē |
| به | wa |
| به ، با | ba |

| | |
|---|---|
| برایِ | bō̄ |
| بدونِ | bē |
| با | lagaḷ/dagaḷ |

مثال :

| | |
|---|---|
| برویِ | ba sar |
| در پشتِ | la pišt |
| برای من | bō̄ min |
| درکنارِ | la dam |

واکهٔ آغازی کلماتی که پس از حروف اضافهٔ فوق می آید ، حذف می شود . مانند :

| | |
|---|---|
| به آن | ba-awa ⟶ bawa |
| از اینجا | lē-ēra ⟶ lēra |
| از آنجا | la-awē ⟶ lawē |
| به آن | pē-awa ⟶ pēwa |
| در آن | tē-awa ⟶ tēwa |

حروف اضافهٔ pē , lē , tē با واژک "k" که صورت کوتاه شدهٔ yēk (ضمیر متقابل ) می باشد ترکیب می شوند و به صورتهای زیر می آیند :

| | |
|---|---|
| باهم | pēk |
| از هم | lēk |
| درهم | tēk |

**۲ــ حروف اضافهٔ پس از اسم**

این حروف که معمولا با حروف اضافهٔ پیش از اسم (ba , da , la) می آیند ، عبارتند از : rā̂, dā̂, awa

مثال :

| | |
|---|---|
| از دور | la dū̄r awa |
| از خود ، خود بخود | la xō̄ awa |
| با کوله پشته | ba kō̄labâr awa |
| در میان خودشان | la nēw xō̄yân dâ |
| در نیمهٔ شب | la nī̄wašawē dâ |
| در زمین | da ʔarzī̄ dâ |
| از خود ، خود بخود | la xō̄ râ |

**دو ــ حروف ربط**

حروف ربط دو اسم ، دو گروه اسمی و یا دو جمله را بهم ربط می دهند و به دو دستهٔ ساده و مرکب تقسیم می شوند :

**۱ــ حروف ربط ساده**

این حروف عبارتند از :

| | |
|---|---|
| و | wa/ū/w (۱) |
| که | ka |
| تا | (ha)tâ |
| اگر | ʔagar |
| چون | čūn |
| یا | yâ |
| بلکه | baḷka |
| ولی ، اما | walī, báḷâm |
| نَه | na |
| هم | -īš, ham |

-īš به صورت پیوسته می آید و به همهٔ اجزاء جمله نیز می پیوندد . ضمنا واکهٔ آغازی آن ، پس از واکهٔ دیگر حذف می شود مانند :

| | | |
|---|---|---|
| ماهم افتادیم . | ʔama-š kawtīn | (پس از فاعل) |
| آنان‌را هم‌دیدم . | ʔawân-īš-im dīt | (پس از مفعول) |
| آمدم‌هم . | hât-īš-im | (پس از ستاک فعل) |
| می‌شناسمش‌هم . | da-š-īnâsim | (پس از وند وجه فعل) |
| نمی‌شناسمش‌هم . | nâ-š-īnâsim | (پس از وندنفی فعل) |
| زدمش هم . | lē-š-im dâ | (پس از پیشوند اشتقاقی فعل) |
| کار هم می‌کردم . | kâr-īš-im dakird | (پس از متمم فعل مرکب) |

ــ "ka" به معنی "وقتی" نیز بکار می رود مانند :

ka čūma žūrē, mindâḷakânī nwândi bū.

وقتی رفتم تو ، بچه ها را خوابانیده بود .

---

(۱)ــ "ū" پس از همخوان می آید و "w" پس از واکه مانند :

| | |
|---|---|
| آمد و رفت | hât ū čū |
| دروغ و فریب | dirō w dalasa |

ضمنا "که" به صورت ʔagar نیز به کار می رود مانند :

waxtēkī xwēndīawa, dazânē ʔagar kuṛī ʔaw nīya.

وقتی خواند ، می داند که پسر او نیست .

"که" وقتی برای تاکید باشد به صورت (jâ)xō می آید مانند :

la tō zyâtir (jâ)xō kas lēra nabū.

کسی غیر از تو اینجا نبود که .

ʔamin (jâ)xō batōm kut.

من به تو گفتم که .

**۲ـ حروف ربط مرکب**

مانند :

| | |
|---|---|
| اگرچه | ʔagar čī |
| چونکه | čūnka, čūnkī |
| بنابراین | labar ʔawa |
| برای اینکه ، زیراکه | labar ʔaway |
| وقتی | waxtēkī |
| بمحض اینکه | har ʔagar |
| با وجود اینکه | ba wijūdī way |
| پیش از اینکه | pēš way ka |

**سه ـ پی بندهای اسمی**

این پی بندها در حالات مختلف اسم (متمم فعل ، مفعول ، همراه با حرف اضافه ، در مقام مضاف الیه ، قیدی ، ندا) در انتهای آن می آیند و عبارتند از "ī-" و "ē-". (۱)

۱ـ با مفعول و یا متمم فعل ، مانند :

| | |
|---|---|
| آش می خورم . | ʔâš-ī daxōm |
| کار می کنم . | kâr-ē dakam |
| آب را بفروشد . | ʔâw-ē bifrōšē |

۲ـ با اسم ، همراه با حرف اضافه مانند :

| | |
|---|---|
| برای مرد | bō pyâw-ī |
| برای مردم | bō xalk-ī |

(۱)ـ "ī-" معمولا با اسم مذکر می آید و "ē-" با اسم مونث ، ولی نظر قطعی در این باره نمی توان داد .

| | |
|---|---|
| bō žin-ē | برای زن |
| bō šaw-ē | برای شب |

۳ــ با اسم ، در مقام مضاف الیه مانند :

| | |
|---|---|
| kitēbī pyâw-ī | کتاب مرد |
| ʔâwī čōm-ī | آب رودخانه |
| kitēbī žin-ē | کتاب زن |
| diḷōpī xwēn-ē | قطرهٔ خون |

۴ــ با اسم با مفهوم قیدی ، مانند :

| | |
|---|---|
| šaw-ē | در شب |
| čūma mâḷ-ē | رفتم به خانه. |
| sâʔat hašt-ī dēm | ساعت هشت می آیم . |
| ṛōžēk-ī dēm | روزی می آیم . |

ــ اگر اسم با نشانهٔ معرفهٔ "aka-" یا "a-" و یا با نشانهٔ نکرهٔ "ēk-" همراه باشد در کلیهٔ حالات فوق به جای دو نشانهٔ ذکر شده ،نشانه‌های "y-" و یا "ī-" می ــ آید . ("y-" پس از واکه ظاهر می شود و "ī-" پس از همخوان .) ، مانند :

| | |
|---|---|
| kuṛaka-y dabīnim | پسر را می بینم . |
| pyâwēk-ī dabīnim | مردی را می بینم . |
| bō žinaka-y | برای زن |
| kitēbī žinaka-y | کتاب زن |
| ʔaw šawa-y | آن شب |
| hamū waxtēk-ī | همیشه ، همه وقت |
| bō pyâwaka-y | برای مرد |

ــ وقتی اسم ، با نشانهٔ جمع "ân-" همراه باشد ، و یا مفعول فعلی باشد که در آن فعل ، ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی در انتهای مفعول قرار گیرد پی بندهای فوق ، در انتهای آن نمی آیند مانند :

| | |
|---|---|
| kičak-ân dabīnim | دخترها را می بینم . |
| ʔaw pyâwaka-m dīt | آن مرد را دیدم . |

و یا در بعضی موارد ، بر خلاف قاعده‌های فوق ، پی بندهای ذکر شده ظاهر نمی‌شوند مانند :

| | |
|---|---|
| ʔâwī hanâr | آب انار |
| mâḷī pyâw | خانهٔ مرد |

۵ـ با اسم در حالت ندا

اسم وقتی در حالت ندا باشد، دو پی بند "ē-" و یا "a-" می گیرد.
"ē-" معمولا برای مونث می آید و "a-" برای مذکر و مونث هر دو مانند:

دختر (در حالت ندا) kič-ē
خواهر xušk-ē
داداش، برادر بزرگ kâk-a
پدر bâb-a
زنان žinīn-a(۱)
پسران kuṛīn-a

"a-" پس از واکه بصورت "ya-" می آید مانند:

خدا xudâ-ya

اسم در حالت ندا، گاهی بدون هیچ نشانهٔ پایانی می آید و فقط اولین هجای آن تکیه می گیرد مانند:

برادر birâ

و یا با اصوات "ʔay" یا "yâ" می آید مانند:

ای مرد ʔay pyâw
ای خدا yâ xuḷâ

د ـ اصوات

اصوات آواهایی هستند که در مواقع تحسین، شگفتی، درد، ترس و افسوس بیان می شوند، عبارتند از:

آخ ʔâx
آی ʔây
اُخ ʔōx
اُف ʔōf
اوف ʔufay
اَی ʔay
آیش ʔâyš
هُی hōy
وای way

---

(۱)ـ "īn" نشانهٔ جمع عربی است، که در این گویش وارد شده است.

| | |
|---|---|
| آه | ?uxay |

**هـ ـ ساختمان قاموسی واژه**

واژه از نظر ساختمان قاموسی ، به سه دسته تقسیم می شود : ساده ، مشتق ، مرکب

**یک ـ واژه‌ٔ ساده**

واژه‌ٔ ساده آن است که از یک واژک آزاد (۱) ساخته شده باشد ، مانند :

| | |
|---|---|
| مرد | pyâw |
| زن | žin |
| خوب | čâk |

**دو ـ واژه‌ٔ مشتق**

واژه‌ٔ مشتق از یک واژک آزاد و یک یا چند واژک وابسته ساخته می شود . واژک‌های وابسته که به آن ها "وند" نیز گویند ، به سه دسته تقسیم می شوند : پیشوند ، پسوند ، میانوند .

**۱ـ پیشوندها**

پیشوندها عبارتند از :

| | مثال | پیشوند |
|---|---|---|
| راه فرعی | lâ-ṛē | lâ- |
| دنبال | la-dūy | la- |
| ناامید | nâ-humēd | nâ- |
| مریض ـ ناسازگار | na-sâz | na- |
| باوفا | bâ-wafâ | bâ- |
| فرمانبر | ba-gwē | ba- |
| بی صدا | bē-dang | bē- |
| جانماز | bar-mâḷ | bar- |
| سپس | da-jâ | da- |
| شلوارزنانه کردی | dar-pē | dar- |
| همدرد | ham-dard | ham- |
| همراه | hâw-ṛē | hâw- |

(۱)ـ واژک به کوچکترین واحد معنائی زبان گفته می شود و به دو دسته آزاد و وابسته تقسیم می گردد . به واژک وابسته "وند" نیز گویند .

## ۲ــ پسوندها

پسوندها عبارتند از : (۱)

| | مثال | پسوند |
|---|---|---|
| دانا | zân-â | -â |
| گفتار | wut-âr | -âr |
| قله | sar-ân | -ân |
| مردانه | pyâw-âna | -âna |
| روزنه | kul-ânka | -ânka |
| روشن | ṛūn-âk | -âk |
| روشنی | ṛūn-âkī | -âkī |
| روشنایی | ṛūn-âkâyī | -âkâyī |
| دوغاب | dōγ-âw | -âw |
| خونی | xwēn-âwī | -âwī |
| درازی | dirēž-âyī | -âyī |
| دوستی | dōst-âyatī | -âyatī |
| کمی ، کسادی | kam-âyasī | -âyasī |
| کرد مانند | kurd-âsâ | -âsâ |
| خودمانی | xọmân-a | -a |
| نویسنده | nūs-ar | -ar |
| مردی | pyâw-atī (۲) | -atī |
| خربزه | kâl-ak | -ak |

---

(۱)ــ در طبقه‌بندی این پسوندها ، تنها ملاک صوری در نظر گرفته شده است و نه معنایی .

(۲)ــ کلیهٔ پسوندهایی که با واکه ، آغاز می شوند ، وقتی پس از واژهٔ مختوم به واکه قرار گیرند بین آن ها همخوان میانجی /y/ می آید مانند :

| | | |
|---|---|---|
| birâ + atī —— birâ-y-atī | | برادری |
| ʔâzâ + âna —— ʔâzâ-y-âna | | شجاعانه |
| mâ + īn —— mâ-y-īn | | مادیان |
| dâ + ân —— dâ-y-ân | | دایه |
| dwâ + a —— dwâ-y-a | | آینده |
| sipī + âw —— sipī-y-âw | | مایل به سفید |

| پسوند | مثال | |
|---|---|---|
| -aka | mēx-aka | میخچه |
| -akī | ʔâw-akī | آبکی |
| -aḷ | tēk-aḷ | آمیخته |
| -aḷa | kūp-aḷa | خمره |
| -aḷân | bard-aḷân | جای سنگی |
| -aḷūka | gēž-aḷūka | گردباد |
| -aḷin | qâmīš-aḷin | نیزار |
| -awa | hasân-awa | آسایش |
| -awar | jân-awar | جانور |
| -awân | ʔâš-awân | آسیابان |
| -awâna | pūz-awâna | نوعی جوراب‌برای ساق‌پا |
| -awânī | zōr-awânī | کشتی |
| -an | masal-an | مثلا |
| -anda | šarm-anda (۱) | شرمنده |
| -amanī | xwârd-amanī | خوردنی |
| -adân | ʔâw-adân | آباد |
| -adânī | ʔâw-adânī | آبادی |
| -ō | xâḷ-ō | دائی |
| -ōk | tīr-ōk | تیرک |
| -ōka | fiṛfiṛ-ōka | فرفره |
| -ōḷ | miž-ōḷ | مژه |
| -ōḷa | kič-ōḷa | دخترکوچک |
| -ōḷka | tap-ōḷka | تپهٔ کوچک |
| -ōča | qâl-ōča | سوسک سیاه |
| -ōčika | qurqur-ōčika | حنجره |
| -ū | ṛōž-ū (۲) | روزه |

(۱)ــ پسوند "-anda" با ستاک حال فعل می‌آید و اسم فاعل‌می سازد مانند:

sâz-anda سازنده

(۲)ــ پسوند "-ū" با ستاک گذشتهٔ فعل می‌آید و اسم مفعول می سازد مانند: ←

| پسوند | مثال | |
|---|---|---|
| -ūk | dind-ūk | نوک مرغ |
| -ūka | jâljâl-ūka | عنکبوت |
| -ūḷa | mēs-ūḷa | پشه |
| -ūḷka | dâs-ūḷka | داس کوچک |
| -ūyī | zard-ūyī | یرقان |
| -ē | žūr-ē | تو ، داخل |
| -ēn | tōp-ēn | توپ بازی |
| -ēna | zard-ēna | زردهٔ تخم مرغ |
| -ēnī | kič-ēnī | بکارت |
| -ēnē | dw-ēnē | دیروز |
| -ēnēka | dw-ēnēka | " |
| -ēt | ra?-ēt | رعیت |
| -ētī | yak-ētī | یگانگی |
| -ī | ṛâḥat-ī(۱) | قیف |
| -īn | ?âgir-īn | آتشین |
| -īna | mis-īna | مسی |
| -īḷa | ?angust-īḷa | انگشتر |
| -īḷka | qid-īḷka | غلغلک |
| -īča | kaḷ-īča | گاومیش سه سالهٔ نر |
| -īyatī | čâk-īyatī | خوبی |
| -in | tūk-in | مودار |



tēgayšt-ū — فهمیده

این پسوند پس از واکه بصورت "w-" می آید مانند :

nâsrâ-w — شناخته شده ، مشهور

(۱)ــ پسوند "ī-" با اسم می آید ، صفت نسبی می سازد و با صفت می آید ، اسم مصدر می سازد مانند :

(اسم) qâwa + ī —— qâwayī (صفت نسبی) قهوه‌ای

(صفت) čâk + ī —— čâkī (اسم مصدر) خوبی

| پسوند | مثال | |
|---|---|---|
| -ir | jūt-ir | زارع |
| -iḷ | hang-iḷ | زیربغل |
| -iš | sifâr-iš | سفارش |
| -išt | xōr-išt | خورش |
| -istân | kurd-istân | کردستان |
| -čī | r̥âw-čī | شکارچی |
| -čīḷa | gūr-čīḷa | قلوه |
| -čik | jū-čik | جوجه |
| -čika | r̥ē-čika | راه باریک |
| -ča | bâγ-ča | باغچه |
| -čaka | qū-čaka | انگشتانه |
| -k | das-k | دسته |
| -kū | wa-kū | مانند اینکه |
| -ka | dōḷ-ka | سطل |
| -kal | dū-kal | دود |
| -kaḷa | xir̥-kaḷa | کوتاه و چاق (خپله) |
| -kar | r̥âw-kar | شکارچی |
| -kâr | kirē-kâr | مزدکار |
| -kât | šōra-kât | شوره‌زار |
| -kân | pilī-kân | پله‌کان |
| -kâna | lēra-kâna | در اینجا |
| -g | ʔâwir-g | آتشدان، اجاق |
| -ga | r̥ē-ga | راه |
| -gaḷa | jō-gaḷa | جوی |
| -gar | ʔâsin-gar | آهنگر |
| -gara | niz-gara | سکسکه |
| -garī | ʔâsin-gari | آهنگری |
| -gâ | jē-gâ | جایگاه |
| -gâr | pârēz-gâr | پرهیزگار |
| -gârī | pârēz-gârī | پرهیزگاری |

| پسوند | مثال | |
|---|---|---|
| -gânī | zinda-gânī | زندگی ، زندگانی |
| -ḷik | gwē-ḷik | گوساله |
| -ḷaka | jū-ḷaka | جهود ، یهودی |
| -ḷama | tâw-ḷama | آتش گردان |
| -ḷaja | ku-ḷaja | کت زنانه محلی |
| -ma | sūz-ma | آبکش* |
| -mand | ʔârzū-mand | آرزومند |
| -matī | yâr-matī | یاری ، کمک |
| -mân | ʔâs-mân | آسمان |
| -n | xaw-n | خواب ، رؤیا |
| -nōk | tirs-nōk | ترسو |
| -nâk | γam-nâk | غمناک |
| -wa | baxō-wa | تنومند |
| -waš | bâ-waš | باد مانند |
| -war | sar-war | سرور ، آقا |
| -wâr | humēd-wâr | امیدوار |
| -wâra | g-wâra | گوشواره |
| -wân | gâ-wân | چوپان گاو |
| -wânk | mil-wânka | گردن بند |
| -bâr | taqsīr-bâr | گناهکار |
| -bâz | qumâr-bâz | قمارباز |
| -bâw | ṛaš-bâw | مایل به سیاه |
| -dâ | ʔawlây-dâ | آنطرف |
| -dâr | baš-dâr | شریک ، سهم دار |
| -dârī | ʔâgâ-dârī | آگاهی |
| -dân | darzī-dân | سوزن دان |
| -zâr | guḷ-zâr | گلزار |
| -sâr | sak-sâr | میمون |
| -stân | kwē-stân | کوهستان |
| -r | farmânda-r | فرمانده |

| پسوند | مثال | |
|---|---|---|
| -yâr | baxt-yâr | خوشبخت |

**۳ــ میانوندها** (۱)

میانوندها عبارتند از:

| میانوند | مثال | |
|---|---|---|
| -ū-/-w-/ (۲) | bažn-ū-bâḷâ | قد و قامت |
| -ī- | xišt-ī-sūr | آجر |
| -a- | bard-a-pē | سنگ پا |
| -aw- | pâš-aw-pâš | عقب عقب |
| -âw- | gōš-âw-gōš | گوش تا گوش |
| -ba- | das-ba-jē | فوری |
| -baraw- | sar-baraw-xwâr | سرازیر |

**سه ــ واژهٔ مرکب**

واژهٔ مرکب، از چند واژک آزاد ساخته می شود و دارای انواع زیر است:

۱ــ مضاف باضافهٔ مضاف الیه بدون میانوند مانند:

| | |
|---|---|
| درخت خرما | dâr-xurmâ |
| سنگ آسیا | bard-âš |
| چاه آب | čâḷ-âw |
| برگ توتون | galâ-tūtin |
| درخت انار | dâr-hanâr |

۲ــ مضاف باضافهٔ مضاف الیه با میانوند "-a-" مانند:

| | |
|---|---|
| گل گندم | guḷ-a-ganim |
| سنگ پا | bard-a-pē |
| کلاف نخ، ماسوره | kaḷâf-a-dazū |
| خانهٔ پدر | mâl-a-bâb |

---

(۱)ــ واژه‌هایی که با میانوند، ساخته می شوند معمولا جزو واژه‌های مرکب به حساب می‌آیند. بنابراین انواع میانوندها را در اینجا می‌آوریم، ولی توضیح آن ها در قسمت "واژه‌های مرکب" آمده است.

(۲)ــ "-w-" پس از واکه می آید مانند:

جاوراه jē-w-ṛē

| | |
|---|---|
| دختر عمو | kič-a-mâm |
| گل سرخ | guḷ-a-bâγ |
| شاهزاده (پسر پادشاه) | kuṛ-a-pâšâ |
| عروسک شیشه | būk-a-šūša |

۳ــ مضاف الیه باضافهٔ مضاف بدون میانوند مانند :

| | |
|---|---|
| زن برادر | birâ-žin |
| برادر زن | žin-birâ |
| لباس شکار | dēw-jâma |
| زن دایی | xâlō-žin |
| گلو درد | garū-ʔēša |

۴ــ مضاف الیه باضافهٔ مضاف با میانوند "-a-" مانند :

| | |
|---|---|
| زمین لرزه | būm-a-larza |
| گلهٔ بره | barx-a-gal |

۵ــ موصوف باضافهٔ صفت بدون میانوند مانند :

| | |
|---|---|
| بلند قامت | bâḷâ-barz |
| چشم آبی | čâw-šīn |
| دل تنگ | diḷ-tang |
| خوشحال | kayf-xōš |
| خوشبو | bōn-xōš |

۶ــ موصوف باضافهٔ صفت با میانوند "-a-" مانند :

| | |
|---|---|
| پیرمرد | pyâw-a-pīr |
| خرمگس | mēš-a-kar |
| بز کوهی | bizn-a-kēwī |

۷ــ صفت باضافهٔ موصوف بدون میانوند مانند :

| | |
|---|---|
| شاهرگ | šâ-rag |
| زنبور ملکه | šâ-hang |
| سیاه زلف | ṛaša-zulf |
| سیاه چرده | ṛaš-asmar |

۸ــ صفت باضافهٔ موصوف با میانوند "-a-" مانند :

| | |
|---|---|
| تشکچی روی زین | narm-a-zīn |
| تیر نازک | nâsk-a-tīr |

ṛaš-a-rēḥân — سیاه ریحان

pīr-a-pyâw — پیرمرد

kurt-a-bâḷâ — کوتاه قد

۹ـ صفت عددی باضافه موصوف مانند :

dū-ṛū — دو رو

sē-šammō — سه شنبه

čwâr-gōš — چهارگوش

۱۰ـ صفت اشاره باضافهٔ موصوف مانند :

ʔaw-ṛō — امروز

ʔaw-lâ — آنطرف

ʔaw-waxt — آنوقت

۱۱ـ صفت مبهم با موصوف مانند :

har-yak — هر یک

hīč-kas — هیچ کس

۱۲ـ اسم باضافهٔ مصدر مرخم ، بدون میانوند مانند :

ṛōž-halât — شرق ، طلوع آفتاب

dast-kird — دست ساز ، ساخت دست

dast-kawt — درآمد

۱۳ـ اسم باضافهٔ مصدر مرخم با میانوند "-a-" مانند :

pâš-a-kawt — پس انداز

۱۴ـ اسم یا صفت باضافهٔ اسم فاعل مرخم مانند :

ṛē-gīr — راهزن

pyâw-kūž — قاتل (مردکُش)

dâr-firōš — چوب فروش

sar-tâš — سلمانی (سرتراش)

zōr-zân — عاقل (زیاد دان)

۱۵ـ تکرار یک اسم یا صفت بدون میانوند مانند :

tik-tik — چِک چِک

ʔajin-ʔajin — خُرد خُرد

pičiṛ-pičiṛ — تکه تکه

۱۶ـ تکرار یک اسم با میانوند "-a-" . معمولا نام آواها (اسم صوت) به این طریق ساخته

می شوند مانند :

| | |
|---|---|
| صدای کبک | qâsp-a-qâsp |
| خِرت خِرت | xirt-a-xirt |
| جیر جیر | jirīw-a-jirīw |
| قیژ قیژ | qīž-a-qīž |
| شُر شُر | šīṛ-a-šīṛ |
| خِر خِر | xiṛ-a-xiṛ |
| قِرْچ قِرْچ | qirč-a-qirč |

۱۷ــ مصد مرخم باضافهٔ مصدر مرخم با میانوند "-ū-" ، مانند :

| | |
|---|---|
| رفت و آمد | hât-ū-čū |
| آمد و نیامد | hât-ū-nahât |

۱۸ــ دو اسم با میانوندهای "-ū-" ، "-aw-" ، "-âw-" ، "-ba-" "-baraw-" که مثال های آن ، در قسمت " میانوندها " آمده است .

۱۹ــ گروه اسم و صفت و فعل ، مانند :

| | |
|---|---|
| گرانبها | ba-qīmat-girân |
| چهارشنبه سوری | qara-čwâr-šammō |
| پرحرف | zōr-bilē |
| تاریخی | la-mēžīn-a |
| آمرزیده | xwâlē-xōš-bu |

## قسمت دوم ــ نحو

### الف ــ تعریف جمله و اجزاء آن

به بخشی از کلام که حداقل از یک فعل تشکیل شده باشد ، جمله گویند ، بنابراین جمله می تواند فقط از یک فعل ساخته شود مانند :

می مانم . — damēnim

و یا دارای اجزاء دیگری مثل فاعل ، مفعول و قید باشد مانند :

امیدم خیلی به تو است . — zōrim humēd ba tōya

### ب ــ انواع جمله از نظر نوع فعل

از نظر نوع فعل جمله دارای انواع زیر است :

**۱ــ جمله با فعل اسنادی**

فعل اسنادی به فعل "بودن = būn " گفته می شود . جمله‌ای که با فعل اسنادی ساخته شود به بقیهٔ اجزایش مسند الیه و مسند گویند مانند :

هوا سرد است . hawâ sârda

که "hawâ" "مسند الیه" ، "sârd" "مسند" و "a" فعل اسنادی است .

مسند ، معمولا صفت است .

**۲ــ جمله با فعل غیر اسنادی**

این دسته از جمله‌ها با افعالی ، بجز فعل اسنادی ساخته می شوند و سایر اجزاء آن را فاعل ، مفعول و قید نامند . مانند :

ʔamin ʔaway bō mâḷē dahēnim

من آن را به خانه می آورم .

در این جمله ʔamin "فاعل" ، ʔaway "مفعول" ، bōmâḷē "قید مکان" و dahēnim "فعل غیر اسنادی" است .

**ح ــ انواع جمله از نظر آهنگ کلام**

جمله از نظر آهنگ کلام دارای انواع زیر است .

**یک ــ جمله با آهنگ برخاسته**

جمله‌های پرسشی با آهنگ برخاسته بیان می شوند . این نوع جمله‌ها که پرسشی را می‌رسانند یا با کلمات پرسشی می آیند و یا بدون آن .

**۱ــ جملهٔ پرسشی با کلمات پرسشی**

مانند :

چه می خواهی ؟ čit dawē?

کجاست ؟ kwēya?

کیست ؟ kēya?

چرا آمد ؟ bōčī hât?

آیا آمد ؟ ʔadī hât?

**۲ــ جملهٔ پرسشی بدون کلمات پرسشی**

مانند :

می‌آوری ؟ dahēnī?

می بینی اَش؟ daybīnī?

**دو ــ جمله با آهنگ افتاده**

جمله با آهنگ افتاده ، شامل جمله‌های خبری ، تعجبی و امری می شود .

**۱ــ جمله خبری**

نمونهٔ این نوع جمله‌ها ، که خبری را بیان می کنند ، بصورت زیر است :

دیروز رفتم . dwēnē čūm

گرسنه‌ام . birsīma

**۲ــ جملهٔ تعجبی**

نمونهٔ این نوع جمله‌ها ، که با تعجب بیان می شوند ، بصورت زیر است :

چه قشنگ است . čī jwâna

**۳ــ جملهٔ امری**

نمونهٔ این نوع جمله‌ها که به صورت امر بیان می شوند ، بصورت زیر است :

آن را برایم بیاور . ʔawam bō bihēna

برس به من . bimgaya

**د ــ شناسایی اجزاء جمله و جای آن ها**

اجزاء جمله عبارتند از : فاعل یا مسند الیه ، مفعول ، قید ، فعل

**یک ــ فاعل یا مسند الیه**

فاعل در این گویش، هیچ نشانه‌ای ندارد و معمولا در آغاز جمله می آید . مانند :

من می آورم . ʔamin dahēnim

ʔamin فاعل جملهٔ فوق است . فاعل می تواند آزاد و یا غیر آزاد باشد که در قسمت "ضمایر شخصی به عنوان فاعل و مفعول آزاد و غیر آزاد" توضیح داده شده است .

**دو ــ مفعول**

مفعول با افعال متعدی می آید و دو نوع است : بی واسطه و با واسطه

**۱ــ مفعول بی واسطه**

مفعول بی واسطه بدون حرف اضافه می آید و اگر در پایانش ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی و یا مفعولی نباشد، معمولا نشانهٔ "y-" (پس از واکه) و یا "ī-" (پس از همخوان) در پایان می گیرد . جای این مفعول، بین فاعل و فعل جمله است مانند :

ʔamin kitēbaka-y dahēnim

من کتاب را می آورم .

"kitēbakay" مفعول بی واسطهٔ جملهٔ فوق است .

**۲ــ مفعول با واسطه**

مفعول با واسطه، با حروف اضافه می آید و مانند مفعول بی واسطه، اگر در پایانش ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی و یا مفعولی نیامده باشد، نشانه‌های "y-" و یا "ī-" می گیرد . جای این مفعول نیز، بین فاعل و فعل جمله است و اگر با مفعول بی واسطه بیاید، معمولا پس از آن قرار می گیرد مانند :

ʔamin kitēbaka-y bō kičaka-y dahēnim

من کتاب را برای دختر می آورم .

"bō kičakay" مفعول با واسطهٔ این جمله است .

**سه ــ قید**

قید زمان ، مکان ، حالت و یا چگونگی فعل را بیان می کند . قید با حرف اضافه و یا بدون آن می آید و در قید مکان یا زمان نشانه‌های "-ē" و یا "-ī" به پایان آن اضافه می شود . جای قید مکان و حالت معمولا قبل از فعل جمله است ولی جای قیود دیگر متغیر است .

مثال :

ʔamin sibḥayn-ē kitēbaka-y bō kičaka-y bō mâḷ-ē dahēnim.

من فردا کتاب را برای دختر به خانه می آورم .

"sibḥaynē" ، قید زمان و "bō mâḷē" قید مکان است .

قید دارای انواع زیر است :

**۱ــ قید مکان**

مانند :

| | |
|---|---|
| اینجا | ʔēra |
| آنجا | ʔawē |

**۲ــ قید زمان**

مانند :

| | |
|---|---|
| امروز | ʔawrọ̄ |
| امشب | ʔimšaw |
| امسال | ʔawsâḷ |
| فردا | sibḥaynē |
| یک وقتی | waxtēkī |

**۳ــ قید حالت یا وصفی**

مانند :

| | |
|---|---|
| مردانه | pyâwâna |
| تند | tund |
| خوب | čâk |
| چنین | ʔawa, wâ |
| چنان | wahâ, bajūrēk |

**۴ــ قید مقدار**

مانند :

| | |
|---|---|
| کم | kam |
| خیلی | zōr |

**۵ــ قید نفی**

مانند :

| | |
|---|---|
| هیچ | hīč |
| اصلا | ʔaslan |
| هرگز | qat |

**۶ــ قید تاکید**

مانند :

| | |
|---|---|
| البته | halbatta |
| راستی | râstī |
| حتما | ḥatman |
| باید | dabē |
| مبادا | nakay |

**۷ــ قید استثنا**

مانند :

| | |
|---|---|
| فقط | faqat |
| جز ، غیر از | bējgaḷa |

**۸ــ قید پرسش**

مانند :

| | |
|---|---|
| چرا | bōčī |
| مگر | magar |
| آیا | ʔadī, ʔâyâ |
| چگونه | čōn, čilōn |
| کجا | kwē |
| چند ، چقدر | čand |
| کی ( چه وقت ) | kangē |

**۹ــ قید شک و ظن**

مانند :

شاید، بلکه — baḷka

گویا، شاید — daḷēy

**۱۰ــ قید تمنی و آرزو**

مانند :

کاش، کاشکی — kâškī, xōzga, biryâ, dak, hak

**چهارــ فعل**

راجع به ساختمان فعل، قبلا در قسمت "صرف" توضیح کامل داده شده است . جای فعل ، معمولا در پایان جمله است ولی در محلی بجز پایان نیز می آید . در این صورت ، معمولا در پایان، نشانهٔ "a-" و یا "a)ta)-"می گیرد . به جملات زیر توجه شود :

بخانه‌رفتم . — bōmâḷē čūm / čūma mâḷē

بخانه‌رفته‌ام . — bōmâḷē čūma / čūmata mâḷē

بخانه‌رفته‌بودم . — bō mâḷē čū būm / čū būmata mâḷē

بخانه‌می رود . — bō mâḷē dačē / dačēta mâḷē

بمن‌داد . — ba minī dâ / dâya min

و یا جملات زیر، که به چند صورت می تواند بیاید :

به من برس. — ba min biga(ya)

biga(ya) min

biga(ba) min

bimga(ya)

به من بده . — ba min bida(ya)

bida(ya) min

bida(ba) min

bimda(ya)

**هــ تطابق فاعل و فعل ، از نظر شخص**

فاعل یا مسند الیه از نظر شخص، با فعل مطابقت دارد . باین معنی که فاعل مفرد ، با فعل مفرد می آید و فاعل جمع ، با فعل جمع . مانند :

شکارچی می گیردش. — ṛâwkar daygīrē

شکارچیان می گیرندش. — ṛâwkarân daygīrin

همچنین گروه فاعل که با حروف ربط بهم متصل شده باشند ، با فعل جمع می آیند . مانند :

من رفتم . — ʔamin čūm

من و تو رفتیم . min ū tō čūyn

اگر در جملهٔ فوق به جای حرف ربط "ū" ، حرف اضافهٔ " lagal = با " بیاید ، فعل مفرد می شود . مانند :

من با تو رفتم . ʔamin lagal tō čūm

چون در این جمله "تو" قید همراه است و نه فاعل جمله .

**و ــ ضمایر شخصی به عنوان فاعل و مفعول آزاد و غیر آزاد**

· ضمایر شخصی به دو دسته جدا و پیوسته تقسیم می شوند که قبلا در قسمت "گروه اسمی" توضیح داده شدند . این ضمایر می توانند ، به صورت فاعل و مفعول بکار روند . در زبان فارسی ضمایر شخصی جدا ، به صورت فاعل و مفعول آزاد بکار می روند ولی ضمایر شخصی پیوسته ، فقط به صورت مفعول غیر آزاد به کار می روند . در صورتی که در گویش کردی ، بجز آنچه در فارسی وجود دارد ، ضمایر شخصی پیوسته به صورت فاعل غیر آزاد نیز کار برد دارند ، و آن وقتی است که فعل ، به صورت یکی از زمان های گذشتهٔ افعال متعدی باشد . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| ما می آوریم . | ʔama dahēnīn | (ضمیر شخصی جدا به عنوان فاعل آزاد) |
| برای ما می آوَرَد . | bō ma dahēnē | ( " " " " مفعول آزاد) |
| می آوردیم . | damânhēnâ | (ضمیر شخصی پیوسته به عنوان فاعل غیر آزاد) |
| می آوردمان . | dayhēnâmân | ( " " " " مفعول غیر آزاد) |

"(ʔa)ma" و "-mân" در مثال های فوق ، ضمایر شخصی جدا و پیوسته اند که هر دو به صورت فاعل و مفعول آزاد و غیر آزاد به کار رفته اند .

**ز ــ جای ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی در جمله**

ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی ، فقط در زمان های گذشته (ساده ، استمراری ، شرطی ، نقلی ، دور ، التزامی ، شرطی کامل) ، همراه با افعال متعدی می آیند . جای این ضمایر در این گونه افعال ، به صورت های زیر است :

۱ــ افعالی که با "وند" های وجه "-bi" ، "-da" و یا "وند" نفی "-na" ساخته می شوند ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی پس از این "وند" ها قرار می گیرند . مانند :

اگر می دیدید . bi-tân dītâya

می دیدید . da-tân dīt

ندیدید . na-tân dīt

۲ــ وقتی در فعلی دو "وند" "-da" و "-na" با هم بیایند این ضمایر ، به "-na" می چسبند . مانند :

نمی دیدید . na-tân dadīt

۳ـ افعال مشتق و مرکب که با پیشوند و یا متمم فعل ساخته می شوند ، ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی پس از این پیشوندها و یا متمم فعل می آیند . مانند :

| | |
|---|---|
| برداشتید . | haḷ-tân girt |
| صدا زدید . | bâng-tân kird |

۴ـ وقتی "وند" های وجه و نفی با افعال مشتق و مرکب ، همراه باشند ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی به عناصر غیر فعلی افعال مشتق و مرکب می چسبند . مانند :

| | |
|---|---|
| بر نداشتید . | haḷ-tân nagirt |
| بر می داشتید . | haḷ-tân dagirt |
| صدا می زدید . | bâng-tân dakird |

۵ـ اگر فعل با مفعول با واسطه و یا بی واسطه همراه باشد این ضمایر به مفعول می‌ـ چسبند مانند :

| | |
|---|---|
| به من گفتید . | ba mintân gut |
| آنان را دیدید . | ʔawân-tân dīt |

۶ـ اگر فعل با مفعول با واسطه و بی واسطه ، هر دو ، همراه باشد ، این ضمایر به مفعول بی واسطه می پیوندند . مانند :

| | |
|---|---|
| آن ها را به من دادید . | ʔawâna-tân ba min dâ |

۷ـ اگر فعل ، با قید همراه باشد ، این ضمایر به قید می پیوندند . مانند :

| | |
|---|---|
| سه بار دیدید . | sē jâr-tân dīt |

۸ـ اگر همهٔ موارد فوق در جمله وجود داشته باشند ، این ضمایر به جزیی که قبل از همه آمده باشد ، می پیوندند . مانند :

ʔawâna-tân bō min bǭ mâlē nadahēnâ.

آن ها را برای من به خانه نمی آوردید .

۹ـ در مواردی بجز آنچه در فوق آمده است ، ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی در انتهای فعل می آیند . مانند :

| | |
|---|---|
| دیدید . | dīt-tân |
| دیده بودید . | dīti bū-tân |
| دیده باشید . | dīti bē-tân |

**حـ ـ جای ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی در جمله**

یک ـ در افعالی که با ضمایر شخصی پیوستهٔ فاعلی ساخته می شوند و این ضمایر در جایی ، بجز پایان فعل قرار می گیرند ، اگر فعل ، با ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی همراه باشد ، این ضمایر ، در پایان فعل می آیند . مانند :

می دیدیدش. datândīt-ī

صدایم زدید. bângtân kird-im

برش داشتید. haḷtân girt-ī

دو ــ افعالی که با "وند" های شخصی ساخته می شوند، چون این "وند" ها، در پایان فعل قرار می گیرند، اگر فعل با ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی همراه باشد، این ضمایر در موارد مختلف به صورت های زیر می آیند:

۱ــ افعالی که با "وند" های وجه "-bi" ، "-da" و یا "وند" نفی "-na" ساخته می شوند، ضمایر شخصی مفعولی پیوسته، پس از این "وند" ها می آیند. مانند:

ببینندم. bi-mbīnē

می بینندم. da-mbīnē

نبینندم. na-mbīnē

۲ــ در افعال مشتق و مرکب ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی پس از پیشوند، و یا متمم فعل این‌دسته از افعال قرار می گیرند. مانند:

برش می دارید. haḷ-ī dagīrin

صدایم می زنید. bâng-im dakan

۳ــ اگر فعل با مفعول بی واسطه همراه باشد، ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی به آن می‌پیوندند. مانند:

ʔawâna-tân lē war dagīrē.

آن ها را اَزتان (ازشما) می گیرد.

۴ــ اگر فعل با قید همراه باشد، ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی به قید می پیوندند. مانند:

وقتی می بینندم. waxtēk-im dabīnē

۵ــ اگر فعل با فاعل و یا مسند الیه همراه باشد، ضمایر شخصی پیوستهٔ مفعولی به فاعل و یا مسند الیه می چسبد. مانند:

خار به پایت می رود. duṛū-t da pē râ dačē.

این نزدم (من) باشد. ʔawa-m lakin bē.

**طــ انواع جمله از نظر بند**

بند به جمله‌ای گویند که از یک فعل ساخته شده باشد. جملات از نظر نوع بند به سه دسته تقسیم می شوند: ساده، مرکب همپایه، مرکب وابسته.

**یک ــ جملهٔ ساده**

به جمله‌ای ساده گویند که از یک بند ساخته شده باشد مانند:

من می آیم . ʔamin dēm

**دو ــ جملهٔ مرکب همپایه**

به جمله‌ای مرکب همپایه گویند که از دو یا چند بند همپایه ساخته شده باشد . بندهای همپایه بوسیلهٔ یکی از حروف ربط " و = ū " ، " یا = yâ" ، " هم = ham " ، " نه = na" بهم متصل می شوند . مانند :

رفتم و او را دیدم . čūm ū ʔawim dīt

افتاد یا نیفتاد . kawt, yâ nakawt

هم رفتم ،هم آمدم . ham čūm, ham hâtim (۱)

نه رفتم ، نه آمدم . na čūm, na hâtim

**سه ــ جملهٔ مرکب وابسته**

به جمله‌ای مرکب وابسته گویند که از دو یا چند بند غیر همپایه ساخته شده باشد . یکی از این بندها که منظور اصلی کلام است پایه نامیده می شود ، و سایر بندها را که معنی بند پایه را کامل می کند ، پیرو نامند . بندهای پایه و پیرو ، به وسیلهٔ حروف ربطی که در زیر خواهد آمد ، بهم متصل می شوند . بندهای پیرو به سه دسته تقسیم می شوند : اسمی ، وصفی ، قیدی .

**۱ــ بند پیرو اسمی**

پیرو اسمی بندی است که معمولا بجای مفعول بند پایه می نشیند و با حرف ربط " که = ka" به آن متصل می شود . مانند :

می دانم که می آید . dazânim, ka dē

می‌گوید که به او داده است . dalẹ̄, ka ba wī dâwa

در دو جملهٔ فوق ، بندهای "dē" و "ba wī dâwa" ، پیرو اسمی بندهایی هستند که قبل از آن ها آمده‌اند .

**۲ــ بند پیرو وصفی**

پیرو وصفی یکی از اجزاء بند پایه یعنی فاعل یا مفعول (بی واسطه و با واسطه) آن را توصیف می کند . این بند به وسیلهٔ حرف ربط "ka" ، به بند پایه متصل می شود که به آن " کهٔ موصول " گویند . اسم یا گروه اسمی که قبل از "کهٔ موصول " بیاید ، در پایان نشانهٔ "y-" می گیرد مانند :

---

(۱)ــ چون "ham" به صورت پیوستهٔ "-īš" نیز وجود دارد ، بنابراین جملهٔ فوق به صورت زیر نیز می آید :

هم رفتم ، هم آمدم . čūšim hâtīšim

kičaka-y ka dabīnī xōškī mina (توصیف فاعل)

دختری که می بینی خواهر من است .

kuṛaka-y ka hâtūwa dītūma (توصیف مفعول‌بی‌واسطه)

پسری را که آمده است دیده‌ام .

ba žinaka-y ka dītit kutim (توصیف مفعول‌با واسطه)

به زنی که دیدی گفتم .

در سه جملهٔ فوق بندهای "dabīnī" ، "hâtūwa" ، "dītit" پیرو وصفی می باشند .

**۳ــ بند پیرو قیدی**

پیرو قیدی که برای بند پایه نقش قید را دارد ، با حروف ربط زیر به آن متصل می‌ـ شود :

| | |
|---|---|
| اگر | ʔagar |
| تا ، به محض این که | hatâ |
| چون | čūn |
| ولی | walī |
| وقتی | waxtēkī |
| اگرچه | ʔagarčī |
| زیراکه ، برای این که | labar ʔaway |
| بنابراین | labar ʔawa |
| چون که | čūnka |

مثال :

ʔagar bēy, daṛōm — اگربیایی می‌روم .

hâtim, hatâ ʔawī bibīnim — آمدم تااورابببینم .

nahâtim, čūnka kârim habū — نیامدم ،چون‌که‌کارداشتم .

čūm, walī ʔawim nadīt — رفتم ،ولی اوراندیدم .

waxtēkī ʔawī bibīnim, bawī daḷēm — وقتی‌اورابببینم ،به‌اومی‌گویم .

ʔagarčī qisân dakâ, nâtwânē binūsē

اگر چه حرف می زند ، نمی تواند بنویسد .

pēt nâḷēm, labarʔaway ʔatō dazânī

به تو نمی گویم ، برای این که تو می دانی .

ʔāt<u>ō dazânī</u>, labarʔawa pēt nâḷēm — تومی‌دانی ، بنابراین به تو نمی گویم .
<u>hatâ ʔaw hât</u>, amin čūm — به‌محض‌این که اوآمد ، من‌رفتم .

**ی ــ جملهٔ شرطی**

وقتی پیرو قیدی با حرف ربط " ʔagar اگر" بیایدجمله را شرطی نامند . در این صورت پیرو قیدی ، "بند شرط" نامیده می شود و بند پایه ، جواب شرط. جمله‌های شرطی بر دو نوع است : شرط ممکن و شرط غیر ممکن .

**یک ــ شرط ممکن**

در شرط ممکن ، فعل در بند شرط می تواند گذشتهٔ ساده ، گذشتهٔ دور ، گذشتهٔ نقلی ، گذشتهٔ التزامی ، حال اخباری ، حال التزامی باشد ، و در جواب شرط، حال اخباری و امر . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| اگرآمد برو . | ʔagar hât, biṛō | (گذشتهٔ ساده وامر) |
| اگرآمده‌بود ، می‌آیم . | ʔagar hâtibū, dēm | (گذشتهٔ دور وحال‌اخباری) |
| اگرآمده‌است ،برو . | ʔagar hâtūwa, biṛō | (گذشتهٔ‌نقلی وامر) |
| اگرآمده‌باشد ، می‌آیم . | ʔagar hâtibē, dēm | (گذشتهٔ التزامی‌وحال‌اخباری) |
| اگرمی‌آیی ، می‌آیم . | ʔagar dēy, dēm | (حال اخباری و حال اخباری) |
| اگربیایی ، می‌آیم . | ʔagar bēy, dēm | (حال‌التزامی‌و حال اخباری) |

**دو ــ شرط غیر ممکن**

در شرط غیر ممکن ، فعل در بند شرط می تواند گذشتهٔ استمراری ، گذشتهٔ دور ، گذشتهٔ شرطی و شرطی کامل باشد و در جواب شرط، گذشتهٔ استمراری و گذشتهٔ دور . مانند :

اگرمی‌آمدی ، می‌رفتم .

ʔagar dahâtī, daṛōyštim (گذشتهٔ‌استمراری و گذشتهٔ استمراری)

اگر آمده بودی ، می رفتم .

ʔagar hâtibūy daṛōyštim (گذشتهٔ دور و گذشتهٔ استمراری)

اگر می آمدم ، می رفتم .

ʔagar bihâtimâya, daṛōyštim (گذشتهٔ شرطی و گذشتهٔ استمراری)

اگرآمده بودم ، رفته بودم .

ʔagar bihâtibâm, ṛōyštibūm (شرطی کامل و گذشتهٔ دور)

## فصل سوم

## شباهت های کردی با فارسی (گونهٔ محاوره‌ای تهران)

### الف ــ شباهت های دستوری

از نظر دستوری ، شباهت های زیر با مختصر تغییر آوایی ، بین کردی و فارسی وجود دارد :

۱ــ نشانهٔ صفت برتر و برترین . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| بزرگ‌تر | bozorg-tar | gawra-tir |
| بزرگ‌ترین | bozorg-tarīn | gawra-trīn |

۲ــ نشانهٔ جمع . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| مردان | mard-ân | pyâw-ân |

۳ــ اعداد اصلی ، ترتیبی ، کسری و جای آن ها نسبت به معدود . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| هشت خانه | hašt xâne | hašt mâḻ |
| خانهٔ هشتم | xâneye haštom | mâḻī haštum |
| هشت یک خانه | hašt yeke xâne | hašt yēkī mâḻ |

۴ــ ترتیب مضاف و مضاف الیه ، صفت و موصوف و نشانهٔ اضافه بین آن ها . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| خانهٔ زن | xâne-ye zan | mâḻ-ī žin |
| خانهٔ بزرگ | xâne-ye bozorg | mâḻ-ī gawra |

۵ــ قلب مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| زمین لرزه | zamīn larze | būm-a-larza |
| پیرمرد | pīr-e-mard | pīr-a-pyâw |

۶ــ ضمایر شخصی جدا و پیوسته . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| من | man | ʔamin |
| برادرم | barâdar-am | birâka-m |

۷ـ ضمایر مشترک ، متقابل ، پرسشی و مبهم . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خودم | xodam | xōm |
| یکدیگر | yekdīgar | yaktir |
| چند | čand | čand |
| بعضی | ba?zī | ba?zēk |

۸ـ جای تکیه در اسم ، صفت ، حرف و فعل . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| کوهستان | kūhest́ân | kwēst́ân |
| مردانه | mardâńe | pyâwâńa |
| چون که | ´čonke | ´čūnka |
| ببینم | b́ebīnam | b́ibīnim |

۹ـ نشانهٔ مصدر . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| دیدن | dīd-an | dīt-in |

۱۰ـ "وند" های وجه ، نفی و شخص در فعل: مانند :

| | | |
|---|---|---|
| ببین | bebīn | bi-bīna |
| نبین | nabīn | ma-bīna |
| می بینم | mībīn-am | dabīn-im |

۱۱ـ کاربرد ستاک گذشته ، در زمان‌های گذشته و ستاک حال‌در زمان‌های حال . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| خواندم | xând-am | xwēnd-im |
| بخوانم | be-xân-am | bi-xwēn-im |

۱۲ـ کاربرد فعل "بودن" در زمان‌های مرکب افعال . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| دیده‌ام | dīde-?am | dītūm-a |
| دیده بودم | dīde-būdam | dīti-būm |
| دیده باشم | dīde-bâšam | dīti-bēm |

۱۳ـ نشانهٔ اسم مفعول و اسم فاعل . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| دیده | dīd-e | dīt-ū |
| سازنده | sâz-ande | sâz-anda |

۱۴ـ بعضی از حروف اضافه و ربط ساده و مرکب . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| در | dar | da |
| به | be | ba |
| را | râ | râ |

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| بی ،بدون | bī | bē |
| که | ke | ka |
| بلکه | balke | baḷka |
| اگرچه | ʔagarče | ʔagarčī |

۱۵ــ ساختمان افعال مشتق و مرکب از نظر "وند" های اشتقاقی و یا متمم فعل. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| برگشتن | bar-gaštan | war-gar̥ân |
| براه انداختن | be râh-ʔandâxtan | war̥ē-xistin |
| دربرکردن ، پوشیدن | dar bar-kardan | da bar-kirdin |

۱۶ــ ساختمان واژه‌های مشتق و مرکب از نظر "وند"های اشتقاقی و یا نحوهٔ ترکیب آن‌ها. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| همراه | ham-râh | hâw-r̥ē |
| دانا | dân-â | zân-â |
| پیرزن | pīr-e-zan | pīr-a-žin |
| دل‌تنگ | del-tang | diḷ-tang |
| شاهرگ | šâh-rag | šâ-rag |

۱۷ــ جای فاعل، مفعول، قید و فعل در جمله. مانند:

من این‌را فردا ،برای تومی‌آورم. — ʔamin ʔaway sibḥaynē bōtō dahēnim.

۱۸ــ تطابق فاعل و فعل از نظر شخص. مانند:

من رفتم. — ʔamin r̥ōyšt-im

من و تو رفتیم. — min ū tō r̥ōyšt-īn

۱۹ــ جملات پرسشی با کلمهٔ پرسشی و یا بدون آن. مانند:

آیا می آوریش؟ — ʔadī dayhēnī?

می‌آوریش؟ — dayhēnī?

۲۰ــ انواع جمله‌های ساده، مرکب و ترکیبی، ازنظر نوع بند. نگ: "انواع جمله از نظرنوع‌بندها"

۲۱ــ جمله‌های شرطی و زمان هایی که در آن به کار می رود. نگ: "جمله‌های شرطی"

۲۲ــ انواع قید. نگ: "قید"

**ب ــ شباهت های واژگانی**

واژه‌های این گویش را در مقایسه با واژه‌های فارسی ، می توان به سه دسته تقسیم کرد:

یک ــ گروهی که کاملا متفاوتند. مانند:

| | |
|---|---|
| بچه | mindâḷ |
| مرد | pyâw |

دو ــ گروهی که کاملا یکسانند . مانند :

| | |
|---|---|
| باریک | bârīk |
| باران | bârân |

سه ــ گروهی که با هم تفاوت آوایی دارند . این تفاوت‌ها ، شامل انواع زیر است :

**۱ــ تفاوت در نوع صداها** ، که خود به دو دسته تقسیم می شود :

۱ــ۱ــ تفاوت در نوع واکه‌ها که عبارتند از :

ــ /o/ فارسی در مقابل /i/ کردی . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| مُردن | mordan | mirdin |
| دنیا | donyâ | dinyâ |

ــ /o/ فارسی در مقابل /u/ کردی . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| گُل | gol | guḷ |
| تند | tond | tund |

ــ /o/ فارسی در مقابل /a/ کردی . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| دولت | dowlat | dawlat |
| گوهر | gowhar | gawhar |

ــ /o/ فارسی در مقابل /ū/ کردی . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| سرخ | sorx | sūr |
| نوک | nok | nūk |

ــ /o/ فارسی در مقابل /â/ کردی . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| پلو | polow | pilâw |
| حوله | howle | xâwlī |

ــ /o/ فارسی در مقابل /ē/ کردی . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| خنک | xonok | fēnik |
| مُو ، رَز | mow | mēw |

ــ /ū/ فارسی در مقابل /ō/ کردی . مانند :

| | | |
|---|---|---|
| روز | rūz | ṛōž |
| دوست | dūst | dōst |

ــ /ū/ فارسی در مقابل /i/ کردی . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| توتون | tūtūn | tūtin |
| تومان | tūmân | timan |

— /ū/ فارسی در مقابل /ē/ کردی، همراه با همخوان /w/ پیش از آن. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| خون | xūn | xwēn |
| کور | kūr | kwēr |
| شور | šūr | swēr |

— /ū/ فارسی در مقابل /ī/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| کلوچه | kolūče | kulīča |
| کوکو | kūkū | kūkī |

— /a/ فارسی در مقابل /â/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| سرد | sard | sârd |
| خرمن | xarman | xarmân |

— /a/ فارسی در مقابل /ē/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| زر | zar | zēr |
| نر | nar | nēr |

— /a/ فارسی‌در مقابل /i/ کردی . مانند:

| | | |
|---|---|---|
| گردن | gardan | gardin |
| لشکر | laškar | laškir |

— /e/ فارسی در مقابل /a/ کردی، در میان واژه. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| شش | šeš | šaš |
| میدان | meydân | maydân |

— /e/ فارسی در مقابل /a/ ، /ū/ ، /ī/ کردی، در پایان واژه. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| تازه | tâze | tâza |
| دیوانه | dīwâne | dēwâna |
| زنده | zende | zindū |
| مُرده | morde | mirdū |
| حوله | howle | xâwlī |
| بلکه | balke | baḷkī |

— /e/ فارسی در مقابل /ī/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| امام | ʔemâm | ʔimâm |

| فارسی | | کردی |
|---|---|---|
| استکان | ʔestekân | ʔistikân |
| – /ī/ فارسی در مقابل /ē/ کردی. مانند: | | |
| زیر | zīr | žēr |
| پیش | pīš | pēš |
| دیو | dīv | dēw |
| – /ī/ فارسی در مقابل /ū/ کردی. مانند: | | |
| شیشه | šīše | šūša |
| پیشی | pīšī | pēšū |
| – /â/ فارسی در مقابل /a/ کردی. مانند: | | |
| حنا | hanâ | xana |
| شاهین | šâhīn | šahēn |
| شغال | šoqâl | čaɣal |
| – /â/ فارسی در مقابل /ē/ کردی. مانند: | | |
| پا | pâ | pē |
| رکاب | rekâb | rikēf |
| کتاب | ketâb | kitēb |
| دراز | derâz | dirēž |

۲–۱– تفاوت در نوع همخوانها که عبارتند از:

| فارسی | | کردی |
|---|---|---|
| – /b/ فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند: | | |
| شب | šab | šaw |
| لب | lab | lēw |
| فریب | farīb | firīw |
| – /b/ فارسی در مقابل /f/ کردی. مانند: | | |
| رکاب | rekâb | rikēf |
| حبس | habs | ḥafs |
| – /b/ فارسی در مقابل /p/ کردی. مانند: | | |
| خراب | xarâb | xirâp |
| قلاب | qollâb | qulâp |
| – /b/ فارسی در مقابل /m/ کردی. مانند: | | |
| زبان | zabân | zimân |

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| بیشه | bīše | mēša |
| سبیل | sebīl | simēl |
| ـ /d/ فارسی در مقابل /z/ کردی. مانند | | |
| داماد | dâmâd | zâwâ |
| دانا | dânâ | zânâ |
| ـ /d/ فارسی در مقابل /t/ کردی. مانند: | | |
| صد | sad | sat |
| قد | qad | qat |
| ـ /d/ فارسی در مقابل /y/ کردی. مانند: | | |
| جدا | jodâ | jyâ |
| بادنجان | bâdenjân | bâyinjân |
| ـ /m/ فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند: | | |
| تمام | tamâm | tawâw |
| نیم | nīm | nīw |
| ـ /n/ فارسی در مقابل /m/ کردی. مانند: | | |
| نگین | negīn | naqīm |
| ـ /f/ فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند: | | |
| هفت | haft | ḥawt |
| کفش | kafś | kawš |
| بنفشه | banafše | wanawša |
| ـ /f/ فارسی در مقابل /p/ کردی. مانند: | | |
| سفید | sefīd | sipī |
| اسفناج | ʔesfanâj | ʔaspanâɣ |
| ـ /z/ فارسی در مقابل /ž/ کردی. مانند: | | |
| زنگ | zang | žang |
| تیز | tīz | tīž |
| زن | zan | žin |
| ـ /z/ فارسی در مقابل /s/ کردی. مانند: | | |
| نازک | nâzok | nâsik |

ـ /s/ فارسی در مقابل /z/ و یا /ž/ کردی. مانند:

| فارسی | | کردی |
|---|---|---|
| گیس | gīs | qiž |
| سیم ،نقره | sīm | zēw |
| کرفس | karafs | karowz |

– /s/ فارسی در مقابل /š/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| سوزن | sūzan | šūžin |
| پس | pas | pâš |

– /s/ فارسی در مقابل /č/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| خرس | xers | wirč |
| سریشم | serīš | čirēš |

– /š/ فارسی در مقابل /ž/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| جشن | jašn | jižn |
| بَشن | bašn | bažn |
| دشمن | došman | dužmin |

– /š/ فارسی در مقابل /s/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| مشت | mošt | mist |
| شور | šūr | swēr |

– /š/ فارسی در مقابل /č/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| چکش | čakkoš | čakūč |
| شغال | šoqâl | čaγal |

– /k/ فارسی در مقابل /g/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| کمک | komak | kumag |
| کوزه | kūze | gōza |

– /g/ فارسی در مقابل /q/ و یا /γ/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| گیس | gīs | qiž |
| نگین | negīn | naqīm |
| سیگار | sīgâr | sīγâr |
| لگام | legâm | liγâw |

– /q/ فارسی در مقابل /g/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| مرغزار | marqzâr | mērg |

– /q/ فارسی در مقابل /k/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خَلق | xalq | xaḷk |
| قارچ | qârč | kârg |
| خندق | xandaq | xandak |

ـ /q/ فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| چغاله | čâqâle | čwâla |
| چغندر | čoqondar | čawandar |

ـ /q/ فارسی در مقابل /x/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| چخماق | čaxmâq | čaxmâx |
| داغ | dâq | dâx |
| غم | qam | xam |
| غافل | qâfel | xâfiḷ |

ـ /h/ فارسی در مقابل /s/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| ماهی | mâhī | mâsī |
| آهن | ?âhan | ?âsin |

ـ /h/ فارسی‌در مقابل /y/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| تنها | tanhâ | tanyâ |
| جهاز | ǰâhâz | ǰyâz |
| بهانه | bahâne | byânū |

ـ /h/ فارسی‌در مقابل /w/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| کوه | kūh | kēw |
| چهار | čâhâr | čwâr |
| خواهر | xâhar | xwâr |

ـ /h/ فارسی در مقابل /x/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| بهتان | bohtân | buxtân |
| حنا | hanâ | xana |
| حوله | howle | xâwlī |

ـ /h/ فارسی در مقابل /?/ یا /?/ کردی، در آغاز واژه. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| حجامت | haǰâmat | ?aǰâmat |
| حلقه | halqe | ?âlqa |
| حشر | hašr | ?ašr |

ـ /ʔ/ فارسی در مقابل /h/ کردی، در آغاز واژه. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| آسان | ʔâsân | hâsân |
| انار | ʔanâr | hanâr |
| ابر | ʔabr | hawr |
| امید | ʔomīd | humēd |

ـ /ʔ/ فارسی در مقابل /ḥ/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| اعتبار | ʔeʔtebâr | ʔiḥtibâr |
| معطل | maʔtal | maḥtal |

ـ /ʔ/ فارسی در مقابل /w/ کردی، در آغاز واژه. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| اطاق | ʔotâq | watâq |
| استاد | ʔostâd | wastâ |
| اجاق | ʔojâq | wajâx |

ـ /x/ فارسی در مقابل /k/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خر | xar | kar |
| خرابه | xarâbe | kalâwa |

ـ /x/ فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خرس | xers | wirč |
| خُرد | xord | wird |
| خشک | xošk | wišk |

ـ /x/ فارسی در مقابل /h/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خمیر | xamīr | hawīr |
| خوشه | xūše | hēšū |

ـ /x/ فارسی در مقابل /q/ و یا /γ/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| مطبخ | matbax | midbaq |
| بَخیل | baxīl | baγīl |

ـ /x/ فارسی در مقابل /f/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خنک | xonok | fēnik |

ـ /l/ فارسی در مقابل /r/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| گلو | galū | garū |
| بلوط | balūt | barū |

ـ /r/ فارسی در مقابل /l/ کردی. مانند:

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| قیر | qīr | qīl |
| برگه | barge | balga |
| خرابه | xarâbe | kalâwa |

ـ /y/ فارسی در مقابل /w/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| آینه | ʔâyene | ʔâwēna |
| پیاز | pīyâz | pīwâz |

ـ /y/ فارسی در مقابل /h/ کردی . مانند:

| | | |
|---|---|---|
| یتیم | yatīm | hatīw |

ـ /č/ فارسی در مقابل /g/ کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| قارچ | qârč | kârg |

**۲ــ تفاوت در تعداد صداها ( همخوان و واکه )** ، که عبارتند از :

ـ بودن /y/ در فارسی و نبودن آن در کردی در بعضی از واژه‌ها ، همراه با تبدیل واکهٔ مجاور آن به /ē/ . مانند:

| | | |
|---|---|---|
| دیم | deym | dēm |
| خیر | xeyr | xēr |
| پیغمبر | peyqambar | pēɣambar |
| رعیت | raʔīyyat | raʔēt |
| اذیت | ʔazīyyat | ʔazēt |
| وصیت | wasīyyat | wasēt |

ـ حذف /ʔ/ از میان و پایان بعضی از واژه‌ها در کردی، بیش از آنچه که در فارسی وجود دارد ، همراه با تبدیل واکهٔ مجاور آن به /â/ ، مانند:

| | | |
|---|---|---|
| قلعه | qalʔe | qalâ |
| خلعت | xalʔat | xaḷât |
| نعل | naʔl | nâḷ |
| طعم | taʔm | tâm |
| طمع | tamaʔ | tamâ |
| زائو | zâʔū | zâw |

ـ حذف /h/ از میان و پایان بعضی از واژه‌ها در کردی ، بیش از آنچه که در فارسی وجود دارد ، همراه با تبدیل واکهٔ مجاور آن به /â/ ، مانند:

| کردی | فارسی | |
|---|---|---|
| bâs | bahs | بحث |
| šâr | šahr | شهر |
| pârēz | parhīz | پرهیز |
| pân | pahn | پهن |
| ʔâgâ | ʔâgâh | آگاه |

ـ حذف /t/ و /d/ از میان و پایان بعضی از واژه‌ها در کردی، بیش از آنچه که در فارسی وجود دارد. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| zū | zūd | زود |
| bâ | bâd | باد |
| zâwâ | dâmâd | داماد |
| pōlâ | pūlâd | پولاد |
| sipī | sefīd | سفید |
| tū | tūt | توت |
| barū | balūt | بلوط |
| ʔisrâḥat | ʔesterâhat | استراحت |

ـ حذف همخوان‌های مشدد در کردی در بعضی از واژه‌ها، بیش از آنچه که در فارسی وجود دارد. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| sika | sekke | سکه |
| čila | čelle | چله |

ـ بودن همخوان‌هایی مثل /n/ ، /x/ ، /š/ ، /v/ ، /d/ ، /k/ و جز آن در بعضی از واژه‌های فارسی و نبودن آن در کردی، همراه با تفاوت‌های واکه‌ای. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| zawī | zamīn | زمین |
| tâl | talx | تلخ |
| čâw | čašm | چشم |
| gâ | gâv | گاو |
| ganim | gandom | گندم |
| kaw | kabk | کبک |

ـ بودن واکهٔ پایانی در بعضی از واژه‌های فارسی و نبودن آن در کردی. مانند:

| | | |
|---|---|---|
| kōn | kohnē | کهنه |

ـ بودن همخوان /w/ به عنوان دومین همخوان آغازی در بعضی از واژه‌های کردی و

نبودن آن در فارسی . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| خوان ، سفره | xân | xwân |
| کور | kūr | kwēr |
| شور | šūr | swēr |
| خون | xūn | xwēn |

ـ بودن همخوان‌هایی مثل /n/ ، /m/ ، /d/ و جز آن در بعضی از واژه‌های کردی و نبودن آن در فارسی ، همراه با تفاوت های واکه‌ای مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| بو | bū | bōn |
| تاج | tâj | tânj |
| برابر | barâbar | barâmbar |
| تنور | tanūr | tandūr |

**۳ـ تفاوت در جابجایی دو صدا** که با تفاوت تعداد و نوع صدا نیز همراه است . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| جگر | jegar | jarg |
| برف | barf | bafir |
| چرب | čarb | čawr |
| زانو | zânū | ʔažnō |
| ستاره | setâre | ʔastēra |

**۴ـ تفاوت در نوع ، تعداد و جابجایی** چند صدا و شباهت فقط در یکی دو صدا . مانند :

| | فارسی | کردی |
|---|---|---|
| کبوتر | kabūtar | kōtr |
| روباه | rūbâh | ṛēwī |
| مگس | magas | mēš |

## فصل چهارم

## جمله و متن کردی

### الف ــ جمله

| | |
|---|---|
| kumagit pē dakan. | ۱ــ به تو کمک می کنند . |
| xudâ ḥâfizīt lē dakam. | ۲ــ از تو خداحافظی می کنم . |
| mumkinmâna. | ۳ــ برای ما ممکن است . |
| ʔawânam bidaya. | ۴ــ آن ها را به من بده . |
| bimdaya. | ۵ــ بده به من . |
| dambīnē. | ۶ــ می بینمش . |
| nâykūžē. | ۷ــ نمی کُشدش . |
| nambīnē. | ۸ــ نبینمش . |
| haḷtân dagīrim. | ۹ــ بلندتان می کنم . |
| bângim dakâ. | ۱۰ــ صدایم می کند . |
| kumagim dakâ. | ۱۱ــ کمکم می کند . |
| bō minī dahēnē. | ۱۲ــ آن را برای من می‌آورد . |
| ba minī biḷē. | ۱۳ــ آن را به من بگو . |
| waxtēkim dabīnē. | ۱۴ــ وقتی مرا می بیند . |
| biyânda ba min. | ۱۵ــ بدِهشان به من . |
| xudâ ʔawânī ba ma dâ. | ۱۶ــ خدا آن‌ها رابه ماداد . |
| ʔaw kuṛaka ba minī kut. | ۱۷ــ آن پسر به من گفت . |
| ʔawânay la ma wargirt. | ۱۸ــ آن ها را از ماگرفت . |
| har sēkyânim bō tō ḥâzir kird. | ۱۹ــ هر سه آن‌ها را برای‌توحاضرکردم . |
| čiyân lēt dīt? | ۲۰ــ از تو چه دیدند ؟ |
| ba minī dâ. | ۲۱ــ به من داد . |

| | |
|---|---|
| hamū jēyakam dī. | ۲۲ـ همه جا را دیدم . |
| hamū kasēkim dī. | ۲۳ـ همه کَس را دیدم . |
| filân kasī dīwa. | ۲۴ـ فلان کَس را دیده‌است . |
| kitēbēkī dīkam dawē. | ۲۵ـ کتاب دیگرامی‌خواهم . |
| hīčim nakirīwa. | ۲۶ـ هیچ نخریده‌ام . |
| hamūm kirīwa. | ۲۷ـ همه را خریده‌ام . |
| baʔzēk hâtin. | ۲۸ـ بعضی آمدند . |
| filânim dī. | ۲۹ـ فلانی را دیدم . |
| ʔaw ʔīdīm dīwa. | ۳۰ـ آن دیگری رادیدم . |
| ʔīdīkam dawē. | ۳۱ـ دیگری را می خواهم . |
| duṛūt da pē râ-dačē. | ۳۲ـ خار به پایت می رود . |
| ʔawam la kin bē. | ۳۳ـ این نزدمن باشد . |
| dâxēkim la diḷī dâya. | ۳۴ـ حسرتی در دلم هست . |
| čand sâḷyân pē dačē. | ۳۵ـ چند سال برآن ها می‌گذرد . |
| ʔaw čōla kâbrâyēkī lē bū. | ۳۶ـ در آن بیابان مردی‌بود . |
| ʔaw žina ba min daḷē. | ۳۷ـ آن زن به من می گوید . |
| damdâtē. | ۳۸ـ به من می دهد . |
| nâydâtē. | ۳۹ـ به او نمی دهد . |
| bimgaya. | ۴۰ـ برس به من . |
| ʔawam bō bihēna. | ۴۱ـ آن را برایم بیاور . |
| ʔawam lē dastēnē. | ۴۲ـ آن را از من می‌ستاند . |
| ʔtōm dadâtē. | ۴۳ـ تو را به من می دهد . |
| mâlakam haye. | ۴۴ـ خانه دارم . |
| birsīma. | ۴۵ـ گرسنه‌ام . |
| ʔâmânatī ʔangōm haya. | ۴۶ـ نگاهدار شما هستم . |
| ʔâmânattânim haya. | ۴۷ـ نگاهدارتان هستم . |
| daykūžim. | ۴۸ـ می کُشمش . |
| ʔawân lēra čī daxwēnawa? | ۴۹ـ آن‌هااینجاچه‌می‌خوانند ؟ |
| ʔawân hamīsa kitēb daxwēnawa. | ۵۰ـ آن‌هاهمیشه‌کتاب‌می‌خوانند . |
| wâm lēra. | ۵۱ـ من اینجا هستم . |
| ʔawa daṛōm. | ۵۲ـ دارم می روم . |

| | |
|---|---|
| swēndī dâm ka nēwī naḷēm. | ۵۳ـ سوگندم داد که نامش را نگویم . |
| dabē biṛōn. | ۵۴ـ باید بروند . |
| biḷâ/bâ biṛōn. | ۵۵ـ بگذار بروند . |
| dâ biṛōn. | ۵۶ـ اجازه دارند بروند . |
| ʔagar biḷēy daḷēm. | ۵۷ـ اگر بگویی می‌گویم . |
| datwânim biṛōm. | ۵۸ـ می‌توانم بروم . |
| damawē biṛōm. | ۵۹ـ می‌خواهم بروم . |
| nâhēlē biṛōm. | ۶۰ـ نمی‌گذارد بروم . |
| nâwērim biṛōm. | ۶۱ـ جرات نمی کنم بروم . |
| nakay bēy. | ۶۲ـ مبادا بیایی . |
| nakâ bē. | ۶۳ـ مبادا بیاید . |
| zōrim yârmatī tō dâwa. | ۶۴ـ زیاد به‌تو کمک کرده‌ام . |
| swēndī dâm. | ۶۵ـ سوگندم داد . |
| yârmatīyân dâwim. | ۶۶ـ کمکم کرده‌اند . |
| sēwēkī dar-(h)ēnâ. | ۶۷ـ سیبی بیرون آورد . |
| čitân dawē? | ۶۸ـ چه می خواهید ؟ |
| ba may kut. | ۶۹ـ به ما گفت . |
| yakēk la darkay dâ. | ۷۰ـ یکی به در زد . |
| rây girtim | ۷۱ـ نگهم داشت . |
| warim nagirt lētân. | ۷۲ـ نگرفتم ازتان . |
| bângyân kirdim. | ۷۳ـ صدایم کردند . |
| dâya min. | ۷۴ـ داد به من . |
| pēy kutim. | ۷۵ـ بم گفت . |
| lagaḷ xōy birdī. | ۷۶ـ با خودش برد . |
| sarit ʔēšândim. | ۷۷ـ سرم را درد آوردی . |
| kičakay birdim. | ۷۸ـ دخترم را برد . |
| sē jârim dīt. | ۷۹ـ سه بار دیدم . |
| zōrim nasīḥat kird. | ۸۰ـ خیلی نصحیت کردم . |
| xuškakânim xōš dawīst. | ۸۱ـ خواهرها را دوست می‌داشتم . |
| birâkam nadītī | ۸۲ـ برادرش را ندیدم . |
| birâkay nadītim. | ۸۳ـ برادرم را ندید . |

۸۴ـ بچه‌ام را نگه‌داشت .
mindâḷakay râ-girtim.

۸۵ـ بچه‌اش را نگه داشتم .
mindâḷakam râ-girtī.

۸۶ـ مبادا بیایید .
nakan bēn.

۸۷ـ کاش‌توانسته‌بودی‌بروی .
kâškī bittwânī bâya biṛōy.

۸۸ـ روزی در آنجا بودم .
ṛōžēkī lawē būm.

۸۹ـ ازکشورخودش‌آمده‌است .
la mamlakatī xōy hâtūwa.

۹۰ـ کاش نرفته بودی .
kâškī naṛōyšti būy.

۹۱ـ داشت آن دشت را تماشا می کرد ، چشمش به او افتاد .
tamâšây ʔaw daštay dakird, čâwī ba wī kawt.

۹۲ـ رادیو نبود ، به گرامافون گوش می دادیم .
râdyō nabū, gwēmân la girâmafōn dagirt.

۹۳ـ کاش می رفتی .
kâškī/biryâ/xōzga daṛōyštī.

۹۴ـ اگر می‌آمدم می دیدمش .
ʔagar bihâtimâya damdītī.

۹۵ـ کاش نرفته بودی .
kâškī nar̥ōyšti bây.

۹۶ـ فراموش کردم .
lē bīrim čū.

۹۷ـ فراموش می کنم .
lē bīrim dačē.

۹۸ـ فراموش کن .
lē bīrit bičē.

۹۹ـ خدا نکند بیایند .
xudâ nakâ bēn.

۱۰۰ـ هم رفتم ، هم آمدم .
hâtīšim, čūšim.

۱۰۱ـ یکی‌تان بمانید .
yakēktân bimēnin.

۱۰۲ـ کتابی که خریده‌ام روی میزاست .
kitēbakay ka kirīwima lasar mīzīya.

۱۰۳ـ دختر زیبایی که دیروز دیدی خواهر من است .
kiča jwânakay ka dwēnē dītūta xōškī mina.

۱۰۴ـ تهران شهر بزرگی است .
târân šârēkī gawraya.

۱۰۵ـ اینکه او کار نمی کند من نمی دانم .
ʔaway ka ʔaw kârē nadakâ ʔamin nâzânim.

ب ــ متن کردی همراه با برگردان آن به فارسی

hikâyat
حکایت

1) J̌ârēkī sē pyâwī kurd bō kâsbī dac̆na wul̤âtēkī dūr. C̆an
چَن دور ولاتکی دَچنَه کاسبی بُو کرد پیاوی سه جارکی

sâl̤yân pē dac̆ēw har yak la wân sī diramân wa dast daxan wa
وَ دَخَن دَست وَه دِرَمان سی وان لَه یَک هَر دَچو پِه سالیان

gar̤ânawa bō wul̤âtī xōyân.
خُویان ولاتی بُو گرَانَوَه

۱ــ یک بار سه مرد کرد به ولایتی دور برای کاسبی می روند. چند سال می گذرد و هر یک از آنها سی درم پیدا می کنند و به ولایت خودشان بر می گردند.

2) Zistân dabē. S̆awē r̤ēyân da ǰēyēkī dakawē wa la
لَه وَ دَکَوه جِیکی دَه ریان شَوه دَبه زستان

mâl̤ēkī mīwân dabin. Zōr mândū dabin. dūyân xawyân lē kawt wa
وَ کَوت لِه خَویان دویان دَبن ماندو زُور دَبن میوان مالِکی

yakyân harc̆ī hawlīdâ labar xamū nârâhatyân xawī lē nakawt.
نَکَوت لِه خَوی ناراحَتیان خَمو لبَر حَولیدا هَرچی یَکیان

hastâw c̆ū kin sâhab mâl̤aka ka la tanīs̆t ʔâwirgēkī dânīs̆t bū.
بو دانیشت آورگکی تَنیشت لَه کَه مالَکَه صاحَب کن چو هَستاو

۲ــ زمستان می شود. شب راهشان به دهی می افتد و در خانه‌ای مهمان می شوند. خیلی خسته بودند. دوتایشان به خواب می روند و یکیشان هر چه می کند به علت غم و ناراحتی خوابش نمی برد. بلند می شود و نزد صاحب خانه که در کنار آتشدان (اجاق) نشسته بود، می رود.

3) Zōr dâdanīs̆ēw hīc̆yân qisân nâkan. ʔaw ǰâr mīwânaka ba
بَه میوانَکَه جار اَوَ ناکَن قسان هیچیان دادَنیشو زُور

sâhab mâl̤akay ka kâbrâyakī zōr pīr bū dalē: "mâma, bōc̆ī qisân
قسان بُوچی مامَه دَلِه بو پیر زُور کابرایکی کَه مالَکَی صاحَب

nâkay?" ʔawīs̆ dalē: "kasī mâmī, ʔamin qisay ba pūlī dakam."
دَکَم پولی بَه قسَی. اَمن مامی کَسی دَلِه اَویش ناکَی

dalē: "qisay ba c̆andī?" dalē: "ba da pūlân." tamâh kâbrây
کابرای طَماح پولان دَه بَه دَلِه چَندی بَه قسَی دَلِه

haldagrēw da pūlân dadâ ba kâbrây pīraw dalē: "qisam bō bika."
بکَهٔ بُو قسَم دَلِه پیرَو کابرای بَه دَدا پولاْن دَه هَل دَ گرِو

۳ــ خیلی می نشینند و هیچ کدامشان حرف نمی زنند . این بار مهمان به صاحب خانه که مرد خیلی پیری بود می گوید : "عمو، چرا حرف نمی زنی ؟" او هم می گوید : "عزیز عمو، من حرف با پول می زنم . " می گوید : "حرفی به چند ؟" می گوید : "به ده پول . " طمع مرد را می گیرد و ده پول به مرد پیر می دهد و می گوید : "برایم حرف بزن . "

4) ʔawīš da pūlakay lē wardagrēw dalē: "kasī mâmī,
مامی کَسَی دَلِه وَردَگرِو لِه پولَکَیْ دَه اَویش

dinyâya ka zistân bū, bafir la ʔarzī dâ bū, rēt kawta jēyēkī
جیکی کَوتَه رِت بو دا اَرزی لَه بَفر بو زستان کَه دنیایَه

wa šawē lawē mâyawa, sibhaynē ka hastây, dītit sâwaw hawrīš
هَوریش ساوَو دیتت هَستای کَه صبحَینه مایَوَه لَوه شَوه وَ

ba ʔâsmânēwa nīya balâm kizabâyakī dē ʔagar darīšyân kirdī
کردی دَریشیان اگر دِه کزبَایکی بَلام نیَه آسمانوَه بَه

mabâdâ darē kawī, ʔawanda râwastâ hatâ kizabâyakay daxâ."
دَخا کزبَایکَیَ هَتا راوَستا اَوندَه کَوَی دَره مَبادا

ʔaway kutū bē dang bū.
بو دَنگ بِه کتو اَوَی

۴ــ او هم ده پول را از او می گیرد و می گوید : "عزیز عمو، اگر دنیا زمستان بود، برف در زمین بود، راهت به جایی افتاد و شب در آنجا ماندی، صبح که بلند شدی، دیدی هوا صاف است و ابری هم در آسمان نیست ولی سوزی می آید اگر بیرونت هم کردند مبادابراه بیفتی ، آنقدر بمان تا سوز تمام شود . "این را گفت و ساکت شد .

5) Kâbrâ kutī: "mâma, bōčī qisân nâkay?" ʔawīš jwâbī
جوابی اَویش ناکَی قسان بُوچی مامَه کتی کابرا

dâwa, kutī: "kasī mâmī, ʔamin qisân ba pūlī dakam. da diramim
درَمم دَه دَکَم پولی بَه قسان اَمن مامی کَسَی کتی داوَه

daya tâ qisat bō bikam." dīsânaka tamâh kâbrây girtū da pūlī
پولی دَه گرتو کابرای طَماح دیسانکَهَ بکم بُو قست تا دَیَه

dīkay dâ ba pyâwa pīrakay.
پیرکَی پیاوَه بَه دا دیکَی

۵ــ مرد گفت : "عمو، چرا حرف نمی زنی ؟" او هم جواب داد ، گفت : "عزیز عمو ، من

حرف با پول می زنم . ده درم به من بده تا برایت حرف بزنم ." دوباره طمع مرد را گرفت و ده پول دیگر به پیرمرد داد .

6) Kâbrây pīr diramakânī wargirtū kutī: "kasī mâmī, tâ qisayân lē napirsīwī la xō râ halmadaya." ?away kutū bē dang bū. Kâbrâ kutī: "mâma pīra, dīsân qisân pika." ?awīš jwâbī dâwa, kutī: "kasī mâmī, ?amin hīč qisayēkī bē pūl nâkam. Pūlim daya tâ qisat bō bikam." Kâbrâ kutī: "nīma." Kâbrây pīr jwâbī dâwa, kutī: "?agar wâya hastâ, birō binū."

کابرای پیر درَمَکانی وَرگرتو کتی کَسی مامی تا قسَیان لِه نَپرسیوی لِه خُو را هَلمَدَیَه. اَوَی کتو بِه دَنگ بو کابرا کتی مامَه پیرَه دیسان قسان پکَه اَویش جوابی داوَه کتی کَسی مامی اَمن هیچ قسَیکی بِه پول ناکَم. پولم دَیَه تا قسَت بُو بکَم کابرا کتی نیمَه کابرای پیر جوابی داوَه کتی اَگرَ وایَه هَستا برُو بنو

۶ـ مرد پیر درمها را گرفت و گفت : "عزیز عمو ، تا حرفی از تو نپرسیده‌اند خودبخود جواب نده . " این را گفت و ساکت شد . مرد گفت : " عموی پیر ، دوباره حرف بزن . " او هم جواب داد ، گفت : "عزیز عمو ، من هیچ حرفی بدون پول نمی زنم . پول به من بده تا برایت حرف بزنم . " مرد گفت : "ندارم . " پیرمرد جواب داد ، گفت : "اگر چنین است بلند شو ، برو بخواب . "

7) Kâbrâ hastâw čū sar jēgâkayū lēy nūst. bayânī dagal hâwrēkânī hastâw čūna darē. dītyân, bafir da ?arzī dâyaw bastūyatī, hawrēkīš ba dyârawa nīya balâm kizabâyakī tundī dē.

کابرا هَستاو چو سَر جِگاکَیو لِی نوست بَیانی دَگَل هاورِکانی هَستاو چونَه دَرِه دیتیان بَفر دَه اَرزی دایَو بَستویَتی هَورکیش بَه دیارَوَه نیَه بَلام کزَبایَکی تندی دِه

۷ـ مرد بلند شد و سرجایش (رختخوابش ) رفت و خوابید . صبح با همراهانش بلند شد و بیرون رفتند . دیدند ، برف در زمین است و یخ بسته است ، ابری هم در آسمان نیست ولی سوز تندی می آید .

8) kâbrâ ba hâwrēkânī kut: "ʔamin nâyam, ʔangōš marōn."
مَرُوْن اَنگوْش نایَم اَمن کت هاورکانی بَه کابرا

la nēw xōyân dâ qisayân tēkawt. ʔawīš kutī: "bâ narōyn."
نَرُوْین با کتی اَویش تِه‌کَوت قسَیان دا خُویان نِو لَه

hâwrēkânī kutyân: "bâ birōyn, rōž laway xōštir nâbē." Kâbrâ
کابرا نابِه خُوشتر لَوَی رُوژ برُوین با کتیان هاورکانی

fikrēkī kirdū kutī: "ʔamin ʔaw qisayam ba da pūlân kirīwa,
کریوَه پولان دَه بَه قسَیَم اَو اَمن کتی کردو فکرکی

dagal ʔangō nâyam. ʔangōš ka darōn maylī xōtâna, ʔamin
اَمن خُوتانَه مَیلی دَرُوْن کَه اَنگوْش نایَم اَنگوْ دَگَل

nâyam."
نایم

۸ـ مرد به همراهانش گفت: "من نمی آیم، شما هم نروید." در بین خودشان حرف افتاد. او هم گفت: "بگذار نرویم." همراهانش گفتند: "بگذار برویم، روز از این خوشتر نمی شود." مرد فکری کرد و گفت: "من این حرف را به ده پول خریده‌ام، با شما نمی آیم. شما هم که می روید میل خودتان است، من نمی آیم."

9) ʔawân lēyândâw rōyštin. Kâbrâ pīraka hâta kinīw
کنیو هاتَه پیرَکَه کابرا رُویشتن لیان‌داو اَوان

kutī: "kurim bōčī narōyštī?" ʔawīš kutī: "mâma, labar ʔaw
اَو لَبَر مامَه کتی اَویش نَرُویشتی بُوچی کرم کتی

qisayay ka tō ba da pūlânit ba min firōšt."
فرُوشت من بَه پولانت دَه بَه تُو کَه قسَیَی

۹ـ آنها زدند و رفتند. پیرمرد نزد او آمد و گفت: "پسرم چرا نرفتی؟" او هم گفت: "عمو، بعلت آن حرفی که تو به ده پول به من فروختی"

10) zōrī pē načū, hawrēkī hēnâw bafir dâydâya. Pyâwaka
پیاوکَه دای‌دایَه بَفر هِناو هَورکی نَچو پِه زُوری

haw šawū haw rōžân lawē mâwaw rēgây lē gīrâ.
گیرا لِه رِگای ماوَو لَوِه رُوژان حَوْ شَوو حَوْ

۱۰ـ طولی نکشید، ابری آورد و برف باریدن گرفت. مرد هفت شب و هفت روز در آنجا ماند و راه بر او بسته شد.

11) rōžī haštum hawâ xōšī kird. ʔawīš xudâ ḥâfizī kirdū
رۆژی هشتم هَوا خۆشی کرد اَویش خدا حافظی کردو

lēydâw rōyšt. hēnda narōyšt, dītī, hâwrēkânī la sarmâ raq
لِیداو رۆیشت هِندَه نَرۆیشت دیتی هاورِکانی لَه سَرما رَق

halâtūn wa mirdūn. ʔawânī ba xâk ʔaspârdū pūlay ka pēyân bū
هَلاتون وَ مردون اَوانی بَه خاک اَسپاردو پولَی کَه پِیان بو

la gīrfânī darēnânū kutī: "wâ čâka bō mindâlakânyân barmawa."
لَه گیرفانی دَرِهنانو کتی وا چاکَه بۆ مندالَکانیان بَرمَوَه

۱۱– روز هشتم هوا خوش کرد . او هم خداحافظی کرد و زد و رفت . آن قدر نرفت ، دید ، همراهانش از سرما یخ بسته‌اند و مرده‌اند . آنان را به خاک سپرد و پولی که با آنان بود از جیبشان در آورد و گفت : "خوبست برای بچه‌هایشان ببرم . "

12) ʔaw rōža tâ ʔēwârē rōyšt. Šawī ba sar dâ hât. rēy da
اَو رۆژَه تا اِواره رۆیشت شَوی بَه سَر دا هات رِی دَه

kârwânsarâyēkī kawt. lawē mâwa. la nīwa šawē dâ hastū xustū
کاروانسَرایکی کَوت لَوِه ماوَه لَه نیوَه شَوِه دا هَستو خستو

hâtū hâwârēk paydâ bū. har wâ ka dirēž bibū, dītī, čan
هاتو هاوارِک پَیدا بو هَر وا کَه درِژ ببو دیتی چَن

nafarēk hâtnū haryēkī kōlabârēkī qursyân pē bū. Kârwânsarâčēka
نَفَرِک هاتنو هَریِکی کۆلَبارِکی قرصیان پِه بو کاروانسَرا چِکَه

dastū bajē hastăw rōyšt, qafazayēk ka la sūčī kârwânsarâkay
دَسو بَجِه هَستاو رۆیشت قَفَزَیِک کَه لَه سوچی کاروانسَراکَی

bū kirdīawa wa ʔawânīš ba kōlabârawa čūna nēw qafazakayawa.
بو کردیَوَه وَ اَوانیش بَه کۆلَبارَوَه چونَه نِو قَفَزَکَیَوَه

lapâšân kârwânsarâčēka qafazakay dâxistū hâtawa sar jēgâkay
لَه‌پاشان کاروانسَرا چِکَه قَفَزَکَی داخستو هاتوَه سَر جِگاکَی

xōyū lēy nūst.
خۆیو لِی نوست

۱۲– آن روز تا عصر رفت . شب فرا رسید . راهش به کاروانسرایی افتاد . در آن جا ماند . در نیمهٔ شب پچ پچ و سر و صدایی پیدا شد . همین طور که درازکش بود ، دید ، چند نفری آمدند و هر یک کوله‌پشته‌ای سنگین داشتند . کاروانسراچی فوری بلند شد و رفت ، قفسه‌ای را که در گوشهٔ کاروانسرا بود ، باز کردو آنان هم با کوله پشته‌ها توی قفسه رفتند . سپس

کاروانسراچی قفسه را بست و سر جای خود آمد و خوابید .

13) bayânī kâbrâ čan swârēkī la dūrawa dī ka ba
بَیانی کابرا چَن سوارکی لَه دورَوَه دی کَه بَه

ʔaslahawa rūyân da kârwânsarâkay kirdūwa wa kârwânsarâkayân
اَسلَحَوَه رویان دَه کاروانسَراکَی کردووَه وَ کاروانسَراکیان

da mihâsara nâ. yēkēk la wân hâta žūrēw ba kârwânsarâčīyakay
دَه محاصَره نا یکک لَه وان هاتَه ژورو بَه کاروانسَراچی یکَی

kut: "dwēnē šawē xazēnay pâšâyân dizīwa. šwēnī pēy wânmân tâ
کت دونِه شَوه خَزنَی پاشایان دزیوَه شونی پی وانمان تا

ʔēra halgirtūwa. ʔalʔân kē hâtūta ʔēra?" dastū bajē
اِرَه هَل گرتووَه اَلآن کِه هاتوتَه اِرَه دَستو بَجه

kârwânčēkī dī ka lawē bū halīdâyaw kutī: "dwēnē šawē hâtū
کاروانچکی دی کَه لَوه بو هَلی دایو کوتی دونِه شَوه هاتو

hâwârēk lēra dahât." ʔaw pyâwaš har ʔawanday dazânī.
هاوارک لِرَه دَهات اَو پیاوَش هَر اَوَندَی دَزانی

۱۳– صبح مرد چند سواری از دور دید که با اسلحه روی به کاروانسرا کرده اند و کاروانسرا را در محاصره نهادند . یکی از آنان آمدتو وبه کاروانسراچی گفت : "دیشب خزانهٔ پادشاه را دزدیده‌اند . رد پای آنها را تا اینجا گرفته‌ایم . حالا کی اینجا آمده است ؟" فوری کاروانچی دیگری که درآنجا بود بر شد و گفت : "دیشب سر و صدایی اینجا می آمد . " آن مرد هم همین اندازه می دانست .

14) Karwânsarâčēka kutī: "hīč nabūwa wa hīč kas nahâtūta
کاروانسَراچکَه کوتی هیچ نَبووَه وَ هیچ کَس نَهاتوتَه

ʔēra. ʔaw pyâwaš dirōyân dakâ." Swârakân zōr garânū hīčyân
اِرَه اَو پیاوَش درُویان دَکا . سوارَکان زُور گَرانو هیچیان

nadītawa. Kâbrây kârwânčīyân girtū zōryân lēdâ wa kutyân:
نَدیتَوَه کابرای کاروانچیان گرتو زُوریان لِهدا وَ کتیان

"bēw nabē, ʔatō dazânī." harčī hâwârī kird kas gwēy nadâya.
بو نَبه اَتُو دَزانی هَرچی هاواری کرد کَس گوی نَدایَه

۱۴– کاروانسراچی گفت : "هیچ نبوده است و هیچ کس اینجا نیامده است . این مرد هم دروغ می گوید . " سواران خیلی گشتند و هیچ ندیدند . مرد کاروانچی را گرفتند و خیلی زدند و گفتند : "باشد و نباشد ، تو می دانی . " هر چه فریاد کرد کسی گوش نداد .

15) law hâtū hâwâra ka būnawa čâwyân ba kâbrây kawtū
کُوتو کابرای بَه چاویان بونَوَه کَه هاوارَه هاتو لَو

lawyân pirsī: "ʔatō dwēnē šawē čit dīw čit nadī?" ʔawīš harčī
هَرچی اَویش نَدی چت دیو چت شَوه دونه اَتُو پرسی لَویان

ka dīt būy bō wânī gērâwa. ʔawânīš rōyštnū qafazakayân
قَفَزَکَیان رُویشتنو اَوانیش گِراوَه وانی بُو بوی دیت کَه

kirdawaw kōlabârakânū zōr šitī dīkaš ka ʔīdizētī būn daryân
دَریان بون ای دزتی کَه دیکَش شتی زُور کُولَبارَکانو کردَوَو

hēnâ. Kârwânsarâčēkaš rēy pē nišân dâ būn.
بون دا نشان پِه رِی کاروانسَراچکَش هِنا

۱۵– از این داد و فریاد که بشدند چشمشان به مرد افتاد و از او پرسیدند: "تو دیشب چه دیدی و چه ندیدی؟" او هم هر چه که دیده بود برای آنان بازگو کرد. آنها هم رفتند و قفسه را بازکردند و کوله پشته‌ها و خیلی چیز دیگر هم که مال دزدی بودند بیرون آوردند. کاروانسراچی هم راهنمایشان بود.

16) dastī dizakânū kârwânsarâčīyakaw kârwânčēkayân
کاروانچکَیان کاروانسَراچی یَکَوَ دزَکانو دَستی

bastnū dagal kâbrây hamūyân birdna kin pâšây. ʔaway bibū bō
بُو ببو اَوَی پاشای کن بردنَه هَمویان کابرای دَگَل بَستنو

pâšâyân gērâwa. Pâšâš ʔawânī la zindânē kirdū pūlēkī zōrī dâ
دا زُوری پولِکی کردو زندانِه لَه اَوانی پاشاش گِراوَه پاشایان

ba kâbrâyū ʔawīšī ʔâzâd kird.
کرد آزاد اَویشی کابرایو بَه

۱۶– دست دزدان و کاروانسراچی و کاروانچی را بستند و با مرد همه را نزد پادشاه بردند. آنچه شده بود برای پادشاه بازگو کردند. پادشاه هم آنها را به زندان انداخت و پول زیادی هم به مرد داد و آزادش کرد.

## فصل پنجم

## واژگان

### الف ــ فهرست مصادر،همراه با ستاک گذشته و حال آن ها

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی | |
|---|---|---|---|---|
| آب‌پاشی کردن | - | نگ ( پاشیدن ) | ʔâw-piržândin | آوپرژاندن |
| آب‌تنی کردن | - | نگ (آمدن ) | tē haḷ-(h)âtin | تێهەڵاتن |
| آتش زدن | - | نگ (دادن ) | ʔâwir tē bar-dân | آورتێبەردان |
| آتش‌گرفتن | - | نگ (گرفتن ) | ʔâwir-girtin | آورگرتن |
| آرام کردن | sirawēn- | sirawând- | sirawândin | سرەواندن |
| آرام گرفتن | sirawē- | sirawt- | sirawtin | سرەوتن |
| آرام گرفتن | - | نگ (بودن ) | ʔahwan-būn | أهوەن‌بون |
| آرایش دادن | ṛâzēn-awa | ṛâzând-awa | ṛâzândn-awa | رازاندنەوە |
| آرایش شدن | ṛâzēn-awa | ṛâzâ-awa | ṛâzân-awa | رازانەوە |
| آرد کردن | - | نگ (کردن ) | lē-kirdin | لێکردن |
| آزادشدن | - | نگ (بودن ) | bar-būn | بەربون |
| آزادکردن | - | نگ (کردن ) | bara lâ-kirdin | بەرەلاکردن |
| آزاد کردن | - | نگ (دادن ) | bar-dân | بەردان |
| آسیاب‌کردن | - | نگ (کردن ) | lē ʔâšī-kirdin | لێ‌آشی‌کردن |
| آشامیدن | - | نگ (خوردن )باپسوند -awa | xwârdn-awa | خواردنەوە |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی | |
|---|---|---|---|---|
| آشتی‌شدن– سازش‌کردن | – | نگ ( افتادن ) | ṛēk-kawtin | رِک‌کَوتن |
| آشتی شدن– سازش‌کردن | – | نگ (بودن) باپسوند -awa | ʔâš-būn-awa | آش‌بونَوَه |
| آشتی دادن | – | نگ (کردن) باپسوند -awa | ʔâš-kirdn-awa | آش‌کردنَوَه |
| آشفته شدن | šēw- | šēwâ- | šēwân | شِوان |
| آفریدن | xaḷqēn- | xaḷqând- | xaḷqândin | خَلقاندن |
| آگاه بودن . | – | نگ ( بودن ) | ʔâgâ-būn | آگابون |
| آماده کردن | – | نگ (کردن) | sâz-kirdin | سازکردن |
| آمدن | ē- | hât- | hâtin | هاتن |
| آوازخواندن | – | نگ (گفتن) | gōrânī-kutin | گۆرانی کتن |
| آوردن | hēn- | hēnâ- | hēnân | هِنان |
| آویزان شدن | – | نگ (بودن) باپسوند -awa | šōr-būn-awa | شۆربونَوَه |
| آویزان کردن | -âwas- | -âwasī- | haḷ-âwasīn | هَلاوَسین |
| از شیر گرفتن | – | نگ (کردن) باپسوند -awa | la šīr-kirdn-awa | لَه‌شیرکردنَوَه |
| ازکارافتادن | – | نگ (افتادن) | la kâr-kawtin | لَه‌کارکَوتن |
| ازهم جداکردن | – | نگ ( کردن ) | lēk-kirdin | لِک‌کردن |
| اجازه دادن | – | نگ (دادن) | ʔijâza-dân | اجازَه‌دان |
| احتیاج‌داشتن | – | نگ (بودن) | pē wīst-būn | پِەویست‌بون |
| افتادن | kaw- | kawt- | kawtin | کَوتن |
| امیدوار بودن | – | نگ (بودن) | ba hīwâ-būn | بَه‌هیوابون |
| امیدوار بودن | – | نگ (بودن) | tamâ pē-būn | طَماپِه بون |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| انداختن بزمین ،بزمین‌زدن | xa- | xist- | خستن xistin |
| انداختن بزمین ،بزمین‌زدن | hâwēž- | hâwīšt- | هاویشتن hâwīštin |
| انداختن ،به‌هدف‌زدن | hangēw- | hangâwt- | هَنگاوتن hangâwtin |
| اندوختن | - | نگ (کردن) | وَه‌خرکردن wa xiṛ-kirdin |
| ایستادگی کردن | - | نگ (فشار آوردن) | په‌چَقاندن pē-čaqqândin |
| ایستادن | -st- | -stâ- | راوَستان râ wa-stân |
| باختن ،شکست خوردن | bâz- | bâzī- | بازین bâzīn |
| باختن در قمار | dōrēn- | dōrând- | دۆراندن dōrândin |
| باد آمدن | - | نگ (آمدن) | باهاتن bâ-hâtin |
| باراندن | bârēn- | bârând- | باراندن bârândin |
| باریدن باران | bârē- | bârī- | بارین bârīn |
| باریدن برف | - | نگ (کردن) | کرێوه‌کردن kirēwa-kirdin |
| باز کردن | - | نگ (کردن) باپسوند -awa | کردنَوَه kirdn-awa |
| باز کردن با شدت | - | نگ (تکه تکه کردن) | هَل‌پچرین haḷ-pičrīn |
| بازگوکردن ،بازگرداندن | gēṛ-awa | gēṛâ-awa | گِرانَوَه gēṛân-awa |
| بازی کردن | - | نگ (دادن) | گَپ‌دان gap-dân |
| بازی کردن | - | نگ (کردن) | کایَه‌کردن kâya-kirdin |
| بالا انداختن | - | نگ (انداختن) | هَلاویشتن haḷ-(h)âwīštin |
| بالارفتن ازکوه ،فاسدشدن‌شیر | - | نگ (گردیدن) | هَل‌گَران haḷ-gaṛân |
| بالارفتن از پله | - | نگ (افتادن) | وَه‌سَرکَوتن wa sar-kawtin |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| بالارفتن‌ازدیواریادرخت | -ṛūsk- | -ṛūskâ- | پەهەڵروسکان pē haḷ-ṛūskân |
| بالا زدن | - | نگ (دادن) باپسوند -awa | هَلدانَوَه haḷ-dân-awa |
| بالا کشیدن | - | نگ (کشیدن) | هَلکِشان haḷ-kēšân |
| باورکردن ، ایمان‌آوردن | - | نگ (کردن) | باوَرکردن bâwar-kirdin |
| بجا آوردن | - | نگ (آوردن) | بَه‌جِه‌هِنان ba jē-hēnân |
| بخشیدن | baxš- | baxšī | بخشین baxšīn |
| بدرقه کردن ، فرستادن | - | نگ (کردن) | بَه‌رِه‌کردن ba ṛē-kirdin |
| بدست آمدن | - | نگ (افتادن) | وَه‌گیرکَوتن wa gīr-kawtin |
| بدست آوردن | - | نگ (آوردن) | وَه‌دَست‌هِنان wa dast-hēnân |
| براه افتادن | - | نگ (افتادن) | وَه‌رِه‌کَوتن wa ṛē-kawtin |
| براه انداختن | - | نگ (انداختن) | وَه‌رِه‌خستن wa ṛē-xistin |
| برداشتن ، بلندکردن | - | نگ (گرفتن) | هَلگرتن haḷ-girtin |
| برداشتن‌دوباره | - | نگ (گرفتن) باپسوند -awa | هَلگرتنَوَه haḷ-girtn-awa |
| بردن | ba- | bird- | بردن birdin |
| برگشتن ، واژگون‌شدن | - | نگ (گردیدن) | وَرگَران war-gaṛân |
| برگرداندن | - | نگ (گرداندن) | وَرگَراندن war-gaṛândin |
| بریان کردن | - | نگ (کردن) | سورکردن sūr-kirdin |
| بریدن | biṛ- | biṛī- | برین biṛīn |
| بزک کردن | - | نگ (کردن) | جوان‌کردن jwân-kirdin |
| بستن در و پنجره | - | نگ (دادن) | پِه‌وَه‌دان pē wa-dân |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| بستن بار وزخم ، منجمد شدن | bast- | bast- | bastin بَستن |
| بع بع کردن | bâḷēn- | bâḷând- | bâḷândin بالاندن |
| به‌عیادت‌رفتن ، دیدوبازدیدکردن | - | نگ (رفتن) | pē wa-čūn پێوَەچون |
| بغض کردن | - | نگ (بودن) | diḷ piṛ-būn دل‌پربون |
| بلند شدن | - | نگ (ایستادن) | ha(ḷ)-stân هَلستان |
| بلند کردن | - | نگ (آوردن) | haḷ-(h)ēnân هَل‌هێنان |
| بودن ، شدن | b- | bū- | būn بون |
| بهانه گرفتن | - | نگ (گرفتن) | palp-girtin پَلپ‌گرتن |
| بهم خوردن | - | نگ (رفتن) | tēk-čūn تێک‌چون |
| بهم زدن | - | نگ (دادن) | lēk-dân لێک‌دان |
| بیاد آمدن | - | نگ (آمدن) | wa bīr-hâtin وَەبیرهاتن |
| بیاد آوردن | - | نگ (آوردن) | wa bīr-hēnân وَەبیرهێنان |
| بیرون آمدن | - | نگ (آمدن) | dar-hâtin دَرهاتن |
| بیرون آوردن | - | نگ (آوردن) | dar-(h)ēnân دَرهێنان |
| پائین‌افتادن ، ریزش‌کردن | - | نگ (بودن) باپسوند -awa | bar-būn-awa بَربونَوَە |
| پایین انداختن | - | نگ (دادن) باپسوند -awa | bar-dân-awa بَردانَوَە |
| پارس کردن | waṛ- | waṛī- | waṛīn وَرین |
| پاروکردن ، جارو کردن | mâl- | mâlī- | mâlīn مالین |
| پاشیدن | piržēn- | piržând- | piržândin پرژاندن |
| پاک کردن | - | نگ (کردن) باپسوند -awa | xâwēn-kirdn-awa خاوێن‌کردنَوَە |

گویش کردی مهاباد

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدرکردی |
|---|---|---|---|
| پالودن | pâlēw- | pâlâwt- | pâlâwtin پالاوتن |
| پراندن ،ردکردن‌ازآب‌وپل | paṛēn-awa | paṛând-awa | paṛândn-awa پَراندنَوَه |
| پرپرشدن‌گل ،خرد شدن | - | نگ (پارس‌کردن) | haḷ-waṛīn هَل‌وَرین |
| پرپر کردن گل | -waṛēn- | -waṛând- | haḷ-waṛândin هَل‌وَراندن |
| پرتاب‌کردن ،پایین‌انداختن | - | نگ (دادن) | firē-dân فرِه‌دان |
| پرتاب کردن سنگ | - | نگ (دادن) | pē dâ-dân پِه‌دادان |
| پرچ کردن | - | نگ (دادن) باپسوند -awa | parč-dân-awa پَرچ‌دانَوَه |
| پرسیدن | pirs- | pirsī- | pirsīn پرسین |
| پرکردن ،تپاندن | - | نگ (گرفتن) | dâ-girtin داگرتن |
| پروازدادن | -firēn- | -firând- | haḷ-firândin هَل‌فراندن |
| پرواز کردن | -fir- | -fiṛī- | haḷ-firīn هَل‌فرین |
| پرهیز کردن | - | نگ (کردن) | pârēz-kirdin پارِزکردن |
| پریدن | paṛ- | paṛī | paṛīn پَرین |
| پریدن از جا | - | نگ (پریدن) | râ-paṛīn راپَرین |
| پریشان بودن | - | نگ (بودن) | paṛēšân-būn پَرشان‌بون |
| پختن | lēnē- | lēnâ- | lēnân لِنان |
| پختن ، جوشانیدن | kuḷēn- | kuḷând- | kuḷândin کلاندن |
| پخته شدن ، جوشیدن | kuḷē- | kuḷī- | kuḷīn کلین |
| پخته شدن ، جوشیدن | kuḷē- | kuḷâ- | kuḷân کلان |
| پس گرفتن | - | نگ (ستدن) باپسوند -awa | ʔastândn-awa أستاندنَوَه |

| مصدر کردی | | ستاک گذشته | ستاک حال | معادل فارسی |
|---|---|---|---|---|
| دەبەرکردن | da bar-kirdin | نگ (کردن) | - | پوشیدن ، پوشاندن |
| دیتنەوە | dītn-awa | نگ (دیدن) | - | پیدا کردن ، کشف‌کردن |
| پچان | pēčân | pēčâ- | pēč - | پیچیدن |
| جولانەکردن | jūlâna-kirdin | نگ (کردن) | - | تاب بازی کردن |
| بادان | bâ-dân | نگ (دادن) | - | تاب دادن |
| نۆبەتەهاتن | nōbatē-hâtin | نگ (آمدن) | - | تب کردن |
| گراکردن | garâ-kirdin | نگ (کردن) | - | تخم ریزی کردن |
| تاشین | tâšīn | tâšī- | tâš- | تراشیدن |
| ترسان | tirsân | tirsâ- | tirs- | ترسیدن |
| ترساندن | tirsândin | tirsând- | tirsēn- | ترساندن |
| هەلکەوتن | hal-kawtin | نگ (افتادن) | - | ترقی کردن ، مستثنی‌شدن |
| قلشین | qalšīn | qalšī- | qalš- | ترک برداشتن |
| بەجێهشتن | ba jē-hištin | نگ (گذاشتن) | - | ترک کردن |
| تۆقاندن | tōqândin | tōqând- | tōqēn- | ترکاندن |
| تەقاندن | taqândin | taqând- | taqēn- | ترکاندن |
| تۆقین | tōqīn | tōqī- | tōq- | ترکیدن |
| تەقین | taqīn | taqī- | taq- | ترکیدن |
| تێکشین | tē-kušīn | نگ (فشار دادن) | - | ترید کردن |
| عەجایب‌مان | ?ajâyib-mân | نگ (ماندن) | - | تعجب کردن |
| لاساکردنەوە | lâsâ-kirdn-awa | نگ (کردن) با پسوند awa- | - | تقلید کردن |
| جولان | jūlân | jūlâ- | jūlē- | تکان خوردن ، وول‌خوردن |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
| --- | --- | --- | --- |
| تکان خوردن ،وول‌خوردن | - | نگ (تکان‌خوردن) باپسوند -awa | جولانَوَه jūlân-awa |
| تکان‌خوردن ،وول‌خوردن | bizū- | bizūt- | بزوتن bizūtin |
| تکان دادن | jūlēn- | jūlând- | جولاندن jūlândin |
| تکان دادن | - | نگ (تکان‌دادن) باپسوند -awa | جولاندنَوَه jūlândn-awa |
| تکان دادن | bizūēn- | bizūând- | بزواندن bizūândin |
| تکه‌تکه‌کردن ،پاره‌کردن | pičr- | pičrī- | پچرین pičrīn |
| تکیه دادن ، لمیدن | - | نگ (دادن) | پال‌دانَوَه pâl-dân-awa |
| تلف شدن ، هدررفتن | - | نگ (رفتن) | هَدَرچون hadar-čūn |
| تماشاکردن | - | نگ (کردن) | سَیرکردن sayr-kirdin |
| تماشاکردن | - | نگ (کردن) | تَماشاکردن tamâšâ-kirdin |
| تماشاکردن | - | نگ (کردن) | چاولِه‌کردن čâw lē-kirdin |
| تمام شدن | birē- | birâ- | بران birân |
| تمام شدن | - | نگ (رفتن) | بَه‌سَرچون ba sar-čūn |
| تمام کردن | - | نگ (کردن) | تَواوکردن tawâw-kirdin |
| توانستن | twân- | twânī- | توانین twânīn |
| توهین کردن | - | نگ (کردن) | تَوهِین‌پِه‌کردن tawhēn pē-kirdin |
| تیر انداختن | - | نگ (نهادن) | پِه‌وَه‌نان pē wa-nân |
| جاروکردن | - | نگ (دادن) | گَسک‌لِه‌دان gask lē-dân |
| جاکردن مرغ | - | نگ (کردن) | داکردن dâ-kirdin |
| جبران‌کردن ،انتقام‌گرفتن | - | نگ (کردن) باپسوند -awa | تُولَه‌کردنَوَه tōla-kirdn-awa |

| مصدر کردی | ستاک گذشته | ستاک حال | معادل فارسی |
|---|---|---|---|
| وران wērân | wērâ- | wēr- | جرات کردن |
| لەکۆلینەوە lē-kōlīn-awa | نگ (کندن) | - | جستجوکردن ، تحقیق‌کردن |
| سونەوە sūn-awa | sū-awa | sū-awa | جلادادن ، سودن |
| وەپێش‌خستن wa pēš-xistin | نگ (انداختن) | - | جلو انداختن |
| خڕکردنەوە xiṛ-kirdn-awa | نگ (کردن) | - | جمع کردن |
| جواب‌دانەوە jwâb-dân-awa | نگ (دادن) | - | جواب دادن |
| جۆشین jōšīn | jōšī | jōš- | جوش زدن ، حرص‌خوردن |
| جون jūn | jū- | jū- | جویدن |
| قیژاندن qīžândin | qīžând- | qīžēn- | جیغ‌کشیدن ، فریادکشیدن |
| چەنەلێدان čana lē-dân | نگ (دادن) | - | چانه زدن |
| تەآخنین tē-ʔâxnīn | -ʔâxnī- | -ʔâxn- | چپاندن ، تپاندن |
| لەوەراندن la-warândin | -warând- | -warēn- | چراندن |
| لەوەران la-warân | -warâ- | -war- | چریدن |
| پێوەنوساندن pē wa-nūsândin | -nūsând- | -nūsēn- | چسباندن |
| پێوەنوسان pē wa-nūsân | -nūsâ | -nūs- | چسبیدن |
| لێبواردن lē-bwârdin | -bwârd- | -bwēr- | چشم‌پوشی‌کردن ، گذشت‌کردن |
| چاوداگرتن čâw dâ-girtin | نگ (گرفتن) | - | چشمک‌زدن |
| خۆنوسکەبردنەوە xawnūska-birdn-awa | نگ (بردن) | - | چرت زدن |
| تکاندن tikândin | tikând- | tikēn- | چکاندن |
| تکان tikân | tikâ- | tikē- | چکیدن |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
| --- | --- | --- | --- |
| چیدن ، بافتن | čīn- | čīnī- | چینین čīnīn |
| حرف‌زدن ، صحبت‌کردن | - | نگ (کردن) | قسەکردن qisa-kirdin |
| خارج شدن | - | نگ (افتادن) | وەدَرکَوتن wa dar-kawtin |
| خاک کردن | - | نگ (انداختن) | لَەخاک‌خستن la xâk-xistin |
| خروشیدن | xirōš- | xirōšâ- | خرُوشان xirōšân |
| خریدن | kir- | kirī- | کرین kirīn |
| خجالت کشیدن | - | نگ (کشیدن) | خَجالَت‌کِشان xajâlat-kēšân |
| خفه شدن | xink- | xinkâ- | خنکان xinkân |
| خندیدن | -kan- | -kanī- | پِەکَنین pē-kanīn |
| خواباندن | nwēn- | nwând- | نواندن nwândin |
| خواب دیدن | - | نگ (دیدن) | خَون‌دیتن xawn-dītin |
| خوابیدن | nū- | nūst- | نوستن nūstin |
| خوابیدن | xaw- | xawt- | خَوتن xawtin |
| خواستن | wē- | wīst- | ویستن wīstin |
| خواستن با زور | - | نگ (ایستادن) | هَل‌وَستان haḷ wa-stân |
| خواندن | xwēn- | xwēnd- | خوِندن xwēndin |
| خوردن | xō- | xwârd- | خواردن xwârdin |
| خودداری کردن | - | نگ (گرفتن) | خُوراگرتن xō râ-girtin |
| دادن | da- | dâ- | دان dân |
| داشتن | - | نگ (بودن) | هَبون ha-būn |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی | |
|---|---|---|---|---|
| دانستن | zân- | zânī- | زانین | zânīn |
| دچار سختی شدن | -mēn- | -mâ- | لِه‌قَومان | lē qaw-mân |
| دچار سختی کردن | -mēn- | -mând- | لِه‌قَوماندن | lē qaw-mândin |
| دراز کشیدن | - | نگ (کشیدن) | راکِشان | râ-kēšân |
| دراندن ،پاره‌کردن | diṛēn- | diṛând- | دراندن | diṛândin |
| درد کردن ،دردآوردن | ʔēšē- | ʔēšâ- | اِشان | ʔēšân |
| در رفتن | - | نگ (پریدن) | دَرپَرین | dar-parīn |
| درست کردن | - | نگ (کردن) | درستکردن | durust-kirdin |
| دست برداشتن | - | نگ (بودن) باپسوند -awa | لَه‌کوڵبونَوَه | lakōḷ-būn-awa |
| دست زدن | - | نگ (دادن) | دَستلِه‌دان | dast lē-dân |
| درو کردن | - | نگ (کردن) | درونَه‌کردن | dirwēna-kirdin |
| دروغ گفتن | - | نگ (کردن) | درۆکردن | dirō-kirdin |
| درهم شدن ، مخلوط شدن | - | نگ (بودن) | تِکهَڵبون | tēk haḷ-būn |
| در هم فرو رفتن | - | نگ (فرو رفتن) | تِکچرژان | tēk-čiržân |
| درهم فرو کردن | - | نگ (فرو کردن) | تِکچرژاندن | tēk-čiržândin |
| دریده‌شدن ،پاره‌شدن | diṛē- | diṛâ- | دران | diṛân |
| دزدیدن | diz- | dizī- | دزین | dizīn |
| دعاکردن ،التماس‌کردن | pâr-awa | pârâ-awa | پارانَوَه | pârân-awa |
| دوختن | diṛ- | diṛū- | درون | diṛūn |
| دور شدن | - | نگ (رفتن) | لاچون | lâ-čūn |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| دوست داشتن | - | نگ (خواستن) | خوُشەویستن xōša-wīstin |
| دوشیدن | dōš- | dōšī- | دوُشین dōšīn |
| دویدن ،فرارکردن ،طلوع‌کردن | - | نگ (آمدن) | هَلاتن haḷ-(h)âtin |
| دیدن | bīn- | dīt- | دیتن dītin |
| ذبح کردن | - | نگ (کُشتن) باپسوند -awa | کشتنوَە kuštn-awa |
| ذخیره کردن ،روشن‌کردن‌تنور ،بستن | - | نگ (انداختن) | داخستن dâ-xistin |
| ذوب شدن | twē-awa | twâ-awa | توانوَە twân-awa |
| راضی بودن ،حظ کردن | - | نگ (بودن) | پەخوُش‌بون pē xōš-būn |
| راضی کردن | - | نگ (کردن) | راضی‌کردن ṛâzī-kirdin |
| راه دادن | - | نگ ( دادن) | لادان lâ-dân |
| رد شدن ، گذشتن | - | نگ (بردن) | رابردن râ-birdin |
| رد شدن‌از روی آب و پل | - | نگ (پریدن) | پَرینوَە parīn-awa |
| رساندن | gayēn- | gayând- | گَیاندن gayândin |
| رسیدگی کردن | - | نگ (رسیدن) | راگَیشتن râ-gayštin |
| رسیدن | ga- | gayšt- | گَیشتن gayštin |
| رفتن | č- | čū- | چون čūn |
| رفتن | ṛō- | ṛōyšt- | روُیشتن ṛōyštin |
| رفتن | ṛō- | ṛōyī- | روُیین ṛǒyīn |
| روبرو شدن | -ângū- | -ângūt- | تِک‌هَلانگوتن tēk haḷ-ângūtin |
| روبرو کردن | -ângūēn- | -ângūând- | تِک‌هَلانگواندن tēk haḷ-ângūândin |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| روبوسی کردن | – | نگ (کردن) | ṛū mâč-kirdin روماچ‌کردن |
| روزه خوردن | – | نگ (خوردن) | ṛōžū-xwârdin رۆژوخواردن |
| روشن شدن | – | نگ (بودن) | haḷ-būn هَلبون |
| روشن کردن | – | نگ (کردن) | haḷ-kirdin هَلکردن |
| روی چیزی نهادن | – | نگ (نهادن) | ṛō-nân رۆنان |
| روی چیزی نهادن | – | نگ (نهادن) | dâ-nân دانان |
| روی چیزی نهادن | – | نگ (نهادن) | ṛō dâ-nân رۆدانان |
| روی هم چیدن | – | نگ (چیدن) | haḷ-čīnīn هَلچینین |
| ریختن | ṛēž- | ṛišt- | ṛištin رشتن |
| ریختن | ṛēžēn- | ṛēžând- | ṛēžândin رِژاندن |
| ریخته شدن | ṛēžē- | ṛēžâ- | ṛēžân رِژان |
| زائیدن | zē- | zâ- | zân زان |
| زایاندن | zēn- | zând- | zândin زاندن |
| زخم شدن | – | نگ (بودن) | birīndâr-būn بریندار‌بون |
| زخم شدن دوباره ، تازه‌شدن‌زخم | kūḷ-awa | kūḷâ-awa | kūḷân-awa کولانَوَه |
| زدن ، نصب کردن | – | نگ (دادن) | lē-dân لِه‌دان |
| زندگی کردن | žī- | žyâ- | žyân ژیان |
| زنده بودن | – | نگ (بودن) | zindū-būn زندوبون |
| زیاد شدن | – | نگ (بودن) | zōr-būn زۆربون |
| سپردن ، سفارش‌کردن | ʔaspēr- | ʔaspârd- | ʔaspârdin أسپاردن |

| مصدر کردی | ستاک گذشته | ستاک حال | معادل فارسی |
|---|---|---|---|
| اَستاندن ʔastândin | ʔastând- | ʔastēn- | ستدن ، ستاندن |
| سَردان sar-dân | نگ (دادن) | - | سر زدن |
| سَرمابون sarmâ-būn | نگ (بودن) | - | سرماخوردن |
| مندال‌لەبەرچون mindâḷ labar-čūn | نگ (رفتن) | - | سقط جنین کردن |
| لەکوتن lē-kawtin | نگ (افتادن) | - | سقوط کردن ،ازکارافتادن |
| سواربون swâr-būn | نگ (بودن) | - | سوار شدن |
| سوتان sūtân | sūtâ- | sūtē- | سوختن |
| سوتاندن sūtândin | sūtând- | sūtēn- | سوزاندن |
| دَس‌پەکردن das pē-kirdin | نگ (کردن) | - | شروع کردن |
| ششتن šuštin | šušt- | šō- | شستن بدن و ظرف |
| شیوکردن šīw-kirdin | نگ (کردن) | | شستن لباس |
| شعرکتن šeʔr-kutin | نگ (گفتن) | - | شعر گفتن |
| قلشاندن qalšândin | qalšând- | qalšēn- | شکاف دادن |
| شکاندن šikândin | šikând- | šikēn- | شکاندن |
| شکان šikân | šikâ- | šik- | شکستن ، شکسته شدن |
| پشکوتن piškūtin | piškūt- | piškūē- | شکفتن |
| پشکواندن piškūândin | piškūând- | piškūēn- | شکفته‌کردن |
| زگ‌چون zig-čūn | نگ (رفتن) | - | شکم رفتن ، اسهال داشتن |
| بژاردن bižârdin | bižârd- | bižēr- | شمردن |
| اژماردن ʔažmârdin | ʔažmârd- | ʔažmēr- | شمردن |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی | |
|---|---|---|---|---|
| شناختن | nâs- | nâsī- | nâsīn | ناسین |
| شناساندن ، معرفی کردن | nâsēn- | nâsând- | nâsândin | ناساندن |
| شنا کردن | - | نگ (کردن) | mala-kirdin | مَلَه‌کردن |
| شنیدن | bīs- | bīst- | bīstin | بیستن |
| شنیدن | - | نگ (بودن) | gwē lē-būn | گوێ‌لێ‌بون |
| شیهه کشیدن | ḥīlēn- | ḥīlând- | ḥīlândin | حیلاندن |
| صدا کردن | - | نگ (کردن) | bâng-kirdin | بانگ‌کردن |
| صدای گاومیش کردن | naqqēn- | naqqând- | naqqândin | نقاندن |
| طی کردن ، اندازه گرفتن | pēw- | pēwâ- | pēwân | پێوان |
| عَر عَر کردن | zaṛṛēn- | zaṛṛând- | zaṛṛândin | زڕاندن |
| عشق‌بازی‌کردن ، دوست‌داشتن ، عاشق‌شدن | - | نگ (کردن) | haz-lē-kirdin | هَزلێ‌کردن |
| عقب افتادن | - | نگ (افتادن) | wa dwâ-kawtin | وەدواکَوتن |
| عقد کردن | - | نگ (کردن) | mâra-kirdin | مارەکردن |
| عکس انداختن | - | نگ (انداختن) | ?aks-hâwīštin | عَکس‌هاویشتن |
| عوض شدن | gōṛē- | gōṛâ- | gōṛân | گۆڕان |
| عوض کردن | gōṛ- | gōṛī- | gōṛīn | گۆڕین |
| غارت کردن | - | نگ (کردن) | tâlân-kirdin | تالان‌کردن |
| غُرغُر کردن | bōḷēn- | bōḷând- | bōḷândin | بۆڵاندن |
| غروب کردن | - | نگ (بودن) | ?âwâ-būn | آوابون |
| غضب‌کردن ، عصبانی‌شدن | - | نگ (بودن) | qals-būn | قلس‌بون |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| غضب‌کردن ، عصبانی شدن | - | نگ (ایستادن) | qīn haḷ-stân قین‌هەڵستان |
| غضب‌کردن ، عصبانی شدن | - | نگ (ایستادن) | req haḷ-stân رق‌هەڵستان |
| فایده داشتن | - | نگ (بودن) | fâyda-būn فایدەبون |
| فراموش کردن | - | نگ (رفتن) | lē bīr-čūn لەبیرچون |
| فرستادن | nēr- | nârd- | nârdin ناردن |
| فرق داشتن | - | نگ (بودن) | jwē-būn جوەبون |
| فرمودن | farmū- | farmū- | farmūn فەرمون |
| فروآمدن | - | نگ (آمدن) | dâ-hâtin داهاتن |
| فرو آوردن | - | نگ (خواباندن) | dâ-nwândin دانواندن |
| فروختن | firōš- | firōšt- | firōštin فرۆشتن |
| فرو رفتن | čirzē- | čirzâ- | čirzân چرژان |
| فرو رفتن | - | نگ (رفتن) | tē râ-čūn تەراچون |
| فرو کردن | čirzēn- | čirzând- | čirzândin چرژاندن |
| فروکردن | - | نگ (کردن) | tē râ-kirdin تەراکردن |
| فرو کردن | - | نگ (فشار آوردن) | tē-čaqqândin تەچەقاندن |
| فرو کردن | - | نگ (نهادن) | tē-nân تەنان |
| فشار آوردن ، فرو کردن | čaqqēn- | čaqqând- | čaqqândin چەقاندن |
| فشار دادن ، کشیدن | kuš- | kušī- | kušīn کشین |
| فهماندن | - | نگ (رساندن) | tē-gayândin تەگەیاندن |
| فهمیدن ، درک‌کردن | fâm- | fâmī- | fâmīn فامین |

| مصدر کردی | ستاک گذشته | ستاک حال | معادل فارسی |
| --- | --- | --- | --- |
| تێگەیشتن tē-gayštin | نگ (رسیدن) | – | فهمیدن ، درک کردن |
| تاون‌کردن tâwn-kirdin | نگ (کردن) | – | قالی بافتن |
| دەبەرمردن da bar-mirdin | نگ (مردن) | – | قربان رفتن |
| قمارکردن qumâr-kirdin | نگ (کردن) | – | قمار کردن |
| تۆران tōrân | tōrâ- | tōrē- | قهر کردن |
| زیزبون zīz-būn | نگ (بودن) | – | قهر کردن |
| کارکردن kâr-kirdin | نگ (کردن) | – | کار کردن |
| چاندن čândin | čând- | čēn- | کاشتن |
| کردن kirdin | kird- | ka- | کردن |
| کشتن kuštin | kušt- | kūž- | کشتن |
| زۆرەوانی‌گرتن zōrawânī-girtin | نگ (گرفتن) | – | کشتی‌گرفتن |
| کێشان kēšân | kēšâ- | kēš- | کشیدن ، رسم کردن |
| کێشک‌کێشان kēšk-kēšân | نگ (کشیدن) | – | کشیک دادن |
| یارمەتی‌دان yârmatī-dân | نگ (دادن) | – | کمک کردن |
| وەلانان wa lâ-nân | نگ (نهادن) | – | کنار زدن |
| صبرکردنەوە sabr-kirdn-awa | نگ (کردن) باپسوند -awa | – | کند کردن ، آهسته کردن |
| کۆلین kōlīn | kōlī- | kōl- | کندن |
| هەڵکەندن haḷ-kandin | -kand- | -kan- | کندن |
| هەڵقەندن haḷ-qandin | -qand- | -qan- | کندن |
| کوتان kutân | kutâ- | kut- | کوبیدن |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| کوبیدن گندم | - | نگ (کردن) | گرەکردن gēra-kirdin |
| کوک کردن | - | نگ (کردن) | قرمیش‌کردن qurmīš-kirdin |
| گاز زدن | gaz- | gast- | گستن gastin |
| گذاشتن، اجازه‌دادن | hēl- | hēlī- | هلین hēlīn |
| گذاشتن، اجازه‌دادن | hēl- | hišt- | هشتن hištin |
| گرداندن | gaṛēn- | gaṛând- | گراندن gaṛândin |
| گردیدن، گردش کردن | gaṛē- | gaṛâ- | گران gaṛân |
| گردگیری کردن | - | نگ (گرفتن) | تۆزگرتن tōz-girtin |
| گرسنه بودن | - | نگ (بودن) | برسی‌بون birsī-būn |
| گرفتن | gīr- | girt- | گرتن girtin |
| گرفتن | - | نگ (گرفتن) | وەرگرتن war-girtin |
| گریه کردن | girī- | giryâ- | گریان giryân |
| گسیختن، پاره کردن | pisēn- | pisând- | پساندن pisândin |
| گسیخته‌شدن، پاره‌شدن | pisē- | pisâ- | پسان pisân |
| گفتن | ḷē- | gut- | گتن gutin |
| گفتن | ḷē- | kut- | کتن kutin |
| گفتن | ḷē- | wut- | وتن wutin |
| گمان کردن | - | نگ (بودن) | پەوابون pē wâ-būn |
| گم شدن | - | نگ (بودن) | ون‌بون wen-būn |
| گم کردن | - | نگ (کردن) | ون‌کردن wen-kirdin |

| مصدر کردی | ستاک گذشته | ستاک حال | معادل فارسی |
|---|---|---|---|
| گوەدان gwē-dân | نگ (دادن) | - | گوش دادن |
| گژبون gēž-būn | نگ (بودن) | - | گیج شدن |
| گیرسان gīrsân | gīrsâ- | gīrsē- | گیر کردن |
| لذّت لەبردن lazzat lē-birdin | نگ (بردن) | - | لذت بردن |
| لرزاندن larzândin | larzând- | larzēn- | لرزاندن |
| لرزین larzīn | larzī- | larz- | لرزیدن |
| پانبونوَه pân-būn-awa | نگ (بودن) باپسوند -awa | - | لەشدن ، پهن شدن |
| پانکردنوَه pân-kirdn-awa | نگ (کردن) باپسوند -awa | - | له کردن ، پهن کردن |
| هَلخلیسکان haḷ-xelīskân | -xelīskâ- | -xelīsk- | لیز خوردن |
| مان mân | mâ- | mēn- | ماندن |
| لاتاوهاویشتن lâtâw-hâwīštin | نگ (انداختن) | - | متلک گفتن |
| پەهَلکتن pē haḷ-kutin | نگ (گفتن) | - | مدح گفتن |
| دامزران dâ-mazrân | dâ-mazrâ- | dâ-mazrē- | مرتب شدن ، استخدام شدن |
| دامزراندن dâ-mazrândin | dâ-mazrând- | dâ-mazrēn- | مرتب کردن ، استخدام کردن |
| رکخستن rēk-xistin | نگ (انداختن) | - | مرتب کردن ، استخدام کردن |
| پچانوَه pēčân-awa | نگ (پیچیدن) باپسوند -awa | - | مچاله کردن ، پیچاندن |
| دورەدان dawra-dân | نگ (دادن) | - | محاصره کردن |
| محتاجبون muḥtâj-būn | نگ (بودن) | - | محتاج بودن |
| تکهَلکردن tēk haḷ-kirdin | نگ (کردن) | - | مخلوط کردن |
| مردن mirdin | mird- | mir- | مردن |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
| --- | --- | --- | --- |
| مطالعه کردن | - | نگ (خواندن) باپسوند -awa | xwēndn-awa خوندنَوَه |
| مصالحه کردن ،درست‌کردن | - | نگ (کردن) باپسوند -awa | čâ-kirdn-awa چاکردنَوَه |
| معطل شدن ،گیر بودن | - | نگ (بودن) | gīr-būn گیربون |
| معطل کردن | - | نگ (کردن) | gīr-kirdin گیرکردن |
| معطل کردن | - | نگ (کردن) | maḥtal-kirdin مَحتل‌کردن |
| مغلوب کردن | - | نگ (جرات کردن) | pē-wērân پەوِران |
| مقایسه کردن ،ارزشیابی‌کردن | -sangēn- | -sangând- | haḷ-sangândin هَل‌سَنگاندن |
| مکیدن | miž- | mižt- | mižtin مژتن |
| ممکن بودن | - | نگ (بودن) | mumken-būn ممکن‌بون |
| منتظر بودن | - | نگ (بودن) | čâwa ṛē-būn چاوَره‌بون |
| منتظر گذاشتن | - | نگ (کردن) | čâwa ṛē-kirdin چاوَره‌کردن |
| منت کشیدن | - | نگ (کشیدن) | minat-kēšân منَت‌کِشان |
| مهار کردن | - | نگ (بستن) باپسوند -awa | bastn-awa بَستنَوَه |
| مهر زدن | - | نگ (دادن) | mōr lē-dân مُورلِه‌دان |
| مهمانی دادن | - | نگ (دادن) | mīwânī-dân میوانی‌دان |
| میل شدید داشتن | - | نگ (رفتن) | swē-čūn سوِه‌چون |
| ناز کردن | nâz- | nâzī- | nâzīn نازین |
| ناسزا گفتن | - | نگ (دادن) | jinēw-dân جنِودان |
| نالیدن | nâl- | nâlī- | nâlīn نالین |
| نسیه دادن ،قرض‌دادن | - | نگ (دادن) | qarz-dân قَرض‌دان |

| مصدر کردی | ستاک گذشته | ستاک حال | معادل فارسی |
|---|---|---|---|
| سِرَه‌تِه‌گرتن sēra tē-girtin | نگ (گرفتن) | - | نشانه گرفتن |
| نیشاندن nīšândin | nīšând- | nīšēn- | نشاندن |
| دانیشاندن dâ-nīšândin | نگ (نشاندن) | - | نشاندن روی زمین |
| نیشتن nīštin | nīšt- | nīš- | نشستن |
| دانیشتن dâ-nīštin | نگ (نشستن) | - | نشستن روی‌زمین |
| هَل‌نیشتن haḷ-nīštin | نگ (نشستن) | - | نشستن پرنده |
| نَڕاندن naṛṛândin | naṛṛând- | naṛṛēn- | نعره زدن |
| گوێستنَوَه gwēstn-awa | gwēst-awa | gwēz-awa | نقل‌مکان‌دادن ،اسباب‌کشی‌کردن |
| روانین ṛwânīn | ṛwânī- | ṛwân- | نگاه کردن |
| آمانَت‌بون ʔâmânat-būn | نگ (بودن) | - | نگاهدار بودن |
| راگرتن râ-girtin | نگ (گرفتن) | - | نگاهداری کردن |
| نگَران‌بون nigarân-būn | نگ (بودن) | - | نگران شدن |
| نوسین nūsīn | nūsī- | nūs- | نوشتن |
| نوسینَوَه nūsīn-awa | نگ (نوشتن) باپسوند -awa | - | نوشتن مشق |
| چینه‌کردن čīna-kirdin | نگ (کردن) | - | نوک زدن |
| نان nân | nâ- | nē- | نهادن |
| وَستان wa-stân | نگ (ایستادن) | - | وا ایستادن ،بازماندن |
| بژارکردن bižâr-kirdin | نگ (کردن) | - | وجین کردن |
| هَل‌مسان haḷ-misân | -misâ- | -misē- | ورم کردن |
| اَستوربون ʔastūr-būn | نگ (بودن) | - | ورم کردن |

| معادل فارسی | ستاک حال | ستاک گذشته | مصدر کردی |
|---|---|---|---|
| وصله کردن | – | نگ (کردن) | pīna-kirdin پینەکردن |
| وصیت کردن | – | نگ (کردن) | wasēt-kirdin وەصێت کردن |
| وضو گرفتن | – | نگ (گرفتن) | das nwēž-girtin دەس‌نوێژگرتن |
| وعده دادن | – | نگ (دادن) | qawl-dân قەول‌دان |
| ول کردن ،به‌حال‌خودگذاشتن | – | نگ (گردیدن) | lē-gaṛân لێگەڕان |
| هار شدن | – | نگ (بودن) | hâr-būn هاربون |
| هجوم آوردن | – | نگ (آوردن) | hirš-hēnân هرش‌هێنان |
| هل دادن | – | نگ (نهادن) | pâḷ pēwa-nân پاڵ‌پەوەنان |
| همراه بودن ،همراه‌داشتن | – | نگ (بودن) | pē-būn پەبون |
| همراهی کردن | – | نگ (انداختن) | lagaḷ-xistin لەگەڵ‌خستن |
| یاد دادن | – | نگ (کردن) | fēr-kirdin فێرکردن |
| یاد گرفتن | – | نگ (بودن) | fēr-būn فێربون |
| یار گرفتن | – | نگ (گرفتن) | dōst-girtin دۆست‌گرتن |
| یاغی شدن | – | نگ (بودن) | yâɣī-būn یاغی‌بون |
| یخ‌بستن ، سفت‌شدن | – | نگ (بودن) | raq-būn رەق‌بون |
| یدک کشیدن | – | نگ (کشیدن) | la dwâ-kēšân لەدواکێشان |

## ب ــ فهرست واژه ها

### آ

| | | |
|---|---|---|
| آب | ʔâw | آو |
| آباد | ʔâwadân | آوَدان |
| آبادی | ʔâwadânī | آوَدانی |
| آبادی | ʔâwâʔī | آوائی |
| آب اناز | ʔâwī-hanârē | آوی هَنارِه |
| آب بینی | čilim | چلم |
| آب پاش | ʔâwpâš | آو پاش |
| آبخوری | šarba | شَربَه |
| آبدارخانه | ʔâwdârī | آوداری |
| آب دوغ | dō | دُو |
| آب دیده | ʔâwa-sū | آوَسو |
| آبرو | ʔâbrū | آبرو |
| آبرو دار | baʔâbrū | بَه آبرو |
| آبستن | ʔâwēs | آوِس |
| آبشار | ʔâw-haldēr | آوهَلدِر |
| آبشار | tâfga | تافگَه |
| آبکش | ʔâwkēš | آوکِش |
| آبکش، صافی | sūzma | سوزمه |
| آب گرم | ʔâwī-garm | آوی‌گَرم |
| آبگوشت | šurbâw | شرباو |
| آب نبات | ʔâb-nabât | آب نَبات |
| آب و هوا | ʔâwū-hawâ | آو و هَوا |
| آبی | šīn | شین |
| آتش | ʔâwir | آور |
| آتش | ʔâgir | آگر |
| آتشدان | ʔâgirdân | آگردان |
| آتش گردان | tâwlama | تاولَمَه |
| آتشین | ʔâgirīn | آگرین |
| آجر | xištī-sūr | خشتی سور |

| | | |
|---|---|---|
| آجیل | ʔâjīl | آجیل |
| آخ | ʔâx | آخ |
| آخ | ʔōx | اُخ |
| آخر | ʔâxir | آخر |
| آخرت | ʔaw-dinyâ | اُودنیا |
| آخرت | ʔâxirī-zamân | آخری زَمان |
| آخور | ʔâxōr | آخوُر |
| آخوند | malâ | مَلا |
| آدم توخالی | h̥ōr̥ | حُرٌ |
| آدم سبک ، جلف | bilḥ | بلح |
| آدم سبک ، جلف | paz | پَز |
| آرام ، ساکن | suknâ | سکنا |
| آرامش | qiniyât | قنیات |
| آرد | ʔârd | آرد |
| آردی | ʔârdâwī | آرداوی |
| آری | ʔarē | اَره |
| آرزو | ʔâwât | آوات |
| آرزو | hawiyâ | هَویا |
| آرزو | ʔârazū | آرَزو |
| آرنج | ʔânīsk | آنیسک |
| آروغ | qirp | قرپ |
| آزاد | ʔâzâd | آزاد |
| آزاد | sarbast | سَربَست |
| آسان | hâsân | هاسان |
| آسایش ، استراحت کردن | hasânawa | هَسانَوَه |
| آستر | bar | بَر |
| آسمان | ʔâsmân | آسمان |
| آسمان بدون ابر | sâmâḷ | سامال |
| آسمان بدون ابر | sâw | ساو |
| آسوده | ʔâsūda | آسودَه |
| آسوده | hasâ | هَسا |

| | | |
|---|---|---|
| آسیاب | ʔâš | آش |
| آسیابان | ʔâšawân | آشَوان |
| آش | ʔâš | آش |
| آشفته | šēwâw | شِواو |
| آشفته ، کلاف‌سردرگم | ʔâlōz | آلۆز |
| آش ماسپت | duklīv | دکلیو |
| آشتی | ʔâštī | آشتی |
| آشنا | ʔâšnâ | آشنا |
| آشوب | qawmâw | قَوماو |
| آغل | hōl | هۆل |
| آغل | ʔâɣal | آغَل |
| آغوز ، سرشیر | firō | فرۆ |
| آغوش، بغل | bâwaš | باوَش |
| آفت | ʔâfat | آفَت |
| آفتاب ، لحظه | tâw | تاو |
| آفتاب ، لحظه | hatâw | هَتاو |
| آفتابه | ʔâftâwa | آفتاوَه |
| آفریننده | xaḻqanda | خَلقَندَه |
| آقا | ʔâqâ | آقا |
| آقاوار | ʔâqâyâna | آقایانَه |
| آگاه، مراقب | ʔâgâ | آگا |
| آگاه، مراقب | ʔâgâdâr | آگادار |
| آگاهی | ʔâgâdârī | آگاداری |
| آلاچیق | sâbât | سابات |
| آلبالو | ʔâlū-bâlū | آلوبالو |
| آلوچه | halūča | هَلوچَه |
| آلوزرد | qaysī | قَیسی |
| آماده | sâz | ساز |
| آماده | ḥâzir | حاضر |
| آمد و رفت | ʔâmū-šō | آمو شۆ |
| آمرزیده | xwâlē-xōš-bū | خوالِه خۆش بو |

| | | |
|---|---|---|
| آمرزیده | ʔafū-kirâw | عَفو کراو |
| آمیخته ، مخلوط | tēkaḷ | تِه کَل |
| آنا ، فوری | das-bajē | دَس بَجه |
| آنجا | ʔawē | اَوه |
| آنطرف | ʔaw-lâydâ | اَولای دا |
| آنطرف | ʔaw-lâ | اَولا |
| آنگاه | ʔaw-jâr | اَوجار |
| آنوقت | ʔaw-waxt | اَو وَخت |
| آنوقت | ʔaw-dam | اَو دَم |
| آواز | gōrânī | گۆرانی |
| آویزان | ʔâwēzân | آوِزان |
| آویزان | šōr | شۆر |
| آویزان | haḷâwasrâw | هَلاوَسراو |
| آه | ʔây | آی |
| آه | ʔuxay | اخَی |
| آهک | qisl | قسل |
| آهن | ʔâsin | آسن |
| آهنگ | hawâ | هَوا |
| آهنگر | ʔâsingar | آسنگَر |
| آهنگری | ʔâsingarī | آسنگَری |
| آهنین | ʔâsinīn | آسنین |
| آهو | ʔâsk | آسک |
| آی | ʔay | اَی |
| آی | ʔâyš | آیش |
| آیا | ʔadī | اَدی |
| آیا | ʔarī | آَری |
| آیا | ʔâyâ | آیا |
| آینه | ʔâwēna | آوِنَه |
| ابد | ʔabad | اَبَد |
| ابر | hawr | هَور |

| فارسی | | کردی |
|---|---|---|
| ابرو | birō | برۆ |
| ابریشم | ʔâwrīšim | آوریشم |
| ابله | dalū | دَلو |
| اثر ، رد پا | šwēn | شوێن |
| اجاره | kirē | کرێ |
| اجازه | ʔijâza | اجازَه |
| اجاق | ʔâwirg | آورگ |
| اجاق | wajâx | وَجاخ |
| اجاق | ʔâgirdân | آگردان |
| اجر | jazâ | جَزا |
| اجل | ʔajal | اَجَل |
| اختیار | ʔixtiyâr | اختیار |
| اخلاف ، پسران | natawa | نَتَوَه |
| اخمو | girž | گرژ |
| اذان ، صدا | bâng | بانگ |
| اذیت | ʔazēt | اَذِت |
| ارباب | ʔarbâb | اَرباب |
| اردک ماده | bōra | بۆرَه |
| اردک نر | sōna | سۆنَه |
| اردو | hordū | هۆردو |
| اردوگاه | hordūgâ | هۆردوگا |
| ارزان | harzân | هَرزان |
| ارزن | harzin | هَرزن |
| از | la | لَه |
| از این ببعد | laway-dwâ | لَوَی دوا |
| از این جا | lēradâ | له رَدا |
| از برای ، بعلت | labar | لَبَر |
| ازکی ،ازچه‌وقت | lakangēwa | لَه کَنگوَه |
| ازل | ʔazal | اَزَل |
| اره | mušâr | مشار |
| اژدها | ʔaždihâ | اَژدها |

| | | |
|---|---|---|
| اسب | wuḷâγ | ولاغ |
| اسب (سال اول) | ǰânū | جانو |
| اسب نر (سال دوم) | ǰânū-ʔasp | جانواَسپ |
| اسب ماده (سال دوم) | ǰânū-mâyīn | جانومایین |
| اسب نر | ʔasp | اَسپ |
| اسب ماده، مادیان | mâyīn | مایین |
| اسب اخته‌شده | yaxta | یَختَه |
| استاد صنعتگر | wastâ | وَستا |
| استاد معلم | mâmustâ | ماموستا |
| استخر | gōl | گۆل |
| استخوان | ʔēsk | ایسک |
| استراحت | ʔisrâḥat | اسراحت |
| استکان | ʔistikân | استکان |
| اسفناج | ʔaspanâγ | اَسپَناغ |
| اسلحه | ʔaslaḥa | اَسلَحَه |
| اسلحه | čak | چَک |
| اسم، نام | nēw | نیو |
| اسهال | zig-čūn | زگ‌چون |
| اسیر | dīl | دیل |
| اسیر | (y)ixsīr | یخسیر |
| اسیر | yaxsīr | یَخسیر |
| اشک | firmēsk | فرمیسک |
| اصرار | ʔisrâr | اصرار |
| اصل | ʔasl | اَصل |
| اطاق | watâq | وَطاق |
| اطراف، دور و بر | dawrū-baɪ | دَور و بَر |
| اعتبار | ʔiḥtibâr | احتبار |
| افاده | daʔē | دَعیه |
| افتخار | ʔiftixâr | افتخار |
| افسار | hawsâr | هَوسار |
| افسانه | nazīra | نَظیرَه |

| | | |
|---|---|---|
| افق | ʔâsō | آسۆ |
| اقبال | ʔiqbâl | اقبال |
| اکنون ، حال | (h)ēstâ | هستا |
| اگر | ʔagar | اَگَر |
| اگر چه | ʔagarčī | اَگَر چی |
| اگر نه | ʔagarna | اَگَر نَه |
| الاغ ، خر | kar | کَر |
| الآن | ʔalʔân | اَلآن |
| البته | halbatta | هَلبَتَّه |
| التماس | pârânawa | پارانَوَه |
| الک | hēlak | هێلَک |
| الکن | pisk | پِسک |
| النگو | bâzna | بازنَه |
| امّا ، ولی | baḷâm/biḷâm | بَلام/بلام |
| امّا ، ولی | walī | وَلی |
| امام | ʔimân | امام |
| امانت | ʔâmânat | آمانَت |
| امر | ʔamr | اَمر |
| امروز | ʔawṛō | اَو رۆ |
| امسال | ʔawsâḷ | اَوسال |
| امشب | ʔimšaw | امشَو |
| امید | humēd | همێد |
| امید | tamâ | طَما |
| امید | hīwâ | هیوا |
| امیدوار | tamâdâr | طَمادار |
| امیدوار | humēdwâr | همێدوار |
| امیر | (ʔa)mīr | اَمیر |
| انار | hanâr | هَنار |
| انبار | ʔambâr | اَمبار |
| انبانه | hambâna | هَمبانَه |
| انبر | mâša | ماشَه |

| | | |
|---|---|---|
| انجیر | hanjīr | هَنجیر |
| اندازه | ʔandâza | اَندازَه |
| اندازه | bâristâʔī | بارستائی |
| انسان | ʔinsân | انسان |
| انشاءالله | ʔinšâḷḷâ | انشالّا |
| انگشت | qâmk | قامک |
| انگشتر | ʔangustīḷa | انگستیلَه |
| انگشتانه | qūčaka | قوچَکَه |
| انگور | tirē | تره |
| او | ʔaw | اَو |
| اوّلا | hawwalīn | هَوّلَین |
| اوّلین اشعهٔ آفتاب | gizīng | گزنیگ |
| اهل و عیال | mâḷū-mindâḷ | مالومندال |
| اهلی | râm | رام |
| ای | ʔay | اَی |
| ایراد | ʔīrâd | ایراد |
| ایشان ، آنها | ʔawân | اَوان |
| ایل | ʔēl | عِل |
| ایمان | ʔīmân | ایمان |
| ایمان | bâwar | باوَر |
| این ، آن | ʔawa | اَوَه |
| اینجا | ʔēra | ارَه |
| اینجا | ʔaw-jēya | اَوجیَه |
| اینطرف | ʔaw-lâya | اَولایَه |
| اینطور | ʔaw-jūra | اَوجورَه |
| اینقدر ، آنقدر | ʔawanda | اَوَندَه |
| اینقدر ، آنقدر | hēnda | هندَه |
| این همه | ʔaw-hamū | اَوهَمو |
| ایوان | haywân | هَیوان |
| اینها | ʔawâna | اَوانَه |

## ب

| | | |
|---|---|---|
| با ، همراه | dagal̥ | دَگَل |
| با ، همراه | lagal̥ | لَگَل |
| بابونه | baybūn | بَیبون |
| بانلاق | zal | زَل |
| باج | bâj | باج |
| باجناق | ʔâwâl-zâwa | آوالزاوَه |
| باد | bâ | با |
| باد | bây | بای |
| باد ضعیف ،سوز | kiza-bây | کزَه بای |
| بادام | bâdâm | بادام |
| بادبادک | bâdawa | بادَوَه |
| بادبزن | bâwašēn | باوَشِن |
| بادنجان | bâyinjânī-ṛaš | باینجانی رَش |
| بار ، دفعه | jâr | جار |
| بار ، دفعه | kar̥at | کَرَت |
| باران | bârân | باران |
| بار وبنه | bârga | بارگَه |
| باریک | bârīk | باریک |
| باز (پرنده) | bâz | باز |
| باز (قید) | ʔawa | اَوَه |
| باز (قید) | ʔâwâla | آوالَه |
| بازار | bâzâr | بازار |
| بازاری | bâzârī | بازاری |
| بازو | bâsk | باسک |
| بازی | gap | گَپ |
| بازی ،قمار | qumâr | قمار |
| باغ | bâγ | باغ |
| باغبان | bâγawân | باغَوان |
| باغچه | bâxča | باخچَه |
| بافهم ،فهمیده | bamšūr | بَمشور |

| فارسی | آوانویسی | کردی |
|---|---|---|
| بافهم ، فهمیده | tēgayštū | تێگەیشتو |
| باقلا | bâqlâ | باقلا |
| باقی مانده ، ماتُرک | pâšmâw | پاشماو |
| باقلوا | bâqlâwa | باقلاوَه |
| بال | bâl | بال |
| بالا | sar | سَر |
| بالا | žūrū | ژورو |
| بالاتر | sartir | سَرتر |
| بالاخره | ʔâxrī | آخری |
| بالش | bâlinj | بالنج |
| بام | bân | بان |
| بانمک ، ملیح | xwēn-šīrēn | خوێن‌شیرێن |
| باور | bâwar | باوَر |
| باهم | pēk(awa) | پێکَوَه |
| باید | dabē | دَبێ |
| بایر | bayâr | بَیار |
| باینطرف | daw-lâya | دَولایَه |
| بجا ، مناسب | bajē | بَەجێ |
| بجایِ | lajēy | لەجێی |
| بجایِ | labâtī | لَباتی |
| بجایِ | lajiyâtī | لەجیاتی |
| بجز | bējga(ḷa) | بێجگَلَه |
| بچگانه | mindâḷâna | منداڵانَه |
| بچگی | mindâḷī | منداڵی |
| بچه (انسان) | mindâḷ | منداڵ |
| بچه (حیوان) | bēčū | بێچو |
| بچه (حیوان) | farxa | فَرخَه |
| بچهٔ اسب ، کرّه اسب | jwânū | جوانو |
| بچهٔ بز | gīsk | گیسک |
| بچهٔ خر | jâšk | جاشک |
| بچهٔ خرس | bēčū-wirj | بێچو ورج |

| | | |
|---|---|---|
| بچهٔ سگ | tūtka-sag | توتکَ سَگ |
| بچهٔ شتر | daylâγ | دَی‌لاغ |
| بچهٔ گاو | gwēḷik | گوِلک |
| بچهٔ گاومیش | pâlâγ | پالاغ |
| بچهٔ گراز | kūtaḷa-barâz | کوتَلَهٔ بَراز |
| بچهٔ گوسفند (یکساله) | kâwr | کاور |
| بچهٔ گوسفند (سه‌ساله) | šak | شَک |
| بچه‌داری | mindâḷdârī | منداڵ داری |
| بحث | bâs | باث |
| بخار | halm | هَلم |
| بخاری | kūra | کورَه |
| بخت | baxt | بَخت |
| بد | xirâp | خراپ |
| بد بو | bō-ganīw | بوٚ گَنیو |
| بدبخت | lēqawmâw | لِه‌قَوماو |
| بدبخت | dastaw-ʔažnō | دَستَو اَژنوٚ |
| بدبختی ، نکبت | nagbatī | نَگبَتی |
| بد دل | diḷ-pīs | دل‌پیس |
| بد رفتار | bad-raftâr | بد رفتار |
| بدرقه | barē-kirdin | بَرِه کردن |
| بدونِ ، بی | bē | بِه |
| بدهکار | qarzdâr | قَرض‌دار |
| بدهی | qarz | قَرض |
| برابر | barâmbar | بَرامبَر |
| برادر | birâ | برا |
| برادر بزرگ | kâk | کاک |
| برادر زاده | birâzâ | برازا |
| برادر شوهر | hēwar | هِوَر |
| برادر زن | žin-birâ | ژن برا |
| برادر کوچک | birâ-čikōla | براچکوٚلَه |
| برادری | birâyatī | برایَتی |

| | | |
|---|---|---|
| برای | bō | بۆ |
| برای | labar | لَبَر |
| برای چه ، چرا | labarčī | لَبَر چی |
| برای چه ، چرا | bōčī | بۆچی |
| برج | burj | برج |
| برج ، قلعه | qalâ | قَلا |
| برشته | biržâw | برژاو |
| برف | bafir | بَفر |
| برگ درخت | galâ(h) | گَلاه |
| برگه ، مدرک | balga | بَلگَه |
| برنج | birinj | برنج |
| برّه | barx | بَرخ |
| برهنه ، لخت | ṛūt | روت |
| بز ماده | bizn | بزن |
| بز نر | nērī | نِری |
| بزّاز | bazzâz | بَزّاز |
| بَزرگ | bazarak | بَزَرَک |
| بزرگ (مادّی) | gawra | گَوَرَه |
| بزرگ (معنوی) | mazin | مَزن |
| بزغاله تا پایان اولین‌تابستان | kârīla | کاریلَه |
| بزغاله تاپایان زمستان | gīsk | گیسک |
| بزغاله تا پایان زمستان (نر) | gīska-nēr | گیسکَ نِر |
| بزغاله تا پایان زمستان (ماده) | gīska-mē | گیسکَ مِه |
| بزغاله ازسال‌دوم‌ببعد (نر) | kūr | کور |
| بزغاله ازسال‌دوم‌ببعد (ماده) | čōštīr | چۆشتیر |
| بز کوهی | bizna-kēwī | بزنَ کِوی |
| بس، کافی | bas | بَس |
| بُستان | bistân | بستان |
| بُستان بان | bistânčī | بستان چی |
| بستنی | bastanī | بَستَنی |
| بسیار | zōr | زۆر |

| | | |
|---|---|---|
| بَشن ، هیکل | bažn | بژن |
| بشقاب | qâp | قاپ |
| بشقاب | dawrī | دَوری |
| بشقاب | langarī | لَنگَری |
| بشکن ، صدای برخورد دو انگشت | čaqqana | چَقّنه |
| بطرف | baraw | بَرَو |
| بعد ، پس | pâš | پاش |
| بعد ، پس | dwâ | دوا |
| بعداً | pâšân | پاشان |
| بعداً | lapâšân | لَپاشان |
| بعد از این | lawaydwâ | لَوَی دوا |
| بعد از این | lawaydwâwa | لَوَی دواوَه |
| بَع بَع | bâṛa | بارَه |
| بَع بَع | kâṛakâṛ | کارکار |
| بعضی ، کمی ، اندکی | hēndēk | هِندِک |
| بعضی ، کمی ، اندکی | ba?zē | بَعضه |
| بُغض | diḷ-piṛī | دل پری |
| بقّال | baqâl | بَقال |
| بقچه | buxča | بخچَه |
| بقیه | bâqī | باقی |
| بکارت | kičēnī | کچِنی |
| بلا | baḷâ | بَلا |
| بلافاصله ، فوری | dastaw-bajē | دَستَوبَجه |
| بلافاصله ، فوری | dastū-bajē | دَستوبَجه |
| بُلال ، ذرّت | sardârī | سَرداری |
| بُلال ، ذرّت | gula-pēɣambara | گلَ پِغَمبَرَه |
| بلبل | bulbul | بلبل |
| بَلَد ، ماهر | balad | بَلَد |
| بلند | barz | بَرز |
| بلند | biḷin(d) | بلند |
| بلند قامت | bâḷâ-barz | بالابَرز |

| | | |
|---|---|---|
| بلندی | barzī | بُرزی |
| بلندی | biḷindī | بلندی |
| بلوط | barū | بَرو |
| بلور | bulūr | بلور |
| بلغور | birwēš | بروِش |
| بلکه، شاید | baḷka | بَلکَه |
| بلکه، شاید | baḷkī | بَلکی |
| بلکه، شاید | baḷkū | بَلکو |
| بلکه، شاید | baškū | بَشکو |
| بلی | baḷē | بَلِه |
| بنّا | bannâ | بَنّا |
| بند، سدّ | band | بَند |
| بند شلوار | dōxīn | دُوخین |
| بنفشه | wanawša | وَنَوشَه |
| بو | bōn | بُون |
| بواسطهٔ، بعلّت | sabârat | سَبارَت |
| بواسیر | bēwasīr | بوَسیر |
| بوته | pinj | پِنج |
| بوجاری | gēžaw | گِژوَ |
| بودار | bōndâr | بُون‌دار |
| بورانی | bōrânī | بُورانی |
| بوسه | mâč | ماچ |
| بوی سوختهٔ پارچه | bōsō | بُوسُو |
| بوی سوختهٔ غذا | bōčak | بُوچَک |
| بوقلمون | qal | قَل |
| بوقلمون | qalamūna | قَلَمونَه |
| به | ba | بَه |
| بهتن، دربر | dabar | دَبَر |
| بهار | bahâr | بَهار |
| بهانه | palp | پَلپ |
| بهانه | byânū | بیانو |

| فارسی | تلفظ | کردی |
|---|---|---|
| بهتان | buxtân | بختان |
| بهتر | čâktir | چاکتر |
| بهشت | bahašt | بَهَشت |
| بیابان | čōl | چۆل |
| بیابان | čōlga | چۆلگَه |
| بیات ، فطیر | fatīr | فَطیر |
| بیات ، فطیر | bayât | بَیات |
| بی ادب | bē?adab | بە اَدَب |
| بی جهت | laxōrâ | لَه خۆرا |
| بیچاره | bēčâra | بە چارَه |
| بی حس | siṛ | سر |
| بی خبر ،ناغافل | nâxâfiḷ | ناخافل |
| بید (درخت) | bī̧ | بی |
| بید (جانور) | mōrka | مۆرکَه |
| بیدار | waxabar | وَەخَبَر |
| بیداری | waxabarī | وَەخَبَری |
| بی دانه | bēdâna | بە دانَه |
| بیراهه | lâṛē | لاره |
| بیرون ، خارج | dar | دَر |
| بیست | bīst | بیست |
| بی سواد | bēsawâd | بە سَواد |
| بیش | zōr | زۆر |
| بیشتر | zōrtir | زۆرتر |
| بیشه | mēša | مێشَه |
| بی طرف | bētaraf | بە طَرَف |
| بیعار | bē?̣âr | بە عار |
| بیعانه | ba?̣y | بَعی |
| بی عرضه | xwēr | خوێر |
| بی عرضگی | xwērī | خوێری |
| بی کار | bēkâr | بە کار |
| بی کس | bēkas | بە کَس |

| | | |
|---|---|---|
| بی گاری | bēgârī | بە گاری |
| بی گاری | sōγra | سۆغرە |
| بیل | pēmara | پەمرە |
| بیمار | naxōš | نەخۆش |
| بین | bayn | بەین |
| بین کوه و حلگه | binâr | بنار |
| بی نمک ، گوشت تلخ | xwēn-tâl | خوێن‌تال |
| بینی | kapō | کەپۆ |
| بیوه زن | bēwa-žin | بێوەژن |
| بی هوش | bēhōš | بە هۆش |

پ

| | | |
|---|---|---|
| پا (تمام پا) | lâq | لاق |
| پا (از مچ بپایین) | pē̦ | پێ |
| پائیز | pâyīz | پاییز |
| پائین | xwâr(ē) | خوارێ |
| پا برهنه | pēxwâs | پێخواس |
| پابند | pēwand | پێ وەند |
| پاتوق | qalamindâr | قەلەمندار |
| پادشاه | pâ(d)šâ | پادشا |
| پارچه | pârča | پارچە |
| پارسال | pâraka | پارەکە |
| پارسنگ | pârsang | پارسنگ |
| پارو | bēl | بێل |
| پاره ، بریده | biṛâw | براو |
| پاره پاره | dirdir | دردر |
| پاشنه | pânē | پانێ |
| پاک | xâwēn | خاوێن |
| پالان | kurtân | کرتان |
| پالان دوز | kurtân-diṛū | کرتان‌درو |
| پالوده | pâlūda | پالودە |
| پانزده | pâzda | پازدە |

| | | |
|---|---|---|
| پانصد | pēnsat | پنصَت |
| پایان | ʔâxir | آخر |
| پایمرد | pēmard | پەمَرد |
| پایمردی | pēmardī | پە مَردی |
| پچ‌پچ | sirta | سرتَە |
| پچ‌پچ | čirpa-čirp | چرپَ‌چرپ |
| پَخ | pax | پَخ |
| پخش | bilâw | بلاو |
| پدر | bâb | باب |
| پدر | bâw | باو |
| پدر بزرگ | bâ-pīr | با پیر |
| پدر خوانده | zirbâb | زرباب |
| پدر زن ، پدرشوهر | xazūr | خَزور |
| پُر | pir | پر |
| پَر ، مو | tūk | توک |
| پُرت | part | پَرت |
| پرتگاه | haldēr | هَلدێر |
| پرچ | parč | پَرچ |
| پرچم ، بیرق | baydâɣ | بَیداغ |
| پَرچین | paržīn | پَرژین |
| پُرخور | zōrxōr | زۆر خۆر |
| پُردار ، مودار | tūkdâr | توکدار |
| پرده | parda | پَردَه |
| پُر رنگ | pirrang | پر رنگ |
| پُر رو | pirrū | پر رو |
| پرستو | parasīlērka | پَرَسیلێرکَە |
| پرسش | pirsīn | پرسین |
| پرگو | zōr-bilē | زۆربلێ |
| پرمو | tūkin | توکن |
| پرنده | tayr | طَیر |
| پرنده | bâlinda | بالندَە |
| پرنده | palawar | پَلَوَر |

| | | |
|---|---|---|
| پروانه | papūla | پَپولَه |
| پرّه | paṛṛa | پَرّه |
| پرهیز | pârēz | پارِز |
| پرهیزگار | pârēzgâr | پارِزگار |
| پرهیزگاری | pârēzgârī | پارِزگاری |
| پریروز | pērē | پِرِه |
| پریشان | parēšân | پَرِشان |
| پریشان | pašōkâw | پَشۆکاو |
| پریشب | pērē-šawē | پِرِ شَوِه |
| پُز، افاده | pōz | پۆز |
| پُزا | kuḷōk | کلۆک |
| پژمرده، چروکیده | žâkâw | ژاکاو |
| پتو | ?adiyâḷ | عَدیال |
| پس | pâš | پاش |
| پس انداز | pâša-kawt | پاشَکَوت |
| پَس پَس | pâšaw-pâš | پاشَو پاش |
| پستان (انسان) | mamik | مَمک |
| پستان (حیوان) | gwân | گوان |
| پستانک | mamik-miž | مَمک‌مژ |
| پسته | pista | پستَه |
| پسر | kuṛ | کر |
| پسر جوان | lâw | لاو |
| پسر خاله، پسر عمه | pūrzâ | پورزا |
| پسر خوانده | zirkuṛ | زرکر |
| پسر دائی | xâlōzâ | خالۆزا |
| پسر عمو | ?âmōzâ | عامۆ زا |
| پس فردا | dū-sib(ḥ)aynē | دو صبحَینِه |
| پس فردا | dū-sib(ḥ)ay | دو صبحَی |
| پس فردا شب | dū-sibḥay-šawē | دو صبحَی شَوِه |
| پس مانده | pâšarōk | پاشَرۆک |
| پسین | pâšū | پاشو |

| | | |
|---|---|---|
| پشت | pišt | پشت |
| پشت سر هم | lasaryēk | لَه سَر یِک |
| پشت سر هم | badwây-yēkdâ | بَه دوای یِکدا |
| پشت گردن | pižmil | پژمل |
| پشتیبان | pištīwân | پشتیوان |
| پشم بره | bargin | بَرگن |
| پشم گوسفند | xūrī | خوری |
| پشه | mēšūḷa | مِشولَه |
| پشته | kōgâ | کُوگا |
| پشمالو | kulkin | کلکن |
| پل | pird | پرد |
| پلبان | pirdawân | پردَوان |
| پلک چشم | pīlū | پیلو |
| پلنگ | piḷīng | پلینگ |
| پلو | piḷâw | پلاو |
| پلّه ، پلّه‌کان | pilīkân | پلیکان |
| پناه | panâ | پَنا |
| پنبه | lōka | لُوکَه |
| پنج | pēnj | پنج |
| پنجاه | panjâ | پَنجا |
| پنجره | panjara | پَنجَرَه |
| پنجه | panja | پَنجَه |
| پنهان کرده شده | šârdirâw | شاردراو |
| پنهانی ،دزدکی | badizī | بَه دزی |
| پنیر | panīr | پَنیر |
| پوزخند | zarda-xanda | زَردَه خَندَه |
| پوست | pēst | پِست |
| پوستین | kawl | کَول |
| پوسیده | rizīw | رزیو |
| پوشاک | jil | جل |
| پول | pūḷ | پول |

| | | |
|---|---|---|
| پول | pâra | پارَه |
| پولاد | pōlâ | پۆلا |
| پولک | pūḷaka | پولکَه |
| پهلو، کنار | tanīšt | تَنیشت |
| پهلو (عضو بدن) | kalaka | کَلکَه |
| پهلوان | pâlawân | پالَوان |
| پَهن | pân | پان |
| پِهِن | payn | پَین |
| پِهِن | ṛīx | ریخ |
| پِهِن اسب و خر | tars | تَرس |
| پِهِن گاو و گاومیش | šyâka | شیاکَه |
| پهنا | pânâyī | پانایی |
| پیاده | pyâda | پیادَه |
| پیاده | bapēyân | بَه پیان |
| پیاز | pīwâz | پیواز |
| پیاله | pyâla | پیالَه |
| پی (در ساختمان) | binâγa | بناغَه |
| پیچ | pēč | پچ |
| پیچ | qaf | قَف |
| پیدا | piydâ | پیدا |
| پیر | pīr | پیر |
| پیرارسال | pērâr | پرار |
| پیراهن | kirâs | کراس |
| پیرزن | pīra-žin | پیرَزن |
| پیرمرد | pīra-pyâw | پیرَ پیاو |
| پیری | pīrī | پیری |
| پیش | pēš | پش |
| پیش از این | laway-pēš | لَوَیَ پش |
| پیش از اینکه | pēš-wayka | پش وَیکَه |
| پیشامد | pēšâmad | پشامَد |
| پیشانی | nēw-čâwân | نوچاوان |

| | | |
|---|---|---|
| پیش بند | bar-haḷbēna | بَرهَلبنَه |
| پیشرفت | pēškawt | پش کَوت |
| پیش قسط | pēšakī | پشَکی |
| پیشکش | pēškēš | پش کش |
| پیشگو | pēšgū | پشگو |
| پیشگوئی | pēšgūyī | پشگویی |
| پیش نماز | pēšnwēž | پش نوژ |
| پیشواز | bapēšawa | بَه پشَوَه |
| پیشه | pīša | پیشَه |
| پیشی ، قبلی | pēšū | پشو |
| پیغام | walâm | وَلام |
| پیغمبر | pēɣambar | پغَمبَر |
| پینه دوز | pīnačī | پینَه چی |
| پیه | pīv | پیو |
| پیه | baz | بَز |

ت

| | | |
|---|---|---|
| تا (حرف ربط) | (ha)tâ | هَتا |
| تاب | jōlâna | جوٚلانَه |
| تابستان | hâwīn | هاوین |
| تابوت | tâbūt | تابوت |
| تابوت | dâra-mayt | دارَمَیت |
| تابه | tâwa | تاوَه |
| تاج | tânj | تانج |
| تاجر | tâjir | تاجر |
| تاخیر | dirang | درَنگ |
| تار (آلت موسیقی) | târ | تار |
| تار (مو) | dâw | داو |
| تارزن | târzan | تارزَن |
| تاریخ | mēžū | مژو |
| تاریخی | lamēžīna | لَه مژینَه |
| تاریک | târīk | تاریک |

| فارسی | آوانویسی | کردی |
|---|---|---|
| تاریکی | târīkâyi | تاریکایی |
| تازگی | tâzagī | تازَگی |
| تازه | tâza | تازَه |
| تازه بدوران رسیده | tâza-pēgayštū | تازَه پێ گَیشتو |
| تازه عروس | tâza-būk | تازَه بوک |
| تازی | tâjī | تاجی |
| تازی بان | tâjīwân | تاجیوان |
| تاوان | tâwân | تاوان |
| تب | nōbatē | نۆبَتێ |
| تبر | bīwir | بیور |
| تبریک | pīrōz-bâyi | پیرۆزبایی |
| تپش قلب | diḷ-lēdân | دڵ لێ دان |
| تپهٔ کوچک | tapōḷka | تَپۆڵکَه |
| تجارت | tijârat | تجارَت |
| تجربه | tajraba | تَجرَبَه |
| تحفه | dyâṛī | دیاری |
| تحمل | taḥammuḷ | تَحَمُّل |
| تحویل | taḥwīḷ | تَحویل |
| تخت | taxt | تَخت |
| تخته | taxta | تَختَه |
| تخته‌نرد | taxta-nard | تَختَه نَرد |
| تخم ،بذر | tōw | تۆو |
| تخم حیوانات تخم گذار | garâ | گَرا |
| تخم چشم | gilēna | گلێنَه |
| تخم دو زرده | hilkay-dūzardēna | هلکَی دوزَردێنَه |
| تخم مرغ | hilka | هلکَه |
| تخمین | taxmīn | تَخمین |
| تدبیر | tagbīr | تَگبیر |
| تَر | tar | تَر |
| ترازو | tarâzū | تَرازو |
| ترب | tūr | تور |

| | | |
|---|---|---|
| تربچه | tūrī-farangī | توری فَرَنگی |
| ترس | tirs | ترس |
| ترس | bâk | باک |
| ترسو | tirsnōk | ترسنُوک |
| ترش | tirš | ترش |
| ترشی | tiršīyât | ترشی یات |
| ترقی | taṛaqqī | تَرَقّی |
| تُرک | tirk | ترک |
| تُرک | ʔajam | عَجَم |
| تَرکه | šūl(k) | شولک |
| ترنج | turunj | ترنج |
| تره | kawar | کَوَر |
| تره تیزک | tara-tīza | تَرَه تیزَه |
| تریاک | tiryâk | تریاک |
| تشنه | tīnū | تینو |
| تشنگی | tīnūʔētī | تینوئِتی |
| تعارف | xulq | خلق |
| تعارف | taʔâruf | تَعارف |
| تعریف | taʔrīf | تَعریف |
| تعظیم | taʔzīm | تَعظیم |
| تُف | tif | تف |
| تفنگ | tifang | تفَنگ |
| تفنگ سر پر | garū-šīn | گرُوشین |
| تکمه | dugma | دکمَه |
| تکه، قطعه | lat(ka) | لَتکَه |
| تکهٔ ابر | gawâḷ | گوال |
| تکه تکه | latlat | لَت لَت |
| تگرگ (دانه کوچک) | tarza | تَرزَه |
| تگرگ (دانه درشت) | giḷḷēra | گلِّرَه |
| تلخ | tâl | تال |
| تلنگر | pita | پتَه |

| | | |
|---|---|---|
| تله | tala | تَلَه |
| تماشا | tamâšâ | تَماشا |
| تمام | tawâw | تَواو |
| تمنا | tamannâ | تَمَنّا |
| تمیز ، پاک | pâk | پاک |
| تنبان | darpē | دَرپێ |
| تنبل | tambaḷ | تَمبَڵ |
| تند ، سریع | tund | تند |
| تند ، سریع | piṛtâw | پڕتاو |
| تندرست | sâγ | ساغ |
| تندرستی | sâγī | ساغی |
| تَنگ | tang | تَنگ |
| تُنگ | tuŋga | تنگَه |
| تَنگه | darâw | دَراو |
| تنور | tandūr | تَندور |
| تنومند | baxōwa | بَه خۆوَه |
| تنها | tanyâ | تَنیا |
| تنها | batanē | بَه تَنێ |
| تو (ضمیر) | ʔatō | ئَتۆ |
| تو ، داخل | žūrē | ژورێ |
| توانا | twânâ | توانا |
| توبره | tūraka | تورَکَه |
| توبه | tōba | تۆبَه |
| توپ | tōp | تۆپ |
| توپ بازی | tōpēn | تۆپێن |
| توت | tū | تو |
| توتون | tūtin | توتن |
| توده | kōga | کۆگَه |
| تور | tōṛ | تۆڕ |
| تور (برای کاه) | raška | رَشکَه |
| توشه | tēšū | تێشو |

| | | |
|---|---|---|
| توشه | zaxīra | ذَخیرَه |
| توفیق | tōfīq | تۆفیق |
| توله | tūḷa | تولَه |
| توله‌ٔ سگ | tūtka-sag | توتکَهٔ سَگ |
| تومان | timan | تمن |
| تونل | naγma | نَغمَه |
| توهین | tawhēn | تَوهێن |
| ته مانده | barmâw | بَرماو |
| تیر | tīr | تیر |
| تیر چوبی | kōlaka | کۆلَکَه |
| تیر خورده | ʔangwâw | اَنگواو |
| تیرک | tīrōk | تیرۆک |
| تیر و کمان | tīrū-kawân | تیرو کَوان |
| تیرو کمان (اسباب‌بازی) | qōčaqânī | قۆچَقانی |
| تیز | tīž | تیژ |
| تیزاب | tīžâw | تیژاو |
| تیشه | tašwē | تَشوێ |
| تیغ | tīγ | تیغ |
| تیله | marmar | مَرمَر |
| تیله بازی | mēšēn | مێشێن |

ج

| | | |
|---|---|---|
| جا ، جایگاه | jē(gâ) | جێگا |
| جابجا | jēbajē | جێ بَجێ |
| جاجیم | jâjim | جاجم |
| جادو | jâdū | جادو |
| جادّه | jâdda | جادّه |
| جارچی | jârčī | جارچی |
| جارو | gask | گَسک |
| جالیز | bēstân | بێستان |
| جام | jâm | جام |
| جامه | libâs | لباس |

| | | |
|---|---|---|
| جان | gyân | گیان |
| جانماز | barmâḷ | بَرمال |
| جانور | jânawar | جانَوَر |
| جانور | da?bâ | دَعبا |
| جبران ،انتقام | tōla | تۆلَه |
| جَدّ | jad | جَد |
| جدا | jwē | جوێ |
| جدا | jyâ | جیا |
| جدایی | jwēyī | جوێی |
| جذام | guḷī | گلی |
| جراحت | zūxâw | زوخاو |
| جرعه | qum | قم |
| جرّقه | pirīšk | پریشک |
| جریمه | tâwân | تاوان |
| جز ، بغیراز | bējga(ḷa) | بێجگَلَه |
| جسور | bakâr | بَکار |
| جسور | diṛ | دڕ |
| جشن ، عید | jēžn | جێژن |
| جعبه | mijrī | مجری |
| جفت | jūt | جوت |
| جفتک | jūta | جوتَه |
| جگر | jarg | جَرگ |
| جگرکی | jargu-diḷ-firōš | جَرگودلفرۆش |
| جُل (فرش) | jiḷ | جل |
| جِلد | jild | جلد |
| جلیقه | jilītqa | جلیتقَه |
| جمع | jam? | جَمع |
| جمع وجور | waxiṛ | وَخر |
| جعبه | haynī | هَینی |
| جنّ | ?ajinna | اَجنّه |
| جنس | mâl | مال |
| جنگ | šaṛ | شَر |

| | | |
|---|---|---|
| جنگجو | šaṛkar | شَرکَر |
| جنگل | jangal | جَنگَل |
| جنگل | dâristân | دارستان |
| جو | jō | جُو |
| جواب | jwâb | جواب |
| جواب | walâm | وَلام |
| جوال ، گونی | jawâl | جَوال |
| جوال دوز (نوعی سوزن) | šūžin | شوژن |
| جوان | jihēḷ | جهل |
| جواهر | jwâhir | جواهر |
| جوجه | jūčika | جوچکَه |
| جوجه | jūjīla | جوجیلَه |
| جوجه تیغی | sīxūr | سیخور |
| جوراب | gōrawī | گورَوی |
| جوراب (نوعی خاص برای ساق پا) | pūzawâna | پوزَوانَه |
| جوش روی پوست | zīpka | زیپکَه |
| جوهر | jawhar | جَوهَر |
| جوی | jō(ga) | جُوگَه |
| جوی | jō(gaḷa) | جُوگَلَه |
| جهاز | jyâz | جیاز |
| جهان | jihân | جهان |
| جهنّم | jahannam | جَهَنَّم |
| جهنّم | tūn | تون |
| جهود | jūḷaka | جولکَه |
| جیب | gīrfân | گیرفان |
| جیب | bâxal | باخَل |
| جیوه | jīwa | جیوَه |

چ

| | | |
|---|---|---|
| چادر ، خیمه | čâdir | چادر |
| چادر ، خیمه | tâwl | تاول |
| چادرِ سر | čâršēw | چارشِو |

| | | |
|---|---|---|
| چادر نشین | gaṛōk | گَرُوک |
| چاره | čâra | چارَه |
| چارغ | kâla | کالَه |
| چاروادار | qatârčī | قَطارچی |
| چاروادار | čârwēdâr | چارودار |
| چاشنی فشنگ | čašnī | چَشنی |
| چاق | qalaw | قَلَو |
| چاقو (بزرگ) | čaqō | چَقُو |
| چاقو (کوچک) | qalambiṛ | قَلَم بر |
| چاله | qōḷka | قُولکَه |
| چانه (عضو بدن) | čanaga | چَنَگَه |
| چانه (در چانه‌زدن) | čana | چَنَه |
| چاه | čâlâw | چالاو |
| چای | čâ | چا |
| چای‌چی | čâyčī | چایچی |
| چپ | čap | چَپ |
| چَپَر | čapar | چَپَر |
| چپق | sabīla | سَبیلَه |
| چتر | čatr | چَتر |
| چخماق | čaxmâx | چَخماخ |
| چدن | mafraγ | مَفرَغ |
| چرا (در چریدن) | lawar | لَوَر |
| چرا، برای چه | bōčī | بُوچی |
| چرا، برای چه | bōč | بُوچ |
| چرا، برای چه | ʔadībō | اَدی بُو |
| چراغ | čirâ | چرا |
| چراغانی | čirâxânī | چراخانی |
| چراگاه | jē-lawar | جه‌لَوَر |
| چرب | čawr | چَور |
| چرخ (در ماشین وگاری) | pēčk | پچک |
| چرک، کثافت | čiḷk | چلک |

| | | |
|---|---|---|
| چرم | čarm | چَرم |
| چسب | časp | چَسپ |
| چشم | čâw | چاو |
| چشم آبی | čâw-šīn | چاوشین |
| چشم براه | čâwa-ṛē | چاوَڕه |
| چشم درد | čâw-ʔēša | چاواِشَه |
| چشم سیاه | čâw-ṛaš | چاوڕَش |
| چشمه | kân(ī) | کانی |
| چشمهٔ پل | kiḷ | کل |
| چطور | čōn | چُون |
| چطور | čilōn | چلُون |
| چغاله | čwâla | چوالَه |
| چغاله بادام | čwâla-bâdâm | چوالَه بادام |
| چغندر | čawandar | چَوَندَر |
| چکش | čakūč | چَکوچ |
| چکمه | čakma | چَکمَه |
| چکه | diḷōpa | دلوُپَه |
| چگونه | čōn | چُون |
| چگونه | čilōn | چلُون |
| چگونگی | čōnīyatī | چُونی یَتی |
| چلاق | gōj | گُوج |
| چلو | čilâw | چلاو |
| چلوار | čilwâr | چلوار |
| چلوکباب | čilâw-kabâb | چلاوکَباب |
| چلّه | čila | چلَه |
| چلّهٔ تابستان | čilay-hâwīn | چلَی هاوین |
| چماق | barčīq | بَرچیق |
| چمدان | čamadân | چَمَدان |
| چمن | čiman | چمن |
| چنار | činâr | چنار |
| چنان | wahâ | وَها |

| | | |
|---|---|---|
| چنان | bajūrēk | بَجورک |
| چنانکه | bētū | بِتو |
| چند ، چقدر | čan(d) | چَند |
| چندمین | čandumī | چَندمی |
| چنگ ، پنجه | čang | چَنگ |
| چنگال | čangâl | چَنگال |
| چنین | wâ | وا |
| چوب ، هیزم | dâr | دار |
| چوب دستی | dârī-dastī | داری دَستی |
| چوب فروش | dâr-firōš | دار فرُوش |
| چوبک | ʔaspōn | اَسپوُن |
| چوپان | šwân | شوان |
| چوپان گاو | gâwân | گاوان |
| چون | čūn | چون |
| چونکه | čūnkī | چونکی |
| چونکه | čūnka | چونکَه |
| چه | čī | چی |
| چهار | čwâr | چوار |
| چهارده | čârda | چاردَه |
| چهارشنبه سوری | qara-čwâr-šammō | قَرَه چوارشَمّوُ |
| چهارصد | čwâr-sat | چوارصَت |
| چهارفصل | čwâr-fasl | چوارفَصل |
| چهارفصل | čwâr-waxta | چواروَختَه |
| چهارگوش | čwâr-gōš | چوارگوُش |
| چهل | čil | چل |
| چیز | šit | شت |
| چیزی | šitēk | شتیک |
| چین | gēnj | گنج |
| چین پیشانی | gēnjī-nēw-čâwân | گنجی نیوچاوان |

ح

| | | |
|---|---|---|
| حاضر | ḥâzir | حاضر |

| | | |
|---|---|---|
| حاکم | ḥâkim | حاکم |
| أحوال | ʔaḥwâl | حال |
| حَفس | ḥafs | حبس |
| کلَه قَند | kila-qand | حبّه قند |
| حَتمَاً | ḥatman | حتما |
| حَج | ḥaj | حج |
| عَجامَت | ?ajâmat | حجامت |
| حجرَه | ḥujra | حجره |
| حَراج | ḥarâj | حراج |
| تین | tīn | حرارت |
| حَرام | ḥarâm | حرام |
| بیژو | bīžū | حرام زاده |
| قسَه | qisa | حرف ، سخن |
| حَرَکَت | ḥaṛakat | حرکت |
| حَرَم خانَه | ḥaram-xâna | حَرَم خانه |
| حَریف | ḥarīf | حریف |
| حس | ḥis | حس |
| حساب | ḥisâb | حساب |
| حَسرَت | ḥasrat | حسرت |
| داخ | dâx | حسرت |
| بَغیل | baɣīl | حسود |
| بَغیلی | baɣīlī | حسودی |
| عَشر | ?ašr | حشر |
| کوَتوبی | kawtūyī | حصبه |
| حَضرَت | ḥazrat | حضرت |
| په‌خوُش | pēxōš | حظ |
| حَق | ḥaq | حق |
| حَقاو | ḥaqâw | حق آبه |
| حکم | hukm | حکم |
| حاکِمتی | hâkimētī | حکومت |
| حَکیم | ḥakīm | حکیم |

| | | |
|---|---|---|
| حلبی (فلز) | tanaka | تَنَکَه |
| حلبی (پیت) | čalang | چِلَنگ |
| حلزون | šaytânōka | شَیطانُوکَه |
| حلق آویز | sarēna-xūn | سَرِنَهخون |
| حلقه | ʔâlqa | آلقَه |
| حلوا | ḥalwâ | حَلوا |
| حمام | ḥamâm | حَمام |
| حمایل | ḥamâyil | حَمایل |
| حنا | xana | خَنَه |
| حنابندان | xana-bandân | خَنَهبَندان |
| حنجره | qurqurōčika | قرقرُوچکَه |
| حوری | ḥōrī | حُوری |
| حوض | ḥaw̬z | حَوض |
| حوضچه | gōl | گُوْل |
| حوله | xâwlī | خاولی |
| حوله | ḥâwlī | حاولی |
| حیا | ḥayâ | حَیا |
| حیاط | ḥasâr | حَصار |
| حیف | ḥayf | حَیف |
| حیوان | ḥaywân | حَیوان |

## خ

| | | |
|---|---|---|
| خار | diṛū | درو |
| خارپشت | žūšk | ژوشک |
| خاص | xâs | خاص |
| خاطر | xâtir | خاطر |
| خاطرجمع | xâtir-jam | خاطرجَم |
| خاک | xol | خُل |
| خاک | geḷ | گِل |
| خاکستر | xola-mēš | خُلَمِش |
| خاکستری | xâkī | خاکی |
| خاکه قند | xâka-qand | خاکَه قَند |

| فارسی | | |
|---|---|---|
| خال | xâḷ | خال |
| خال دار | xâḷdâr | خالدار |
| خالق | xâliq | خالق |
| خاله، عمه | pūr | پور |
| خاله زاده، عمه زاده | pūrzâ | پورزا |
| خالی | bataḷ | بَتال |
| خالی | bōš | بۆش |
| خام | xâw | خاو |
| خاموش، بی صدا | bēdang | بە دَنگ |
| خاموش، تاریک | kūžâw | کوژاو |
| خامه | qaymâq | قَیماق |
| خانه، خانوار | mâḷ | مال |
| خانهٔ کوچک | mâḷōka | مالۆکَە |
| خبر | xabar | خَبَر |
| ختنه | xatna | خَتنَە |
| ختنه سوران | xatna-sūrân | خَتنَە سوران |
| خجالت | xajâlat | خَجالَت |
| خدا | xudâ | خدا |
| خدا | xwâ | خوا |
| خدا | xuḷâ | خلا |
| خدا بیامرز | xwâlē-xōš-bū | خوالِە خۆشبو |
| خداحافظ | mâḷ-ʔâwâ | مال آوا |
| خداحافظ | xudâ-ḥâfiz | خداحافظ |
| خداحافظی | xudâ-ḥâfizī | خداحافظی |
| خداحافظی | mâḷ-ʔâwâyī | مالآوابی |
| خدایا | xudâyâ | خدایا |
| خدایا | ṛabbī | رَبّی |
| خدمت | xizmat | خدمَت |
| خدمتکار | xizmatkâr | خدمَتکار |
| خر | kar | کَر |
| خر ماده | dēla-kar | دِلَ کَر |

| | | |
|---|---|---|
| خر نر | gōla-kar | گوُلَ کرَ |
| خراب ، بد | xirâp | خراپ |
| خرابه | kalâwa | کَلاوَه |
| خربزه | kâlak | کالَک |
| خرج | xarj | خَرج |
| خرجین | xurjēn | خرجِن |
| خرچنگ | qiržâl | قرژال |
| خُرد | wird | ورد |
| خرده ، ریزه | wirda | وردَه |
| خرس | wirč | ورچ |
| خرس ماده | dēla-wirč | دِلَ ورچ |
| خرس نر | gōla-wirč | گوُلَ ورچ |
| خرگوش | karwēšk | کَروِشک |
| خرگوش استراحت کرده | garmaḷân | گَرمَلان |
| خرگوش استراحت نکرده | sardaḷân | سَردَلان |
| خرما | xurmâ | خرما |
| خرمائی | xurmâyī | خرمایی |
| خرمگس | mēša-kara | مِشَ کرَهَ |
| خرمن | xarmân | خَرمان |
| خرمن | jōxīn | جوُخین |
| خرمن کوب | janjar | جَنجَر |
| خرمن کوبیدن | gēra-kirdin | گِرَه کردن |
| خروار | xarwâr | خَروار |
| خروار | xalwâr | خَلوار |
| خروس | kalabâb | کَلَباب |
| خریدار | kirīyâr | کرییار |
| خزانه ، گنج | xazēna | خَزِنَه |
| خزینهٔ حمام | tyân | تیان |
| خسته | mândū | ماندو |
| خستگی | mândūyī | ماندویی |
| خشت | xišt | خشت |

| | | |
|---|---|---|
| خاشخاشک | xâšxâšk | خشخاش |
| وشک | wišk | خشک |
| وشکَسالی | wiška-sâlī | خشکسالی |
| قین | qīn | خشم ،غضب |
| رِق | ṛeq | خشم ،غضب |
| خوّمانَه | xōmâna | خصوصی ،خودمانی |
| خَط | xat | خط |
| خَطا | xatâ | خطا |
| خَطَر | xataṛ | خطر |
| مَترسی | matirsī | خطر |
| خَطاکار | xatâkâr | خطاکار |
| تاوانبار | tâwânbâr | خطاکار |
| خَطَرناک | xatarnâk | خطرناک |
| هِروّ | hērō | خطمی |
| خنکان | xinkân | خفگی ،خفه شدن |
| خَلاص | xalâs | خلاص |
| خَلات | xaḷât | خلعت |
| خَلک | xaḷk | خَلق |
| خلق | xulq | خُلق |
| چوّل | čōl | خلوت |
| خوار | xwâr | خَم ،کج |
| خم | xim | خُم ،کوزهٔ بزرگ |
| کوپَه | kūpa | خُم ،کوزهٔ بزرگ |
| کوپَلَه | kūpaḷa | خمره |
| خمار | xumâr | خُمار |
| باوِشک | bâwēšk | خمیازه |
| هَویر | hawīr | خمیر |
| خَنجَر | xanjar | خنجر |
| خَندَک | xandak | خندق |
| پِه کَنین | pēkanīn | خنده ،خندیدن |
| روبَه پِه کَنین | ṛū-ba-pēkanīn | خنده‌رو |

| | | |
|---|---|---|
| خُنک | fēnik | فِنک |
| خواب | xaw | خَو |
| خواب ،رویا | xawn | خَون |
| خواجه | xwâja | خواجَه |
| خوار | xwēr | خوِر |
| خواری | xwērī | خوِری |
| خواستگار | xwâzbinīkar | خوازبنیکَر |
| خواستگاری | xwâzbinī | خواز بنی |
| خواننده | gōrânībēž | گوُرانی بِژ |
| خواهر | xušk | خشک |
| خواهر | xwâr | خوار |
| خواهر زاده | xwârzâ | خوار زا |
| خواهر زن | žiṇ-xušk | ژن خشک |
| خواهر بزرگ | bâjī | باجی |
| خواهر شوهر | diš | دش |
| خواهش | tamannâ | تَمَنّا |
| خوب | čâk | چاک |
| خوب | bâš | باش |
| خوبی | čâkī | چاکی |
| خوبی | čâkīyatī | چاکی یَتی |
| خودداری ،پرهیز | pârēz | پارِز |
| خودداری ،پرهیز | xōrâ-girtin | خوُرا گرتن |
| خود سر | sarbaxō | سَر بَه خوُ |
| خوردنی | xwârdamanī | خواردَمَنی |
| خورش | xōrišt | خوُرشت |
| خورشید ، روز | ṛōž | روُژ |
| خورشید ، روز | xōr | خوُر |
| خوش | xōš | خوُش |
| خوشی | xōšī | خوُشی |
| خوش آیند | pēxōš-būn | پِه خوُش بون |
| خوشبخت | baxtyâr | بَختیار |

| | | |
|---|---|---|
| خوش بو | bōn-xōš | بۆن خۆش |
| خوشرو | xōš-ṛū | خۆشڕو |
| خوشگل | jwân | جوان |
| خوشه | hēšū | هێشو |
| خوش هیکل (برای زن) | šilū-mil | شلومل |
| خون | xwēn | خوێن |
| خونی | xwēnâwī | خوێناوی |
| خونابه | xwēnâw | خوێناو |
| خویش، قوم | xizm | خزم |
| خویشاوندی | xizmâyatī | خزمایەتی |
| خیابان | xayâbân | خەیابان |
| خیار | hârwē | هاروێ |
| خیار چنبر | turēzū | ترێزو |
| خیّاط | xayât | خەیاط |
| خیال | xayâl | خەیال |
| خیانت | xayânat | خەیانەت |
| خیک | pēsta | پێستە |
| خیر، صدقه | xēr | خێر |
| خیلی | zōr | زۆر |
| خیلی | gaḷē | گەڵێ |
| خیلی زیاد | yagjâr-zōr | یەگجار زۆر |
| خیلی کوچک | kurpaḷa | کرپەڵە |
| خیمه | xēwat | خێوەت |
| | د | |
| داد و فریاد | hâwâr | هاوار |
| داد و فریاد | harâ-harâ | هەرا هەرا |
| داد و فریاد | hâtū-hâwâr | هاتوهاوار |
| داد و فریاد | girma-girm | گرمە گرم |
| داد و فریاد | bēna-bēn | بێنە بێن |
| دار (وسیلهٔ اعدام) | sēdâra | سێدارە |
| دارچین | dârčīn | دارچین |

| | | |
|---|---|---|
| دارو ، دوا | dawâ | دَوا |
| داروخانه | dawâ-xâna | دَواخانَه |
| داس | dâs | داس |
| داس کوچک | dâsūḷka | داسولکَه |
| داغ ،درد و غم | dâx | داخ |
| داغ ،درد و غم | dâɣ | داغ |
| داغدیده | zīg-sūtâw | زیگ سوتاو |
| دالان | dâlân | دالان |
| دام | dâw | داو |
| داماد | zâwâ | زاوا |
| دامن | dâwēn | داوِن |
| دامن | ʔâtag | آتَگ |
| دامن | šâqal | شاقَل |
| دامنهٔ کوه | dâwēnī-kēwī | داوِنی کِوی |
| دانا | zânâ | زانا |
| دانا | čâzân | چازان |
| دانه | dâna | دانَه |
| دانه | dank | دَنک |
| دایره زنگی ،دف | dafa | دَفَه |
| دایم | dâyma | دایمَه |
| دایم | dâyim | دایم |
| دایه | dâyân | دایان |
| دایه | tâyân | تایان |
| دائی | xâḷō | خالوْ |
| دائی | xâḷ(a) | خالَه |
| دبّاغ | dabbâɣ | دَبّاغ |
| دچار | tūš | توش |
| دختر | kič | کچ |
| دختر عمو | kiča-mâm | کچَ مام |
| دختر کوچک | kičōḷa | کچوْلَه |
| دَر | la | لَه |

| | | |
|---|---|---|
| دُر | dur | در |
| درآمد | dast-kawt | دَست کوَت |
| درآن | tēydâ | تِی دا |
| درآنجا | lawē(dâ) | لَوِه دا |
| دراز | dirēž | دریِژ |
| درازا | dirēžī | دریِژی |
| درازایی | dirēžâyī | دریِژایی |
| در اینجا | lēra (kâna) | لِرَکانَه |
| در اینصورت | lawaydâ | لَوَی دا |
| درب | dark(a) | دَرکَه |
| دربان | darkawân | دَرکوَان |
| دربست | dar-bast | دَربَست |
| درخت ، دار | dâr | دار |
| درختکاری | dâr-čaqqândin | دارچَقّاندن |
| درخشان | gaš | گَش |
| درخشنده | runâk | روناک |
| درد | žân | ژان |
| درد | ʔēš | اِش |
| درد | hēš | هِش |
| دردسر | dardī-sar | دردی سَر |
| دردمند | hanâsa-sârd | هَناسَهَ سارد |
| دردمندی | hanâsa-sârdī | هَناسَهَ ساردی |
| درز | dirz | درز |
| درست | durust | درست |
| درست کار | durustkâr | درستکار |
| درشت | dirišt | درشت |
| درفش | diraws | دروَش |
| درگاه | dargâ | دَرگا |
| درمان | darmân | دَرمان |
| درمانده | dâmâw | داماو |
| دُرنا | qurīng | قرینگ |

| | | |
|---|---|---|
| قلینگ | qulīng | درنا |
| درونَه | dirwēna | درو |
| دَروازَه | darwâza | دروازه |
| دَروش | darwēš | درویش |
| درۆ | dirō | دروغ |
| درۆزن | dirōzin | دروغگو |
| دَرون | darūn | درون |
| هَناو | hanâw | درون سینه |
| دۆل | dōl | دره |
| لَو عَینَی دا | law?ayna(ydâ) | در همین لحظه |
| دَریا | daryâ | دریا |
| بَحر | baḥr | دریا |
| دَربیجَه | darƀīja | دریچه |
| دراو | dirâw | درم |
| دز | diz | دزد |
| دزی | dizī | دزدی |
| دزتی | dizētī | دزدی |
| دَست | dast | دست |
| دَسبَند | dasband | دست بند |
| لَه گۆر | lagōṛ | دسترس |
| دَسگۆر | dasgōṛ | دست فروش |
| دَسکِش | daskēš | دستکش |
| دَسمال | dasmâl | دستمال |
| دَسرَه | dasra | دستمال |
| حَق دَست | ḥaq-dast | دستمزد |
| دَستَه | dasta | دسته |
| دَسک | dask | دسته |
| کۆر | kōr | دسته ، گروه |
| پۆل | pōl | دسته ، گروه |
| چَپکَه | čapka | دستهٔ گل |
| باقَه | bâqa | دسته گندم و جز آن |
| دَشت | dašt | دشت |

| | | |
|---|---|---|
| دشمن | dužmin | دژمن |
| دشنام | jinēw | جنێو |
| دعا | du?â | دعا |
| دغل ، حُقّه | ḥuqqa | حقّه |
| دغل باز | ḥuqqabâz | حقّه باز |
| دفتر | daftar | دَفتَر |
| دقیق | daqīq | دَقیق |
| دقیقه | daqīqa | دَقیقَه |
| دکان | dukân | دکان |
| دکاندار | dukândâr | دکاندار |
| دل | diḷ | دل |
| دل آزردگی | diḷ-hēšân | دل هِشان |
| دل آزرده | diḷ-hēšâw | دل هِشاو |
| دلّاک | dallâk | دَلّاک |
| دلّال | dallâl | دَلّال |
| دل تنگ | diḷ-tang | دلتَنگ |
| دل سرد | diḷ-sârd | دل سارد |
| دُلمه | dulma | دلمَه |
| دَلو | satl | سَطل |
| دُم | kilk | کلک |
| دَم ، لبه | dam | دَم |
| دَم ، کوره | kūra | کورَه |
| دمدمی مزاج | wâzwâzī | وازوازی |
| دمیدن خورشید ، دویدن | halâtin | هَلاتن |
| دمیدن کوره | damândin | دَماندن |
| دنبال | ladūy | لَدوی |
| دنبلان | gūn | گون |
| دنبه | dūg(a) | دوگَه |
| دندان | didân | ددان |
| دندانه | didâna | ددانَه |
| دنده | parâsū | پَراسو |
| دَنگ دَنگ | danga-dang | دَنگَ دَنگ |

| | | |
|---|---|---|
| دنیا | dinyâ | دنیا |
| دو | dū | دو |
| دوازدَه | dwâzda | دوازده |
| دیسان | dīsân | دوباره |
| دو پشتکی | dūpištakī | دو ترکه |
| دوکَل | dūkal | دود |
| دور | dūr | دور |
| دَور | dawr | دُور ، اطراف |
| گَر | gaṛ | دُور نشستن |
| دو رو | dūṛū | دو رو |
| دَور و بَر | dawrū-bar | دُور و بَر |
| کوُرَه | kōṛa | دُور هم |
| دُوست | dōst | دوست |
| یار | yâr | دوست |
| دُوستایَتی | dōstâyatī | دوستی |
| دُو | dō | دوغ |
| دُوغاو | dō7âw | دوغاب |
| دوصَت | dūsat | دویست |
| دَولَت | dawlat | دولت |
| دَه | da | دَه |
| دِه | dē | دِه |
| گند | gund | دِه |
| زار | zâr | دهان |
| لادِیی | lâdēyī | دهاتی |
| دَهل | dahul | دهل |
| باوشک | bâwišk | دهن دره |
| دیانَت | dyânat | دیانت |
| دِرَنگ | dirang | دیر ، درنگ |
| دوِنکَه | dwēnē(ka) | دیروز |
| دوِهشَو | dwē-šaw | دیشب |
| دوِنِه شَوِه | dwēnē-šaw(ē) | دیشب |

| | | |
|---|---|---|
| دیگ | manjal | مَنجَل |
| دیگر | (ī)dī | ایدی |
| دیگر | dīka | دیکَه |
| دیگر | ʔaw-ʔīdī | اَوایدی |
| دیگران | ʔawân-ʔīdī | اَوان ایدی |
| دیم | dēm | دِم |
| دین | dīn | دین |
| دین دار | dīndâr | دین دار |
| دیو | dēw | دِو |
| دیوار | dīwâr | دیوار |
| دیوان | dīwân | دیوان |
| دیوانه | šēt | شِت |
| دیوانه | dēwâna | دِوانَه |

ذ

| | | |
|---|---|---|
| ذرّه | zaṛṛa | ذَرَّه |
| ذکر | zikr | ذکر |

ر

| | | |
|---|---|---|
| راجع | râji? | راجع |
| راز، سِرّ | siṛ | سر |
| راست | ṛâst | راست |
| راستگو | ṛâstgō | راستگوُ |
| راضی | ṛâzī | راضی |
| ران | ṛân | ران |
| راه | ṛē(gâ) | رِهگا |
| راه | ṛēga | رِهگَه |
| راه باریک | ṛēčika | رِه چکَه |
| راهزن | ṛēgīr | رِه گیر |
| راهنما | râbar | رابَر |
| رُب | rub | رب |
| رَب | ṛab | رَب |
| رتیل | hōla-paza | هوُلَ پَزَه |

| | | |
|---|---|---|
| رختخواب | nwēn | نوِن |
| رد پا ، اثر | šwēn | شوِن |
| ردیف | qatâr | قطار |
| ردیف | rēz | رِز |
| رَز ، مُو | mēw | مِو |
| رشته (خوارکی) | harišta | هَرشتَه |
| رشته پلو | harišta-piḷâw | هَرشتَه پلاو |
| رطوبت ، نم | šē | شِه |
| رعد | girma | گرمَه |
| رعد | girmay-hawrī | گرمَی هَوری |
| رعیّت | ra?ēt | رَعِت |
| رعیّتی | ra?ētī | رَعِتی |
| رفیق | ?âwâl | آوال |
| رُک ، صریح | patī | پَتی |
| رکاب | rikēf | رکِف |
| رکاب | ?âwzang | آوزَنگ |
| رگ | rag | رَگ |
| رگبار | dasṛēž | دَسرِژ |
| رنج ، درد | ranj | رَنج |
| رنج ، درد | žân | ژان |
| رنج شدید | garma-žân | گَرمَژان |
| رنگ | ṛang | رَنگ |
| رنگارنگ | ṛangâw-ṛang | رَنگاو رَنگ |
| رنگرز | ṛangrēz | رَنگرِز |
| رنگرزی | ṛangrēzī | رَنگرِزی |
| رنگین | ṛangīn | رَنگین |
| رنگین کمان | kulka-zērīn | کلکَ زِرین |
| رواج | ṛawâj | رَواج |
| روال ، طرز | tarz | طَرز |
| روان | rawân | رَوان |
| روانه | rawâna | رَوانَه |

| | | |
|---|---|---|
| روباه | rēwī | رِوی |
| رو ، صورت | rū | رو |
| روح | rōh | رُوح |
| رودخانه | čōm | چُوم |
| رودخانه | čam | چَم |
| رودخانه | rūbâr | روبار |
| روده | rīxōla | ریخُولَه |
| روز ، خورشید | rōž | رُوژ |
| روزانه | rōžâna | رُوژانَه |
| روز قیامت | rōžī-qyâmatē | رُوژی قیامَتِه |
| روزنه | kulânka | کلانکَه |
| روزه | rōžū | رُوژو |
| روشن | rūn(âk) | روناک |
| روشنائی ، روشنی | rūnâkâyī | روناکایی |
| روشنائی ، روشنی | rūnâkī | روناکی |
| روغن | rōn | رُون |
| روغنی | rōnâwī | رُوناوی |
| روی | (ba)sar | بَسَر |
| رویهم | lasaryēk | لَسَر یِک |
| ریسمان | gūrīs | گوریس |
| ریسمان | kandir | کَندر |
| ریسمان پشمی ، نخ‌پشمی | bañ | بَن |
| ریش | rīdēn | ریدِن |
| ریش سفید | rīš-sipī | ریش سپی |
| ریشهٔ پارچه | rīšū | ریشو |
| ریشهٔ گیاه | rīša | ریشَه |
| ریشه دار | rīšadâr | ریشَه‌دار |
| ریگ | ralm | رَلم |

ز

| | | |
|---|---|---|
| زائو | zâw | زاو |
| زائو | zēystân | زِیستان |

| | | |
|---|---|---|
| زاج | zâx | زاخ |
| زارع | jūtir | جوتر |
| زارع | jūtyâr | جوتیار |
| زاغ دو رنگ | qala-sâbūnī | قَلَ صابونی |
| زاغ سیاه | qâžū | قاژو |
| زاغهٔ گوسفند | hōḷ | هوُل |
| زالو | zarū | زَرو |
| زالزالک | gēwiž | گوِژ |
| زانو | ʔažnō | أژنوٌ |
| زایمان ، زائیدن | zân | زان |
| زبان | zimân | زمان |
| زبان کوچک | zimâna-čikōla | زمانَ چکوُلَه |
| زبر ، خشن | zūr | زور |
| زخم | biṛīn | برین |
| زخمی | biṛīndâr | بریندار |
| زر | zēṛ | زِر |
| زراعت | zarâʔat | زَراعَت |
| زراعت دیم | dēma-kâr | دِمَ کار |
| زرد | zard | زَرد |
| زردالو | qaysī | قَیسی |
| زردچوبه | zarda-čēwa | زَردَچوَه |
| زردهٔ تخم مرغ | zardēna | زَردِنَه |
| زرشک | zirišk | زرشک |
| زرگر | zēṛīngar | زِرینگَر |
| زرنگ ،زیرک ، عاقل | ziring | زرنگ |
| زرنگ ،زیرک ، عاقل | žīr | ژیر |
| زرنگی | ziringī | زرنگی |
| زره | zirē | زرِه |
| زشت | nâḥaz | ناحَظ |
| زعفران | zaʔfarân | زَعفَران |
| زغال | ražī | رَژی |

| | | |
|---|---|---|
| زغال دان | razĭdân | رَژی دان |
| زکام | halâmat | هَلامَت |
| زگیل | bâlōka | بالؤکَه |
| زلال | rūn | رون |
| زلزله | būma-larza | بومَ لَرزَه |
| زلف • | zulf | زلف |
| زمان | zamân | زَمان |
| زمانه | zamâna | زَمانَه |
| زمرّد | zimrūt | زمروت |
| زمستان | zistân | زستان |
| زمین | ʔarz | أرز |
| زمین | zawī | زَوی |
| زمین شخم زده شده | šēward | شِوَرد |
| زمین‌آیش | jâr | جار |
| زن | žin | ژن |
| زن شیر دوش | bērī | بِری |
| زناشوبی | žin-hēnân | ژن هِنان |
| زن برادر | birâ-žin | براژن |
| زنبور | zargata | زَرگَتَه |
| زنبور عسل | mēš-hangwīn | مِش هَنگوین |
| زنبور ملکه | šâ-hang | شاهَنگ |
| زنبیل | qartâla | قَرتالَه |
| زنجیر | zanjīr | زَنجیر |
| زندان | zindân | زندان |
| زندان | bandī-xâna | بَندی خانَه |
| زندان | hafs-xâna | حَفس خانَه |
| زندانی | bandī | بَندی |
| زن دائی | xâlō-žin | خالؤ ژن |
| زندگی ، زندگانی | žīn | ژین |
| زندگی ، زندگانی | zindagânī | زندگانی |
| زنده | zindū | زندو |

| | | |
|---|---|---|
| زَنگ | zang | زنگ اخبار |
| ژَنگ | žang | زنگ‌فلز |
| ژَنگاوی | žangâwī | زنگ زده |
| زَنگولَه | zangūḷa | زنگوله |
| زو | zū | زود |
| زۆر | zōr | زور ، قوّت |
| قوّت | quwwat | زور ، قوّت |
| لورَه | lūra | زوزه |
| ژێ | žē | زِه |
| ژَهر | žahr | زهر |
| زۆر | zōr | زیاد |
| زۆری | zōrī | زیادی |
| زیارَت | zyârat | زیارت |
| شَنگ | šang | زیبا |
| جوان | jwân | زیبا |
| ژێر | žēr | زیر |
| بن | bin | زیر |
| لَبَر | labar | زیر |
| هَنگل | hangiḷ | زیر بغل |
| دَستو پێوَند | dastū-pēwand | زیر دست |
| زیرَه | zīra | زیره |
| زین | zīn | زین |
| ڕَخت | ṛaxt | زیور نقره‌ای اسب |

س

| | | |
|---|---|---|
| قَراغ | qarâγ | ساحل |
| دَست کرد | dast-kird | ساخت دست |
| خانو | xânū | ساختمان |
| خانو بَرَه | xânūbara | ساختمان |
| اَرزَکی | ʔarzakī | ساختمان یک طبقه |
| ڕێک کَوتو | ṛēk-kawtū | سازگار |
| سازَندَه | sâzanda | سازنده |

| | | |
|---|---|---|
| ساعت | sa?ât | سَعات |
| ساقی | sâqī | ساقی |
| ساکن | nīšta-jē | نیشتَ جِه |
| سال | sâḽ | سال |
| سال بین برداشت دو محصول | warz | وَرز |
| سال آینده | sâḽī-dwâya | سالی دوایَه |
| سال آینده | sâḽēkī-tir | سالِکی تر |
| سال آینده | sâḽēkī-dīka | سالِکی دیکَه |
| سالانه | sâḽâna | سالانَه |
| سالم | sâq | ساق |
| سایه | sâya | سایَه |
| سایه | sēbar | سِه بَر |
| سایه | nīsē | نیسِه |
| سایه بان | kapr | کَپر |
| سبز | kask | کَسک |
| سبز (در گیاه) | šīn | شین |
| سبزه | sabza | سَبزَه |
| سبزه زار | zamand | زَمَند |
| سبزه‌زار | šīnâward | شیناوَرد |
| سبزه رو | ras-asmar | رَش اَسمَر |
| سبزی | šīnâyī | شینابی |
| سبزی خوردن | gyâ-xwârdin | گیاخواردن |
| سبک ، کم وزن | sūk | سوک |
| سبوس | kapak | کَپَک |
| سبیل | simēl | سِمِل |
| سپر | matâl | مَتال |
| سپس | dajâ | دَه جا |
| ستاره | ?astēra | اَستِرَه |
| ستاره دار | ?astēradâr | اَستِرَه دار |
| ستبر | ?astūr | اَستور |
| ستم | zulm | ظلم |

| | | |
|---|---|---|
| ظلم کَر | zulmkar | ستمگر |
| سژدَه | sužda | سجده |
| بَیانی | bayânī | سَحَر، پیش‌از طلوع آفتاب |
| سَخلَتی | saxlatī | سختی ، پریشانی |
| قسَه | qisa | سخن |
| سَر | sar | سَر |
| کَلَّه | kalla | سَر |
| سر | siṛ | سِرّ |
| سَراو | sarâw | سراب |
| سَرَوژِر | saraw-žēr | سرازیر |
| سَر بَرَوخوار | sarbaraw-xwâr | سرازیر |
| آخر | ?âxir | سرانجام |
| قُرقوشم | qorqōšm | سرب |
| سَرباز | sarbâz | سرباز |
| سَرَو ژور | saraw-žūr | سربالایی |
| سنور | sinūr | سرحدّ |
| سور | sūr | سرخ |
| سارد | sârd | سرد |
| سَردار | sardâr | سردار |
| سَرُوک | sarōk | سردار |
| سَرِ شَه | sar-ēša | سردرد |
| کوِستان | kwēstân | سردسیر |
| سَرزَنشت | sarzaništ | سرزنش |
| سَری شَوِه | sarī-šawē | سرشب |
| قَیماق | qaymâq | سرشیر |
| سَرتوِه | sartwē | سرشیر |
| کوُخَه | kōxa | سرفه |
| سرکَه | sirka | سرکه |
| عَبدال | ?abdâl | سرگردان |
| سَرما | sarmâ | سرما |
| سَرمابون | sarmâ-būn | سرماخوردگی |

| | | |
|---|---|---|
| سرمای شدید (خراب کننده‌محصول) | šaxta | شَختَه |
| سرمایه | mâya | مایَه |
| سرمه | kil | کل |
| سرمه‌ای | surmayī | سرمَه‌یی |
| سُرنا | zurnâ | زرنا |
| سرنیزه | sar-nēza | سَرنێزَه |
| سرو | sarv | سَرو |
| سرور | sarwar | سَروَر |
| سریش | čirēš | چرێش |
| سُرین ،کفل | pūz | پوز |
| سُرین ، کفل | kafal | کَفَل |
| سطل | dōḷka | دۆڵکَه |
| سفارش | sifâriš | سفارش |
| سفال | swâlat | سوالَت |
| سفت | raq | رَق |
| سفر | safar | سَفَر |
| سفره ، خوان | sifra | سفرَه |
| سفره ، خوان | xwân | خوان |
| سفید | sipī | سپی |
| سفیدی | sipētī | سپێتی |
| سفیه ، خُل | jēl | جێل |
| سقط جنین | mindâḷ-labar-čūn | منداڵ لەبَر چون |
| سقف دهان | malâšū | مَلاشو |
| سکسکه | nizgara | نزگرَه |
| سکّه | sika | سکَه |
| سگ آبی | sagâw | سَگاو |
| سگ ماده | dēla-sag | دێلَ سَگ |
| سگ نر | gōla-sag | گۆلَ سَگ |
| سل | darda-bârika | دَردَ باریکَه |
| سلام | silâw | سلاو |
| سلامتی | sâqī | ساقی |

| | | |
|---|---|---|
| سلامتی | silâmatī | سلامَتی |
| سلسله | silsila | سلسلَهٔ |
| سلطان | sultân | سلطان |
| سلمانی | sartâš | سَرتاش |
| سلیقه | salīqa | سَلیقَهٔ |
| سلیقه | mišūr | مشور |
| سُم | sim | سم |
| سماق | tirš | ترش |
| سماق | simâq | سماق |
| سماور | samâwar | سَماوَر |
| سمنو | samanī | سَمَنی |
| سنبل | sumbul | سمبل |
| سنجد | sinjū | سنجو |
| سند | sanad | سَنَد |
| سندان | dazgâ | دَزگا |
| سنگ | bard | بَرد |
| سنگ آسیا | bard-âš | بَرداش |
| سنگ پا | barda-pē | بَردَپه |
| سنگ پشت | kīsaḷ | کیسَل |
| سنگر | sangar | سَنگَر |
| سنگر | matarēz | مَتَرز |
| سنگین | qurs | قرص |
| سنگین | girân | گران |
| سنگینی | qursâyī | قرصایی |
| سنگینی | girânī | گرانی |
| سو، طرف | lâ | لا |
| سواد | sawâd | سَواد |
| سوار | swâr | سوار |
| سوت | fītū | فیتو |
| سوخت، سوختنی | sūtamanī | سوتَمَنی |
| سوراخ سوراخ | kunkun | کن‌کن |
| سوزن معمولی | darzī | دَرزی |
| سوزن بزرگ | tabana | تَه بَنَهٔ |

| | | |
|---|---|---|
| سوزن جوالدوز | šūžin | شوزن |
| سوزن دان | darzīdân | دَرزی دان |
| سوسک سیاه | qâlōča | قالوُچه |
| سوغات | dyârī | دیاری |
| سوگند | swēnd | سوِند |
| سه | sē | سِه |
| سهم ، قسمت | baš | بَش |
| سهم دار، شریک | bašdâr | بَشدار |
| سی | sī | سی |
| سیاه | ṛaš | رَش |
| سیاه چرده | ṛaš-asmar | رَش اَسمَر |
| سیاه سرفه | kuxa-ṛaša | کخَ رَشَه |
| سیاه و سفید | baḷak | بَلَک |
| سیب | sēw | سِو |
| سیب زمینی | yâraḷ-mâsī | یارَل ماسی |
| سیخ | šīša | شیشَه |
| سیّد | sayd | سَید |
| سیّد | sayyid | سَیِّد |
| سیر (درمقابل گرسنه) | tēr | تِر |
| سیر (گیاه) | sīr | سیر |
| سیزده | sēzda | سِزدَه |
| سیصد | sēsat | سِه صَت |
| سیگار | sīγâr | سیغار |
| سیل | sēlâw | سِلاو |
| سیم برق | sīm | سیم |
| سیم ، نقره | zēw | زِو |
| سینه | sīng | سینگ |
| سینی | majōʔma | مَجوُعمَه |

ش

| | | |
|---|---|---|
| شاخ | šâx | شاخ |
| شاخه | lik | لک |
| شاخه | liq | لق |
| شاد | xōš | خوُش |

| | | |
|---|---|---|
| کَیف خۆش | kayf-xōš | شاد |
| شاگرد | šâgird | شاگرد |
| شال | šâl | شال |
| چارشێوشان | čâršēw-šân | شال زنانه |
| شام | šâm | شام شب |
| شازدَه | šâzda | شانزده |
| شانَه | šâna | شانهٔ سر |
| شان | šân | شانه، کتف |
| شاه | šâh | شاه |
| جاترَه | jâtra | شاه تره |
| شاید | šâyid | شاهد |
| شارَگ | šâ-rag | شاهرگ |
| شَهێن | šahēn | شاهین |
| شَو | šaw | شب |
| چَک چَکیلَه | čak-čakīḷa | شب پره |
| سێوَرَه | sēwara | شبدر |
| آونگ | ʔâwing | شبنم |
| سیخوار | sīxwâr | شبنم یخ زده |
| زقم | zuqm | شبنم یخ زده |
| خسار | xusâr | شبنم یخ زده |
| وشتر | wištir | شتر |
| دَیلاغ | daylâɣ | شتر بچه |
| دَیلاغی نێر | daylâɣī-nēr | شتر بچه نر |
| دَیلاغی مێ | daylâɣī-mē | شتر بچه ماده |
| لۆک | lōk | شتر نر |
| آروانَه | ʔârwâna | شتر ماده |
| وشترَوان | wištirawân | شتربان |
| آزا | ʔâzâ | شجاع |
| آزایَتی | ʔâzâyatī | شجاعت |
| شێو | šēw | شخم |
| کێلان | kēlân | شخم زدن |
| شدّت | šiddat | شدّت |
| تند | tund | شدید |

| | | |
|---|---|---|
| مَی | may | شراب |
| شَراب | šarâb | شراب |
| شَرافَت | šarâfat | شرافت |
| مَرج | marj | شرط |
| رۆژهَلات | ṛōž-halât | شرق |
| شَرمَندَه | šarmanda | شرمنده |
| شَش | šaš | شش |
| سی پَلاک | sīpalâk | شُش |
| شِصت | šēst | شصت |
| شَشصَت | šašsat | ششصد |
| شَطرَنج | šatranj | شطرنج |
| شَطرَنجِن | šatranjēn | شطرنج بازی |
| تیشک | tīšk | شعاع نور |
| شِعر | še?r | شعر |
| بلِیسَه | biḷēsa | شعله |
| چَقَل | čaγal | شغال |
| تکاکار | tikâkâr | شفاعت کننده |
| شک | šik | شک |
| راو | ṛâw | شکار |
| شکار | šikâr | شکار |
| شَوراو | šaw-ṛâw | شکارشب |
| راوکَر | ṛâwkar | شکارچی |
| راوچی | ṛâwčī | شکارچی |
| قَلش | qalš | شکاف ، تَرَک |
| قَلشت | qališt | شکاف ، تَرَک |
| شکایَت | šikâyat | شکایت |
| شَکر | šakr | شِکر |
| شکر | šukr | شُکر |
| شکرانَه | šukrâna | شُکرانه |
| نَبَز | nabaz | شکست ناپذیر |
| شکان | šikân | شکستن |
| شکاو | šikâw | شکسته |
| شکَستَه بَند | šikasta-band | شکسته بند |

| | | |
|---|---|---|
| شکم | zig | زگ |
| شکمو | zōrxōr | زۆر خۆر |
| شکنبه | wirg | ورگ |
| شکوفه | šikōfa | شکۆفَه |
| شُل | šiḷ | شل |
| شلوار زنانه کردی | darpē | دَرپێ |
| شلوار مردانه کردی | pântōl | پانتۆل |
| شلوار مردانه معمولی | šalwâr | شَلوار |
| شلوار مردانه معمولی | dūlīnga | دو لینگَه |
| شلوغ | šulūγ | شلوغ |
| شما | ʔangō | اَنگۆ |
| شما | ʔēwa | اِوَه |
| شمال، باد ملایم خنک | šaṃâḷ | شَمال |
| شمشیر | šīr | شیر |
| شمع | šam | شَم |
| شنا | mala | مَلَه |
| شنگ | ʔaspīng | اَسپینگ |
| شنونده | gwēgīr | گوێ گیر |
| شنونده | gwēdayir | گوێ دَیر |
| شوخ | šōx | شۆخ |
| شور | swēr | سوێر |
| شوربا | šōrbâw | شۆرباو |
| شوره | šōra | شۆرَه |
| شوره زار | šōrakât | شۆرَکات |
| شوهر | šū | شو |
| شوهر | mērd | مێرد |
| شهادت | šâyidī | شایدی |
| شهر | šâr | شار |
| شهید | šâhīd | شاهید |
| شیدا، دیوانه | šēt | شێت |
| شیپور | kara-nâ | کَرَنا |
| شیرآب | šēra | شێرَه |

| | | |
|---|---|---|
| شیر خوردنی | šīr | شیر |
| شیر جنگل | šēr | شِر |
| شیر برنج | šīr-birinj | شیر برنج |
| شیردان (نوعی ظرف) | šīrdân | شیردان |
| شیردان (عضو بدن حیوان) | gwândēn | گواندِن |
| شیرهٔ عسل | ṛawâq | رُواق |
| شیرین | šīrīn | شیرین |
| شیرینی | šīrnī | شیرنی |
| شیشه | šūša | شوشَه |
| شیطان | šaytân | شَیطان |
| شیون | šīn | شین |
| شیهه (صدای اسب) | ḥīla | حیلَه |

ص

| | | |
|---|---|---|
| صابون | sâbūn | صابون |
| صاحب | sâḥib | صاحب |
| صاحب | xâwan | خاوَن |
| صاحبخانه | sâḥib-mâḷ | صاحب، مال |
| صاحبخانه | xâwan-mâḷ | خاوَن مال |
| صاف | taxt | تَخت |
| صاعقه | birūska | بروسکَه |
| صبح | sibḥaynē | صبحَینِه |
| صبح | sibaynē | صبَینِه |
| صبحانه | barčâyī | بَرچایی |
| صحرا | dašt | دَشت |
| صحرا | saḥrâ | صَحرا |
| صحیح | ʔasaḥ | اَصَح |
| صحیح | râst | راست |
| صد | sat | صَت |
| صدا | bâng | بانگ |
| صدا | dang | دَنگ |
| صدای اسب (شیهه) | ḥīla | حیلَه |

| | | |
|---|---|---|
| صدای الاغ (عَرعَر) | zaṛṛa | زَرَّه |
| صدای باز | čirīka | چریکَه |
| صدای برّه | kâra | کارَه |
| صدای بلند | girma | گرمَه |
| صدای خِرخِر | xiṛṛa | خرَّه |
| صدای زنبور | wiza-wiz | وزَ وز |
| صدای سگ | ḥapa | حَپَه |
| صدای کبک | qâspa | قاسپَه |
| صدای کلاغ | qâra-qâr | قارَ قار |
| صدای گاومیش | naqqa | نَقَّه |
| صدای گوسفند (بَع بَع ) | bâṛa | بارَه |
| صرفه جوبی | pâša-kawt | پاشَ کوَت |
| صغیر | saγīr | صَغیر |
| صف | saf | صَف |
| صفت | sifat | صفَت |
| صندلی | sandalī | صَندَلی |
| صورتی | sūratī | صورَتی |
| صیفی کاری | bēstân | بِستان |

ض

| | | |
|---|---|---|
| ضایع | zâya | ضایَه |
| ضد | zid | ضد |
| ضربه | zarba | ضَربَه |
| ضرر ، زیان | zyân | زیان |
| ضعف | bētâqatī | بِه طاقَتی |
| ضعیف | bētâqat | بِه طاقَت |
| ضعیف | bēquwwat | بِه قوَّت |

ط

| | | |
|---|---|---|
| طاس. کچل | bēmū | بِه مو |
| طاس، کچل | kačal | کَچَل |
| طاس، ظرف شیر | tâs | طاس |
| طاقت | tâqat | طاقَت |

| | | |
|---|---|---|
| طاقچه | rifḥa | رفحَه |
| طالبی ، گرمک | girka | گرکَه |
| طاووس | tâwis | طاوس |
| طایفه | tâyfa | طایفَه |
| طبقهٔ ساختمان | martaba | مَرتَبَه |
| طبل | tapl | طَپل |
| طپانچه | damânča | دَمانچَه |
| طرف | lâ | لا |
| طشت | tašt | طَشت |
| طعم ، مزه | tâm | طام |
| طلا ، زر | zēṛ | زر |
| طلبکار | sâḥib-qarz | صاحب قَرض |
| طلبه | faqē | فَقه |
| طلبهٔ پیشرفته | musta?id | مستَعد |
| طلسم | talasm | طَلَسم |
| طمع | tamâ | طَما |
| طمع | tamâḥ | طَماح |
| طمع کار | tamâkâr | طَماکار |
| طناب | tanâf | طَناف |
| طناب پنبه‌ای | širīt | شریت |
| طوطی | tūtī | طوطی |
| طوفان | tōfân | طوُفان |
| طویله | tawīla | طَویلَه |
| طویلهٔ اسب | maytar-xâna | مَیتَرخانَه |
| طهارت | târat | طارَت |

ظ

| | | |
|---|---|---|
| ظالم | zâlim | ظالم |
| ظهر | nīwa-ṛō | نیوَه رو |

ع

| | | |
|---|---|---|
| عادت | ?âdat | عادَت |
| عاشق | ?âšiq | عاشق |

| | | |
|---|---|---|
| عاشقانه | ?âšqâna | عاشقانَهَ |
| عاقبت | ?âqibat | عاقبَت |
| عاقل | ?âqil | عاقل |
| عاقل | zōrzân | زۆرزان |
| عاقلانه | ?âqlâna | عاقلانَهَ |
| عالم | ?âlam | عالَم |
| عبا | ?abâ | عَبا |
| عجله | pala | پَلَهَ |
| عدالت | ?adâlat | عَدالَت |
| عدس | nīsk | نیسک |
| عذاب | ?azâb | عَذاب |
| عذاب | ?âzâb | عاذاب |
| عذر | ?uzr | عذر |
| عرق بدن | ?âraqa | عارَقَهَ |
| عرق خوردنی | ?âraq | عارَق |
| عروس، عروسک | būk | بوک |
| عروسی ، رقص عروسی | dâwat | داوَت |
| عزم | ?azm | عَزم |
| عزیز | xōša-wīst | خۆش ویست |
| عسل | hangwīn | هَنگوین |
| عشق | ?išq | عشق |
| عشق | ?awīn | اَوین |
| عصا | guččân | گچّان |
| عصبانی | tūra | تورَه |
| عصر | ?ēwâra | ایوارَه |
| عضله، ماهیچه | mâyīča | مایی چَه |
| عطّار | ?attâr | عَطّار |
| عطر | ?atr | عَطر |
| عطسه | pišmīn | پشمین |
| عقاب | halō | هَلۆ |
| عقب | dwâ | دوا |

| | | |
|---|---|---|
| عقد ازدواج | mâra | مارَه |
| عقرب | dūpišk | دوپشک |
| عقل | ?âql | عاقل |
| عفو | ?afū | عَفو |
| عکس | ?aks | عَکس |
| عکس | wēna | وِنَه |
| علاج | ?ilâj | علاج |
| علّاف | ?allâf | عَلّاف |
| عمارت | xânūbara | خانو بَرَه |
| عمامه | mandīl | مَندیل |
| عُمر | ?umr | عمر |
| عُمر | ?amir | عَمر |
| عملگی | fa?layī | فَعلَه‌یی |
| عمله | fa?la | فَعلَه |
| عمو | mâm | مام |
| عمّه، خاله | pūr | پور |
| عنکبوت | jâl-jâlūka | حال جالوکه |
| عنوان | ?inwân | عنوان |
| عیب | ?ayb | عَیب |
| عید، جشن | jēžn | جِژن |
| عید قربان | jēžnī-qurbânē | جِژنی قربانِه |
| عیدی | jēžnâna | جِژنانَه |
| عیش | ?ayš | عَیش |

غ

| | | |
|---|---|---|
| غار | ?aškawt | اَشکَوت |
| غارت | tâlân | تالان |
| غاز | qâz | قاز |
| غاز وحشی | sī | سی |
| غاز وحشی(نوع خاص) | xâsa-sī | خاصَ سی |
| غافل | xâfil | خافل |
| غایب، گم | wen | وِن |

| | | |
|---|---|---|
| غرب ، غروب | ṛōžâwâ | ڕۆژاوا |
| غربال | bēžīng | بێژینگ |
| غُر غُر | bōḷ-a | بۆڵەَ |
| غَرغَره | γar-γaṛa | غَرغَڕَ |
| غریب | γarīb | غَریب |
| غریبی ، غربت | γarībâyatī | غَریبایَتی |
| غریبه | bēgâna | بێگانَ |
| غزا ، جنگ | xazâ | خَزا |
| غزال | xazâḷ | خَزاڵ |
| غسل | γusl | غسل |
| غَش | fē | فێ |
| غلاف خنجر و شمشیر | kâlân | کالان |
| غَلَط | γalat | غَلَط |
| غلغلک | qidīḷka | قدیڵکَ |
| غم ، غصه | γam | غَم |
| غم ، غصه | xam | خَم |
| غم ، غصه | xafat | خَفَت |
| غم ، غصه | pažâra | پَژارَ |
| غمگین | γamīn | غَمین |
| غمناک | xamnâk | خَمناک |
| غنچه | γunča | غنچَ |
| غنی | xanī | خَنی |
| غوغا | qâwa-qâw | قاوَ قاو |
| غیب | γayb | غَیب |
| غیر | γayr | غَیر |
| غیر | jiga | جگَ |
| غیرت | γīrat | غیرَت |

ف

| | | |
|---|---|---|
| فاصله | mōwdâ | مۆودا |
| فال | fâl | فال |
| فانوس | fânūs | فانوس |

| | | |
|---|---|---|
| فَنَر | fanar | فانوس |
| فایدَه | fâyda | فایده |
| قازانج | qâzânj | فایده |
| پلیتَه | pilīta | فتیله |
| جنێو | jinēw | فحش |
| فدا | fidâ | فدا |
| تانوت | tânūt | فداکاری |
| بَرین | barīn | فراخ |
| هَلاتن | haḷâtin | فرار ، فرارکردن |
| هَلاتو | haḷâtū | فراری |
| قَلَو | qalaw | فربه |
| صبحَینه | sib(ḥ)aynē | فردا |
| صبحَی | sib(ḥ)ay | فردا |
| صبحَی شَوه | sib(ḥ)ay-šawē | فرداشب |
| فَرش | farš | فرش |
| مَلائِکَه | malâʔēka | فرشته |
| هَل | hal | فرصت |
| فرفرَه | fiṛfiṛa | فرفره |
| فرفرۆکَه | fiṛfiṛōka | فرفره |
| فَرق | farq | فرق |
| فَرمان | farmân | فرمان |
| بَه گوه | bagwē | فرمانبر |
| فَرماندَر | farmândar | فرمانده |
| فرۆش | firōš | فروش |
| فریو | firīw | فریب |
| فَساد | fasâd | فساد |
| پال | pâḷ | فشار ، هُل |
| فیشَک | fīšak | فشنگ |
| گو | gū | فضله |
| تَرس | tars | فضلهٔ اسب ، الاغ ، قاطر |
| تَپالَه | tapâla | فضلهٔ گاو ، گاومیش |

| | | |
|---|---|---|
| مصلهٔ گوسفند ، بز ، شتر | kišpâl | کشپال |
| مصلهٔ مرغ | jīqna | جیقنَه |
| مصلهٔ موش | gūmišk | گومشک |
| فقط | faqat | فَقَط |
| فقیر | hažâr | هَژار |
| فقیر | hanâsa-sârd | هَناسَه سارد |
| فک | šawīlka | شَویلکَه |
| فک بالا | šawīlkay-sarē | شَویلکَی سَرِه |
| فک پائین | šawīlkay-xwârē | شَویلکَی خوارِه |
| فکر | fikr | فکر |
| فلاخن | qōčaqânī | قوچَقانی |
| فلان | fiḷân | فلان |
| فلفل سبز | bībâr | بی بار |
| فلفل کوبیده | ʔīsīwat | ایسیوَت |
| فنجان | finjân | فنجان |
| فندق | findiq | فندق |
| فواره | fawâra | فَوارَه |
| فوت | fūt | فوت |
| فوتبال | fitbâl | فتبال |
| فوتبال بازی | fitbâlēn | فتبالِن |
| فوری ، سریع | dasba-jḗ | دَس بَه جِه |
| فوری ، سریع | xērâ | خِرا |
| فولاد | pōlâ | پۆلا |
| فولادی | pōlâyī | پۆلایی |
| فیروزه | pīrōza | پیرۆزَه |
| فیل | fīl | فیل |

ق

| | | |
|---|---|---|
| قابلمه | qâblama | قابلَمَه |
| قابلیت | qâbīlat | قابیلَت |
| قاتل | pyâwkūž | پیاوکوژ |
| قاچ زین | qal̃-pūz | قَل پوز |

| | | |
|---|---|---|
| قارچ | kârg | کارگ |
| قاشق | kawčik | کوچک |
| قاصد | qâsid | قاصد |
| قاضی | qâzī | قاضی |
| قاطر | ʔēstir | استر |
| قالی | mâfūra | مافوره |
| قالی بافی | tawn-kirdin | تون کردن |
| قالیچه | qâlīča | قالیچه |
| قافله | qâfla | قافله |
| قایق | lutka | لتکه |
| قبا ، نوعی کت | kawâ | کوا |
| قباله | qabâḷa | قباله |
| قبر ، گور | qabr | قبر |
| قبر ، گور | gōṛ | گور |
| قبرستان | qabrân | قبران |
| قبرستان | qabristân | قبرستان |
| قبل ، پیش | pēš | پش |
| قبل ، پیش | sâbiq | سابق |
| قبلا | lapēšdâ | له پشدا |
| قبله | qibla | قبله |
| قبول | qabūl | قبول |
| قپان | qapân | قپان |
| قپان دار | qapândâr | قپان دار |
| قپان داری | qapândârī | قپان داری |
| قحطی | qâtī | قاطی |
| قحطی | girânī | گرانی |
| قد ، اندام | qat | قت |
| قد ، اندام | bažn | بژن |
| قدرت ، اختیار | dasaḷât | دسلات |
| قدقد | qirta-qirt | قرت قرت |
| قدم | hangâw | هنگاو |

| | | |
|---|---|---|
| قدیم | lamēž | لَه مِژ |
| قدیم | qadīm | قَدیم |
| قدیمی ، کهنه | kōn | کوۆن |
| قدیمی ، کهنه | lamēžīna | لَه مِژینَه |
| قرار | qarâr | قَرار |
| قربان | qurbân | قربان |
| قربانی | gâwū-gardūn | گاو وگَردون |
| قرض | qarz | قَرض |
| قرض | wâm | وام |
| قرمز | sūr | سور |
| قرن | qarn | قَرن |
| قرن | čarx | چَرخ |
| قَسَم ، سوگند | swēnd | سوێند |
| قشنگ | ǰwân | جوان |
| قشنگ | šōx | شوۆخ |
| قشو ، خاراندن اسب | ṛinak | رِنَک |
| قصّابی | qasâbī | قَصابی |
| قصّه | ḥakâyat | حَکایَت |
| قصّه گو | ḥakâyat-xwân | حَکایَت خوان |
| قطره ، چکّه | diḷōpa | دلوۆپَه |
| قطره قطره | diḷōp-diḷōp | دلوۆپ‌دلوۆپ |
| قطرهٔ آب پاشیده | piṛīška | پریشکَه |
| قفس | qafaz | قَفَز |
| قفسه | qafaza | قَفَزَه |
| قلّاب | qulâp | قلاپ |
| قلّاده | qaḷâta | قَلاتَه |
| قلدر | kalagâ | کَلَگا |
| قلم | qalam | قَلَم |
| قلع | qalâyī | قَلایی |
| قلعه | qalâ | قَلا |
| قلوه | gūrčīla | گورچیلَه |

| | | |
|---|---|---|
| قمار | qumâr | قمار |
| قمارباز | qumârbâz | قمارباز |
| کَرزَهٔ | karēza | قنات ،کاریز |
| قَند | qand | قند |
| قَندان | qandân | قند دان |
| چَکوچی قَندی | čakūčī-qandī | قند شکن |
| سَران | sarân | قلهٔ کوه |
| قو | qū | قو |
| قوّت | quwwat | قوّت |
| بَران | barân | قوچ |
| بوُق | bōq | قورباغه |
| کور | kūṛ | قوز |
| قوُلنج | qōlinj | قولنج |
| قَوم | qawm | قوم |
| زیز | zīz | قهر |
| قارَمان | qâramân | قهرمان |
| قاوَه | qâwa | قهوه |
| قاوَه خانَه | qâwa-xâna | قهوه خانه |
| قاوَهیی | qâwayī | قهوهای |
| قیامَت | qyâmat | قیامت |
| مَقَست | maqast | قیچی |
| قیل | qīl | قیر |
| راحَتی | ṛâḥatī | قیف |
| قیمَت | qīmat | قیمت |
| مَزندَه | mazinda | قیمت |

ک

| | | |
|---|---|---|
| کار | kâr | کار |
| أَرک | ʔark | کار |
| کارخانَه | kâr-xâna | کارخانه |
| کِرد | kērd | کارد |
| کارزان | kârzân | کاردان ، کارکشته |

| | | |
|---|---|---|
| کارگر روزمزد | kirēkâr | کرِه کار |
| کاروان | kârwân | کاروان |
| کاروانسرا | xâna | خانَه |
| کاروانسرادار | xânčī | خانچی |
| کاری، جسور | bakâr | بَه کار |
| کاسبی | kâsbī | کاسبی |
| کاسه | kâsa | کاسَه |
| کاش، کاشکی | kâškī | کاشکی |
| کاش، کاشکی | dak | دَک |
| کاش، کاشکی | hak | هَک |
| کاش، کاشکی | biryâ | بریا |
| کاش،کاشکی | xōzga | خۆزگَه |
| کاغذ | kâγaz | کاغَذ |
| کاغذ | γâγaz | غاغَذ |
| کافور | kâfūr | کافور |
| کافی | kâfī | کافی |
| کافی | bas | بَس |
| کاکل | kâkuḷ | کاکل |
| کال. نرسیده | kâḷ | کال |
| کامروا | kâmrawâ | کامرَوا |
| کامل | kâmil | کامل |
| کاه | kâ | کا |
| کاه گل | swâγ | سواغ |
| کاهو | kâhū | کاهو |
| کباب | kabâb | کَباب |
| کبک | kaw | کَو |
| کبک (نوعی خاص) | xâsa-kaw | خاصَ کَو |
| کبوتر | kōtr | کۆتر |
| کبوتر چاهی | kōtra-šīnka | کۆترَ شینکَه |
| کُت | kut | کت |
| کُت زنانهٔ محلی | kuḷaja | کلَجَه |

| کتاب | kitēb | کتێب |
|---|---|---|
| کتاب فروشی | kitēb-firōšī | کتێب فرۆشی |
| کتان | katân | کَتان |
| کته | kata | کَتَه |
| کتیرا | katīra | کَتیرَه |
| کثافت | kasâfat | کَثافَت |
| کثیف، | pīs | پیس |
| کج | xwâr | خوار |
| کجا | kwē | کوێ |
| کجاوه | kažâwa | کَژاوَه |
| کدام | kēha | کێ هَه |
| کدبانو ، آشپز زن | kâbân | کابان |
| کدخدا | kwēxâ | کوێخا |
| کدخدا | kayxudâ | کَی خدا |
| کدر ، تاریک | lēḻ | لێڵ |
| کدو | kūlaka | کولکَه |
| کَر | kaṛ | کَڕ |
| کرایه | kirē | کرێ |
| کرچک | garčak | گَرچَک |
| کُرد | kurd | کرد |
| کردار | kirdawa | کردَوَه |
| کردستان | kurdistân | کردستان |
| کرسی | kursī | کرسی |
| کرفس | karōwz | کَرۆز |
| کرک | kulk | کلک |
| کرکس | xartal | خَرتَل |
| کرم | kirm | کرم |
| کرم ابریشم | [illegible]rmī-ʔâwrīšim | کرمی آوریشم |
| کرمو | kirmin | کرمن |
| کرنا | kara-nâ | کَرَنا |
| کُره | kara | کَرَه |

| | | |
|---|---|---|
| کُرَه | ṛōnī-kara | رۆنی کَرَه |
| کُرّهٔ اسب | jwânū | جوانو |
| کُرّهٔ خر کوچک | jâšūla | جاشولَه |
| کُرّهٔ خر ماده | jâška-mē | جاشکَ مێ |
| کُرّهٔ خر نر | jâška-nēr | جاشکَ نێر |
| کَس | kas | کَس |
| کِش | kēš | کێش |
| کشاورز ، زارع | jūtir | جوتر |
| کشاورزی | jūtirī | جوتری |
| کشاورزی | kištū-kâl | کشتوکال |
| کُشتار | kuštâr | کشتار |
| کشتزار ، مزرعه | mazrâ | مَزرا |
| کُشت و کُشتار | kalla-paṛēnī | کَلّه پَڕێنی |
| کُشتی | zōrawânī | زۆرَوانی |
| کَشتی | kaštī | کَشتی |
| کَشتی بان | kaštīwân | کَشتیوان |
| کشک | kašk | کَشک |
| کشمش سبز | sabza | سَبزَه |
| کشمش سرخ | kišmiš | کشمش |
| کشمکش | kēša | کێشَه |
| کُشنده | kūžar | کوژَر |
| کشیک | kēšk | کێشک |
| کف صابون | kaf | کَف |
| کف دست | barī-dastī | بَری دَستی |
| کفتار | kamtiyâr | کَمتیار |
| کفش | kawš | کَوش |
| کفّاش | kawšdiṛū | کَوش درو |
| کَفَک | birš | برش |
| کَک | kēč | کێچ |
| کفگیر | kawgīr | کَوگیر |
| کَفَل | simt | سمت |

| | | |
|---|---|---|
| کلاس | kilâs | کلاس |
| قَل | qal | کلاغ |
| کلاو | kilâw | کلاه |
| کلفَت | kiḷfat | کُلفَت |
| کَلَک | kalak | کَلَک |
| کَلَم | kalam | کلم |
| پاچ | pâč | کلنگ |
| کلیچَه | kulīča | کلوچه |
| گلمَت | gilmat | کلوخ |
| هاچَر | hâčar | کلید |
| کَم | kam | کم |
| کوَان | kawân | کمان |
| کَمانچَه | kamânča | کمانچه |
| قَت | qat | کمر |
| کَمَر | kamar | کمر |
| کَمَر | kamar | کمربند |
| پیشتند | pīštind | کمربند پارچه‌ای |
| بِه رَنگ | bēṛang | کمرنگ |
| کمگ | kumag | کُمک |
| یارمَتی | yârmatī | کُمک |
| کَم کَم | kam-kam | کم کم |
| کَمَنَد | kamand | کمند |
| کَمِک | kamēk | کمی |
| بِرِک | biṛēk | کمی |
| کَمِتی | kamētī | کمّی ، کسادی |
| کَمی | kamī | کمّی ، کسادی |
| کَمایَسی | kamâyasī | کمّی ، کسادی |
| قَراغ | qarâγ | کنار ، لبه ، نبش |
| بَر | bar | کناره‌ٔ پایین |
| قلنچکَه | qulinčka | کُنج |
| رَشکَه | raška | کنجد |

| | | |
|---|---|---|
| کند | sabr | صَبر |
| کند دهن | tambal | تَمبَل |
| کندو | kandū | کَندو |
| کنده شده | haḷkandrâw | هَل کَندراو |
| کو ، کجا | kwâ | کوا |
| کوتاه | kurt | کرت |
| کوتاه قد | kurta-bâḷâ | کـرتَ بالا |
| کوتاهی | kurtī | کـرتی |
| کوچک | kurpa | کرپَه |
| کوچک | čikōla | چکۆلَه |
| کوچ | kōč | کۆچ |
| کوچه | kūča | کوچَه |
| کوچه | kōḷân | کۆلان |
| کود | kūt | کوت |
| کور | kwēr | کوێر |
| کوره | kūra | کورَه |
| کوره راه | kwēra-ṛē | کوێرَه ڕێ |
| کوزه | gōza | گۆزَه |
| کوزه‌گر | gōzakar | گۆزَه کَر |
| کوسه ، بی ریش | kōsa | کۆسَه |
| کوشش | hawl | هَول |
| کوفته | kifta | کفتَه |
| کوک ساعت | qurmīš | قرمیش |
| کوکو (نوعی غذا) | kūkī | کوکی |
| کول ، پشت | kōḷ | کۆل |
| کوله پشته | kōḷa-bâr | کۆلَ بار |
| کوه | kēw | کێو |
| کوه | čyâ | چیا |
| کوه و تپّه | kal | کَل |
| کوهستان | kwēstân | کوێستان |
| کوهستانی | kwēstânī | کوێستانی |

| | | |
|---|---|---|
| کوهی | kēwī | کِوی |
| کهربا ، برق | kâr̂abâ | کارَبا |
| کهنه | kōn | کۆن |
| کهیر | līr | لیر |
| کی ، چه وقت | kangē | کَنگِه |
| کی ، چه کسی | kē | کِه |
| کیسهٔ حمام | kīsay-ḥamâmē | کیسَی حَمامِه |
| کیش(راندن مرغ ) | kiš | کش |
| کیش، آئین | ṛawišt | رَوشت |
| کیف | kīf | کیف |
| کِیف | kayf | کَیف |
| | گ | |
| گاری | dâšqa | داشقَه |
| گاز ، دندان گرفتن | gâz | گاز |
| گاز (به میوه یا غذا ) | qapâl | قَپال |
| گاز، بخار | gâz | گاز |
| گام | hangâw | هَنگاو |
| گاو آهن | gâsin | گاسن |
| گاو کوهی | gâ-kēwī | گاکِوی |
| گاو ماده | mângâ | مانگا |
| گاومیش سال اول و دوم | pâlâγ | پالاغ |
| گاومیش سه سالهٔ ماده | hēwara | هِوَرَه |
| گاومیش سه سالهٔ ماده | qâčâγ | قاچاغ |
| گاومیش سه سالهٔ نر | kaḷīča | کَلیچَه |
| گاومیش ماده پس از سه سال | gâmēš | گامِش |
| گاومیش نر پس از سه سال | kaḷ | کَل |
| گاومیش اخته شده | yaxta | یَختَه |
| گاو نر | gâ | گا |
| گاهی ، دفعه‌ای | jârēkī | جارِکی |
| گاهگاه | jâr-jâra | جارجارَه |
| گچ | gēč | گِچ |

| | | |
|---|---|---|
| گدا | swâ̈lkar | سوال کَر |
| گذرگاه، راه عبور | bwâr | بوار |
| گذشته | râbirdū | رابردو |
| گراز | berâz | بَراز |
| گراز ماده | mâlōs | مالوُس |
| گراز نر | yēkâna | یِکانَه |
| گران | girân | گران |
| گرانبها | girânbâ | گرانبا |
| گربه | pīšīla | پیشیلَه |
| گرچه | ʔagarčī | اَگَرچی |
| گِرد | xiṛ | خر |
| گَرد | tōz | توُز |
| گرداب | gēžâw | گِژاو |
| گردباد | gēžaḷūka | گِژَلوکَه |
| گردش | sayrân | سَیران |
| گردش | gaṛân | گَران |
| گردش کنان | bagaṛân | بَه گَران |
| گردن | mil | مل |
| گردن | gardin | گَردن |
| گردن باریک | mil-bârīk | مل باریک |
| گردن بند | tōq | توُق |
| گردن بند | milwânka | ملوانکَه |
| گردن کلفت | mil-ʔastūr | مل اَستور |
| گردنه | zīnwē | زینوِه |
| گردو | gwēz | گوِز |
| گرد وخاک | tōzū-xol | توُز وخُل |
| گُرده، پشت | pišt | پشت |
| گرز | gōpâḷ | گوُپال |
| گرسنه | birsī | برسی |
| گرسنگی | birsētī | برسِتی |
| گرفته شده | gīrâw | گیراو |

| Persian | Transliteration | Kurdish |
|---|---|---|
| گرگ | gurg | گرگ |
| گرم | garm | گَرم |
| گرمسیر | garmēn | گَرمِن |
| گروه، دسته | gaḷ | گَل |
| گره، مهرهٔ پشت | girē | گِره |
| گریبان | barōk | بَرۆک |
| گشاد | firawân | فرَوان |
| گشنیز | gižnīž | گژنیژ |
| گفتگو | wutū-wēž | وتووژ |
| گفتگو | guftū-gū | گفتوگو |
| گفتار | wutâr | وتار |
| گفته | wuta | وتَه |
| گُل | guḷ | گل |
| گِل | quṛ | قر |
| گلاب | guḷâw | گلاو |
| گلابی | harmē | هَرمِه |
| گلابی (نوعی خاص) | harmē-guḷâwī | هَرمِه گلاوی |
| گلاویز | barangâr | بَرَنگار |
| گل آلود | quṛâwī | قراوی |
| گل انار | guḷī-hanârē | گلی هَنارِه |
| گل بیدمشک | guḷī-bīdmēšk | گلی بیدمِشک |
| گل خطمی | guḷa-hērō | گلَ هِرۆ |
| گل داودی | guḷa-dâwūdī | گلَ داوودی |
| گلدان | guḷdân | گلدان |
| گل زرد | guḷa-zarda | گلَ زَردَه |
| گل سرخ | guḷa-bâγ | گلَ باغ |
| گل محمدی | guḷa-guḷâw | گلَ گلاو |
| گلو، حلق | garū | گَرو |
| گلو درد | garū-ʔēša | گَرواِشَه |
| گلوله | gūlla | گولَّه |
| گلهٔ اسب | ṛawa | رَوَه |

| | | |
|---|---|---|
| گلهٔ برّه | barxa-gaḷ | برخَ گَل |
| گلهٔ گاو | gârân | گاران |
| گلهٔ گوسفند | mē-gaḷ | مِه گَل |
| گِلی | quṛâwī | قراوی |
| گلیم | bara | بَرَه |
| گم ، غایب | wen | وِن |
| گناه | gunâh | گناه |
| گناه | tâwân | تاوان |
| گناهکار | gunâhkâr | گناهکار |
| گناهکار | taqsīrbâr | تَقصیربار |
| گنبد | gumbaz | گمبَد |
| گنجشک | pâsârī | پاساری |
| گنجشک | čōlaka | چُولَکَه |
| گندم | ganim | گَنم |
| گنده | zalâm | زَلام |
| گندیده | bō-ganīw | بُوگَنیو |
| گوئی ، مثل اینکه | daḷēy | دَلِی |
| گوجه سبز | halūča | هَلوچَه |
| گوجه فرنگی | bâyinjânī-sūr | باینجانی سور |
| گود ، عمیق | qūḷ | قول |
| گودال | qūḷka | قولکَه |
| گودی | qūḷâyī | قولایی |
| گوزن | jayrân | جَیران |
| گوساله سال اول | gwēḷik | گوِلک |
| گوساله سال دوم | gwēḷpâr | گوِلپار |
| گوساله سال سوم نر | jwâna-gâ | جوانَه گا |
| گوساله سال سوم ماده | nēngūn | نِنگون |
| گوسفند تاشش ماه | barx | بَرخ |
| گوسفند یکساله | kâwr | کاور |
| گوسفند پس از یکسال | šak | شَک |
| گوسفند ماده پس از دوسال | maṛ | مَر |

| | | |
|---|---|---|
| گوسفند نر پس از دوسال | barân | بَران |
| گوش، گوشه | gwē | گوِه |
| گوشت | gōšt | گوُشت |
| گوشتالو | gōštin | گوُشتن |
| گوش تا گوش | gōšâw-gōš | گوُشاوگوُش |
| گوشواره | gwâra | گوارَه |
| گوشه | sūč | سوچ |
| گوگرد | gōgird | گوُگرد |
| گَوَن (گیاهی است) | gwēnī | گوِنی |
| گوناگون | ṛangâw-ṛang | رَنگاورَنگ |
| گونه (عضو صورت) | ṛūmat | رومَت |
| گونه (عضوصورت) | kulma | کلمَه |
| گونه، نوع | naw? | نَوع |
| گونی | talīs | تَلیس |
| گوهر | gawhar | گَوهَر |
| گوهر | gawar | گَوَر |
| گوی | gō | گوُ |
| گوی بازی | gōyēn | گوُیِن |
| گویش، لهجه | lahja | لَهجَه |
| گویش، لهجه | ṛâwēž | راوِژ |
| گوینده | qisakar | قسَه کَر |
| گهواره | lânk | لانک |
| گیاه، علف | gyâ | گیا |
| گیج | gēž | گِژ |
| گیره | gīra | گیرَه |
| گیس، مو | qiž | قژ |
| گیلاس | gēlâs | گِلاس |
| گیوه | gīwa | گیوَه |

ل

| | | |
|---|---|---|
| لازم | lâzim | لازم |
| لاشخور (نوعی خاص) | sīsârk | سی سارک |

| | | |
|---|---|---|
| لاشه | lâša | لاشَه |
| لاشه | kalâk | کَلاک |
| لاغر | lar | لَر |
| لاغر | kiz | کز |
| لاغر | lâwâz | لاواز |
| لاک پشت | raqqa | رَقّه |
| لال | lâl | لال |
| لالایی | lâylâya | لای‌لایَه |
| لالهٔ عباسی | lâla-?abbâsī | لالَه عَبّاسی |
| لاله کوهی | gula-mēlâqa | گلَ مِلاقَه |
| لانه | lâna | لانَه |
| لانه | hillâna | هلّانَه |
| لانهٔ حیوانات وحشی | lân | لان |
| لانهٔ مرغ | kulâna | کلانَه |
| لب | lēw | لِو |
| لباس، رخت | šimak | شمَک |
| لباس، رخت | jil | جل |
| لبخند | biza | بزَه |
| لبه | dam | دَم |
| لبه | lēwâr | لِوار |
| لثه | pūk | پوک |
| لجن زار | zal | زَل |
| لچک | sarpēč | سَرپِچ |
| لحاف | lēfa | لِفَه |
| لحیم | qalâyī | قَلابی |
| لُخم | narma | نَرمَه |
| لُخم | bē?ēsk | بە اسک |
| لذت | lazzat | لَذّت |
| لذیذ | xōš | خوْش |
| لرز | larz | لَرز |
| لرزش | lar | لَر |

| | | |
|---|---|---|
| لشکر | laškir | لَشکر |
| لعل | la?l | لَعل |
| لعنت | nifrīn | نفرین |
| لعنت | naḥlat | نَحلَت |
| لقمه | luqma | لقمَه |
| لقمه | bâbōla | بابۆلَه |
| لکلک | laglag | لَگ لَگ |
| لکنت | pisk | پسک |
| لکه | paḷa | پَلَه |
| لکه‌دار | paḷâwī | پَلاوی |
| لگام ، دهنه | liγâw | لغاو |
| لگد | pēlâqa | پێ لاقَه |
| لگن (نوعی ظرف) | lagan | لَگَن |
| لَنگ ، شَل | šal | شَل |
| لِنگه | tâ | تا |
| لِنگهٔ در | lây-darka | لای دَرکَه |
| لوبیا | lōbiyâ | لۆبیا |
| لوچ | xēl | خێل |
| لوحه | lawḥa | لَوحَه |
| لوزه | ?âlū | آلو |
| لولا | lâw-lâwa | لاولاوَه |
| لولهنگ | lūlēna | لولێنَه |
| لهجه ، گویش | lahja | لَهجَه |
| لهجه ، گویش | ṛâwēž | راوێژ |
| لیف ، دنبالهٔ آستین | lifka | لفکَه |
| لیمو | līmō | لیمۆ |
| لیوان | šarba | شَربَه |

م

| | | |
|---|---|---|
| ما | ?ama | أَمَه |
| مابین | mâbayn | مابَین |
| مادر ، ماما | dâyik | دایک |

| | | |
|---|---|---|
| مادربزرگ | nank | نَنک |
| مادرخوانده | zirdâyik | زردایک |
| مادرزن | xasū | خَسو |
| مادگی | mēyī | مێبی |
| ماده | mē | مێ |
| مادیان | mâyīn | مایین |
| مار | mâr | مار |
| مارمولک | mârmilka | مارملکه |
| ماست | mâst | ماست |
| ماسوره | mâsūra | ماسورَه |
| مال | mâl | مال |
| مالدار | mâldâr | مالدار |
| ماله | mâla | مالَه |
| مانده | mâwa | ماوَه |
| مانند | lagwēn | لَه گوێن |
| مانند اینکه، مثل اینکه | (har)wak | هَروَک |
| مانند اینکه، مثل اینکه | wakū | وَکو |
| ماه | mâng | مانگ |
| مهتاب | mânga-šaw | مانگَشَو |
| ماهی | mâsī | ماسی |
| ماهیانه | mângâna | مانگانَه |
| ماهیچه | mâyča | مایچَه |
| ماهیگیری | mâsī-girtin | ماسی گرتن |
| مایهٔ پنیر | šīlâwk | شیلاوک |
| مایهٔ پنیر | hawēn | هَوێن |
| مایهٔ خمیر | hawīr-tirš | هَویرترش |
| مایهٔ ماست | hawēn | هَوێن |
| مبادا | nakay | نَکَی |
| مبادا | nawak | نَوَک |
| مبارک | mabârak | مَبارَک |
| متاهل | sâḥib-žin | صاحب‌ژن |

| | | |
|---|---|---|
| متر | gaz | گَز |
| متقال | jâw | جاو |
| متقلب | da7al | دَغَل |
| متکا | sanīr | سَنیر |
| متکبر | qōz | قوز |
| متلک | taws | تَوس |
| متلک | lâtâw | لاتاو |
| متمدن | šâra-zâ | شارَزا |
| مته | mita | متَه |
| مثال | misâl | مثال |
| مثانه | musuldân | مسلدان |
| مَثَل | masal | مَثَل |
| مثلا | masalan | مَثَلاً |
| مثل‌اینکه | wakū | وَکو |
| مثل اینکه | wakī | وَکی |
| مجانی | xōrâyī | خوْرایی |
| مجبور | majbūr | مَجبور |
| مجرای فاضلاب | ʔâwaṛō | آوَروْ |
| مجسمه | mujassama | مُجَسَّمَه |
| مجلس | majlis | مَجلس |
| مجنون | majrūm | مَجروم |
| مچ‌دست | jūnga | جونگَه |
| مچ‌پا | jūngay-pēy | جونگَی‌پی |
| محاصره | miḥâsara | محاصَرَه |
| محبت | muḥibbat | محبَّت |
| محتاج | muḥtâj | محتاج |
| محراب | miḥrâb | محراب |
| محصول | ḥâsil | حاصل |
| محله | garak | گَرَک |
| مخصوصا | maxsūsan | مَخصوصًا |
| مخفی | hâšâr | هاشار |

| | | |
|---|---|---|
| مخلوط | tēkal̦ | تەکَل |
| مخمل | maxmar | مَخمَر |
| مداد | midâd | مداد |
| مدادپاک‌کن | midâd-sīlân | مدادسیلان |
| مداد تراش | midâd-tirâš | مداد تراش |
| مدت | muddat | مدّت |
| مدتی | muddatēkī | مدّتکی |
| مدرسه | madrasa | مَدرَسَه |
| مذهب | mazzab | مَذهَب |
| مراوده، ارتباط | mur̦âwada | مراوَدَه |
| مربا | mirabbâ | مرّبا |
| مربع | murabba? | مَرَبّع |
| مرجان | šīlân | شیلان |
| مرد | pyâw | پیاو |
| مرد | kâbrâ | کابرا |
| مُردار | mindâr | مندار |
| مردان حق | ʔašxâs | اَشخاص |
| مردانه | pyâwâna | پیاوانَه |
| مرد حق | šaxs | شَخص |
| مردم | xalk | خَلک |
| مُرده، میّت | mirdū | مردو |
| مُرده، میّت | mayt | مَیت |
| مَردی | pyâwatī | پیاوَتی |
| مَردی | tânūt | تانوت |
| مرز | sinūr | سنور |
| مرصع | mur̦assa? | مرَصّع |
| مرض | ʔâzâr | آزار |
| مرض | naxōšī | نَه خوّشی |
| مرغ | mirišk | مرشک |
| مرغابی | mirâwī | مراوی |
| مرغابی ماده | bōra | بوّرَه |

| | | |
|---|---|---|
| مرغابی نر | swēna | سوِنَه |
| مرغوار | mērg | مِرگ |
| مرگ | mirdin | مردن |
| مَرمَر | marmar | مَرمَر |
| مروارید | mirwârī | مرواری |
| مری | mirī | مری |
| مریض، ناخوش | naxōš | نَه خۆش |
| مریضخانه | naxōš-xâna | نَه خۆش خانَه |
| مریضخانه | xasta-xâna | خَستَه خانَه |
| مزد | ḥaq | حَق |
| مزدکار، مزدبگیر | kirēkâr | کرِه کار |
| مژدگانی | mizgēnī | مزگِنی |
| مژده | bašârat | بَشارَت |
| مژه | mižōḷ | مژۆل |
| مس | mis | مس |
| مسافر | musâfir | مسافر |
| مست | mast | مَست |
| مستی | mastī | مَستی |
| مستاجر | kirē-girta | کرِه گرتَه |
| مستحق | mustaḥaq | مستَحَق |
| مستراح | ʔâw-dast | آودَست |
| مسجد | mizgawt | مزگَوت |
| مسلمان | musulmân | مسلمان |
| مسّن، جاافتاده | qayra | قَیرَه |
| مسّن، جاافتاده | garâwa | گرَاوَه |
| مسی | misīna | مسینَه |
| مسیحی | ʔīsâyī | عیسایی |
| مشت | mist | مست |
| مشجّر | mušajjar | مشَجَّر |
| مشغول | xarīk | خَریک |
| مشق | taklīf | تَکلیف |

| | | |
|---|---|---|
| مَشک | maška | مَشکَه |
| مشورت | pirs | پرس |
| مشهور | nâsrâw | ناسراو |
| مضّر | muziṛ | مضر |
| مضّر | zyândâr | زیاندار |
| مطبخ | midbaq | مدبَق |
| مطرب | čâwaš | چاوَش |
| مطمئن | matmân | مَطمان |
| معامله | ma?âmala | مَعامَلَه |
| معتبر | muḥtabar | محتَبَر |
| معجزه | mu?jiza | معجزَه |
| معدن | ma?dan | مَعدَن |
| معده | ma?da | مَعدَه |
| معطل | maḥtal | مَحتَل |
| معلم ، استاد | mâmustâ | ماستا |
| معنی | mânâ | مانا |
| مغازه | muɣâza | مغازَه |
| مغرور | laxō-ṛâzī | لَهخوَ راضی |
| مغز | mēšk | مِشک |
| مفتی | xōrâyī | خوَرایی |
| مفصل | mufassal | مفَصَّل |
| مقدّر | muqaddar | مقَدَّر |
| مقوّا | miqabbâ | مقَبّا |
| مکتب | maktab | مَکتَب |
| مگر | maga(r) | مَگَر |
| مگس | mēš | مِش |
| ملّا ، آخوند | malâ | مَلا |
| ملّاح ، ملوان | malawân | مَلَوان |
| ملافه | malâfa | مَلافَه |
| ملاقات زن و مرد | žwân | ژوان |
| ملخ | kulla | کلّه |

| | | |
|---|---|---|
| ملخ | kullō | کلّوُ |
| ملک ومال | mulkū-mâš | ملکوماش |
| ممکن | mumkin | ممکن |
| مملکت | mamlakat | مَملکَت |
| من | (ʔa)min | اَمِن |
| مناجات | saḷâ | صَلا |
| مناره | munâra | منارَه |
| منبر | mimbar | ممبَر |
| منّت | minat | منَت |
| منزل | manzil | مَنزل |
| منطقه | mâl-band | مال بَند |
| منطقه | nâwča | ناوچَه |
| منظره | dīman | دیمَن |
| منقل | maqalī | مَقَلی |
| مو | mū | مو |
| موی سر زن | pirč | پرچ |
| موی سر زن | kaziya | کَزیَه |
| مواجب ، حقوق | ḥuqūq | حقوق |
| مواجب ، حقوق | maʔâš | مَعاش |
| مواجب ، حقوق | mwâjib | مواجب |
| موازی | mwâzī | موازی |
| موج | šapōl | شَپوُل |
| موجر | sâḥab-mâḷ | صاحَب مال |
| مودار | tūkin | توکن |
| مور | mēr | مِر |
| مور | mērū | مِرو |
| مورچه | mērūḷa | مِرولَه |
| موریانه | mōrka | موُرکَه |
| موزه | mōz | موُز |
| موسیر | mūslī | موسلی |
| موش | mišk | مشک |

| | | |
|---|---|---|
| موم | mēw | مێو |
| مؤمن | muʔmin | مئمن |
| مه | mīž | مژ |
| مهتر ، خدمتکار اسب | maytar | مَیتَر |
| مهر ، دوستی | xōša-wīstin | خۆشَه ویستن |
| مهربان | mihribân | مهربان |
| مهمان | mīwân | میوان |
| مهمان | mihmân | مهمان |
| مهم | girīng | گرینگ |
| مهمان خانه (هتل) | mihmân-xâna | مهمان خانَه |
| مهمان خانه (در خانه) | dīwaxân | دیوَخان |
| میان ، وسط | nēw | نێو |
| میان ،وسط | nēwân | نێوان |
| میان ، وسط | nēwarâst | نێوَراست |
| میخ | bizmâr | بزمار |
| میخچه | mēxaka | مێخَکَه |
| میخ طویله | guḷ-mīx | گل میخ |
| میخک (نوعی گل) | mēxak | مێخَک |
| میدان | maydân | مَیدان |
| میدان | gōṛ | گۆڕ |
| میراث | mīrât | میرات |
| میز | mīz | میز |
| میزبان | mīwândâr | میوان دار |
| میش | barân | بَران |
| میلیون | mīlyōn | میلیۆن |
| میمون | saksâr | سَکسار |
| میوه | mīwa | میوَه |

ن

| | | |
|---|---|---|
| ناآشنا | nâbalad | نابَلَد |
| نا امنی | nâʔamnī | نا اَمنی |
| نا بالغ | nâbâliɣ | نا بالغ |

| | | |
|---|---|---|
| نا برادری | zirbirâ | زربرا |
| ناپاک | nâpâk | ناپاک |
| نا پدری | zirbâb | زرباب |
| ناپسری | zirkuṛ | زرکر |
| نامادری | zirdâyik | زردایک |
| ناخن | nīnōk | نینۆک |
| نادان | nazân | نَزان |
| نادانی | nazânī | نَزانی |
| نادختری | zirkič | زرکچ |
| ناراحت | nârâḥat | ناراحَت |
| نارنج | nârinj | نارنج |
| نارون | būz | بوز |
| نازک ، لطیف | nâsik | ناسک |
| ناشتایی | barčâyī | بَرچایی |
| ناشی | nâšī | ناشی |
| ناف | nēwk | نێوک |
| نافرمان | bēgwē | بێ گوێ |
| ناقص | nâqis | ناقص |
| ناگهان | lapaṛâ | لَه پَڕا |
| ناگهان | lanakâw | لَه نَکاو |
| ناله | nâla | نالَه |
| نام | nēw | نێو |
| نامحرم | nâmaḥram | نامَحرَم |
| نامزد | daz-gīrân | دَزگیران |
| نامزدی | daz-gīrânī | دَزگیرانی |
| نامه | nâma | نامَه |
| نامه رسان | nâma-rasân | نامَه رَسان |
| نان | nân | نان |
| نان پز، نانوا | nânkar | نان کَر |
| نان خانگی | nânī-mâḷân | نانی مالان |
| ناودان | pilūsk | پلوسک |

| | | |
|---|---|---|
| نبض | nabz | نَبض |
| نپخته | nakuḷâw | نَکلاو |
| نتیجه | ḥâsil | حاصل |
| نجابت | najâbat | نَجابَت |
| نجّاری | najjârī | نَجّاری |
| نجس | geḷâw | گِلاو |
| نجیب | najīb | نَجیب |
| نخود | nōk | نۆک |
| نخودچی | lablabī | لَب لَبی |
| نذر | nazr | نَذر |
| نر (انسان و حیوان) | nēr | نێر |
| نر (حیوانات کثیف) | gōl | گۆل |
| نرخ | nirx | نرخ |
| نردبان | nirdīwân | نردیوان |
| نرده | muḥajjarī | مَحَجَّری |
| نرسیده، کال | kâḷ | کال |
| نرگس | nirgis | نرگس |
| نرم | narm | نَرم |
| نرمی | narmī | نَرمی |
| نزد | kin | کن |
| نزدیکان | ʔaqrabâ | اَقرَبا |
| نژاد | nažâd | نَژاد |
| نسل | nasl | نَسل |
| نشان | nišân | نشان |
| نشانه | nišâna | نشانَه |
| نشانه | sēra | سێرَه |
| نشانی | ʔâdris | آدرس |
| نشخوار | kâwēž | کاوێژ |
| نشریه | gōwâr | گۆوار |
| نصف شب | nīwa-šaw | نیوَه شَو |
| نصیحت | nasīḥat | نَصیحَت |

| | | |
|---|---|---|
| نظم | nazm | نَظم |
| نعش | kalâk | کَلاک |
| نعل | nâḷ | نال |
| نعلبکی | nâḷbakī | نالبَکی |
| نعلبکی | pyâla | پیالَه |
| نعل بندی | nâḷ-bandī | نال بَندی |
| نعمت | ni?mat | نعمَت |
| نفت | nawt | نَوت |
| نفرین | tūk | توک |
| نفس، آه | hanâsa | هَناسَه |
| نقد | naqd | نَقد |
| نقره | zēw | زێو |
| نقره | nuqra | نقرَه |
| نقش | naxš | نَخش |
| نقطه | nuxta | نختَه |
| نُقل | nu7ḷ | نغل |
| نکبت | nagbat | نَگبَت |
| نگاه | zayn | زَین |
| نگران | nigarân | نگَران |
| نگین | naqīm(a) | نَقیمَه |
| نم ، رطوبت | šē | شێ |
| نماز | nwēž | نوێژ |
| نمازگزار | nwēžkar | نوێژکَر |
| نماز قضا | nwēžī-qazâ | نوێژی قَضا |
| نمای ساختمان | ṛūkâr | ڕوکار |
| نمد | libâd | لباد |
| نمونه | nimūna | نمونَه |
| نو | nō | نۆ |
| نو | tâza | تازَه |
| نوار | nawâr | نَوار |
| نوبت | nōba | نۆبَه |

| | | |
|---|---|---|
| نور، روشنی | ṛūnâkâyī | روناکایی |
| نور خورشید | tâw | تاو |
| نوزده | nōzda | نۆزدَه |
| نود | nawad | نَوَد |
| نوش | nōš | نۆش |
| نوع | naw? | نَوع |
| نوع | čašn | چَشن |
| نوع به نوع | čašnâw-čašn | چَشناوچَشن |
| نوک | nūk | نوک |
| نوک مرغ | dindūk | دندوک |
| نوکر | nōkar | نۆکَر |
| نوه | nawa | نَوَه |
| نویسنده | nūsar | نوسَر |
| نُه | nō | نۆ |
| نهال | ṛīša | ریشَه |
| نهال | xaḷf | خَلف |
| نهال | γaḷf | غَلف |
| نهصد | nōsat | نۆصَت |
| نهنگ | nahang | نَهَنگ |
| نی (گیاه) | qâmīš | قامیش |
| نی ( آلت موسیقی ) | šimšâḷ | شمشال |
| نیاز | ḥâjat | حاجَت |
| نیرو، توان | tâw | تاو |
| نیرو، توان | zabr | زَبر |
| نیزار | qâmīšaḷin | قامیشَلن |
| نیزه | ṛumb | رمب |
| نیش | čuzza | چزَّه |
| نیم | nīw | نیو |
| نیم رو | nīm-ṛū | نیم رو |
| نیمکت | nīmkat | نیمکَت |
| نیمه شب | nīwa-šaw | نیوَه شَو |

و

| | | |
|---|---|---|
| وارث | wâris | وارث |
| وارث | mîrâtgîr | میرات گیر |
| وارونه | ʔâwažū | آوَژو |
| واژه | wuša | وشَه |
| واضح ، | rūn | رون |
| وافور | huqqaw-mâša | حقّه و ماشَه |
| وام | qarz | قَرض |
| وای | way | وَی |
| واقعه | kârasât | کارَسات |
| وجب | bist | بست |
| وجین | bižâr | بژار |
| وحشی | wahšī | وَحشی |
| ورشکسته | nâbūt | نابوت |
| وزغ ، قورباغه | bōq | بُوق |
| وصیت | wasēt | وَصِت |
| وصیت نامه | wasēt-nâma | وَصِت نامَه |
| وضو | daz-nwēž | دَزنوِژ |
| وطن | nīštimân | نیشتمان |
| وعده | qawl | قَول |
| وفا | wafâ | وَفا |
| وفادار | bâwafâ | با وَفا |
| وقت ، زمان | waxt | وَخت |
| وقت ، زمان | kât | کات |
| وقت شناسی | waxt-nâsīn | وَخت ناسین |
| وقتی | waxtēkī | وَختِکی |
| وقتی که ، بمحض اینکه | ʔagar-hâtū | اَگَر هاتو |
| وقف | waqf | وَقف |
| وگرنه | danâ | دَنا |
| وگرنه | wa-ʔillâ | وَالا |
| ولایت | wilât | ولات |

| | | |
|---|---|---|
| بَرَلّا | barallâ | ولگرد |
| بِلام /بلام | baḷâm/biḷâm | ولی ، اما |
| صاحب | sâḥib | ولیّ ، قیم |
| کَس | kas | ولیّ ، قیم |
| ورانی | wērânī | ویرانی |

ه

| | | |
|---|---|---|
| هار | hâr | هار |
| هَژدَه | hažda | هجده |
| هِرش | hēriš | هجوم |
| نشانَه | nišâna | هدف |
| پِش کِش | pēškēš | هدیه |
| هَر | har | هر ، همیشه ، مثل اینکه |
| مخافَت | muxâfat | هراس |
| هَراسان | harâsân | هراسان |
| هَر کوه | har-kwē | هرجا ، هرکجا |
| هَرجور | har-jūr | هرجور |
| هَرچَند | har-čand | هرچند |
| هَرچی | har-čī | هرچه |
| هَموسالِه | hamū-sâlē | هرسال |
| هَرچلوُن | har-čilōn | هرطور |
| هَرکَس | har-kas | هرکس |
| هیچ وَخت | hīč-waxt | هرگز |
| قَت | qat | هرگز |
| هَرجورک | har-jūrēk | هرگونه |
| هَزار | hazâr | هزار |
| هَزارپِه | hazâr-pē | هزارپا |
| دَنک | dank | هسته |
| هَشت | hašt | هشت |
| هَشتا | haštâ | هشتاد |
| هَشتصَت | haššat | هشتصد |
| حَوت | ḥaw(t) | هفت |

| | | |
|---|---|---|
| هفتاد | ḥaftâ | حَفتا |
| هفتصد | ḥawsat | حَوصَت |
| هفته | hafta | هَفتَه |
| هفده | ḥavda | حَودَه |
| هُل | pâḷ | پال |
| هلو | hulū | هلو |
| هلهلة | haḷḷâ | هَلا |
| هم | ham | هَم |
| هم | hâw | هاو |
| هم | -ʔīš | ایش |
| هم آغوش | (h)âmilân | هاملان |
| همانطور | har-wâ | هَروا |
| همانطور | har-bawjūray | هَربَوجورَی |
| همت | himmat | هِمَّت |
| همدرد | hamdard | هَم دَرد |
| همدم | hâwdam | هاودَم |
| همدیگر | yaktir | یَکتر |
| همراز | hâwṛâz | هاوراز |
| همراه | hâwṛē | هاوره |
| همرقص (مؤنّث) | dō | دوُ |
| همرنگ | hâwṛang | هاورَنگ |
| هم سال | hâwsâḷ | هاوسال |
| همسایه | jīrân | جیران |
| همسر، زن، عیال | xēzân | خِزان |
| هم قسم | swēndxōr | سوِندخوُر |
| همه | hamū | هَمو |
| همه باهم | tigrâ | تگرا |
| همه جور | hamū-jūrēk | هَمو جورِک |
| همه‌شان | pâkyân | پاکیان |
| همه‌شان | hamūyân | هَمویان |
| همیشه | hamīša | هَمیشَه |

| | | |
|---|---|---|
| همین | har | هَر |
| همین | har-ʔawa | هَراوَه |
| همین امروز | har-ʔâvṛō | هَر آورۆ |
| همین جا | har-ʔēra | هَرارَه |
| همین طور | har-wâ | هَروا |
| همین که | harka | هَرکَه |
| هندوانه | šūtī | شوتی |
| هنر | hunar | هنَر |
| هنرمند | hunarmand | هنَرمَند |
| هنوز | ʔēstâ | اِستا |
| هوا | hawâ | هَوا |
| هوار | hâwâr | هاوار |
| هوس | hawas | هَوَس |
| هوس بازی | hawas-bâzī | هَوَس‌بازی |
| هوش | hōš | هۆش |
| هوشیار | wūšyâr | ووشیار |
| هویج | gēzar | گِزَر |
| هیاهو | čaqa-čaq | چَقَ‌چَق |
| هیاهو | haḷḷa-haḷḷa | هَلَّه هَلَّه |
| هیبت | haybat | هَیبَت |
| هیچ | hīč | هیچ |
| هیچ چیز | hīč-šitēk | هیچ شتِک |
| هیچ کس | hīč-kas | هیچ کَس |
| هیکل | qalâfat | قَلافَت |

ی

| | | |
|---|---|---|
| یا | yân(a) | یانَه |
| یا | yâ | یا |
| یاد | bīr | بیر |
| یادگاری | yâdigârī | یادگاری |
| یار | yâr | یار |
| یاری، کمک | yârmatī | یارمَتی |

| | | |
|---|---|---|
| یازده | yâzda | یازدَه |
| یاغی | yâɣī | یاغی |
| یاقوت | yâqūt | یاقوت |
| یبوست | qabzī | قَبضی |
| یتیم | hatīw | هَتیو |
| یخ | sahōl | سَهُول |
| یخ بندان | sahōl-bandân | سَهُول بَندان |
| یراق | tanga | تَنگَه |
| یرقان | zardūyī | زَردویی |
| یعنی | yaʔnī | یَعنی |
| یقه | yaxa | یَخَه |
| یقین ، اطمینان | sūr | سور |
| یک | yak | یَک |
| یک | yēk | یِک |
| یک پارچه ، یک‌جا | yak-jē | یَک جِه |
| یک جور | yak-jūr | یَک جور |
| یکدیگر | yaktir | یَکتر |
| یک چشم | yak-čâw | یَک چاو |
| یک سره | yak-sara | یَک سَرَه |
| یک طرف | lâ-yak | لایَک |
| یک نواخت | yak-nawâxt | یَک نَواخت |
| یک وقت | waxtēk | وَختِک |
| یکی | yakēk | یَکِک |
| یکی دو تا | yak-dūʔēk | یَک دواِک |
| یکی یکی | yak-yak | یَک یَک |
| یگانگی | yakētī | یَکِتی |
| ینجه | yunja | ینجَه |
| یواش | sabr | صَبر |
| یواش یواش | sabr-sabr | صَبر صَبر |
| یورتمه | yurɣa | یرغَه |
| ییلاق | kwēstân | کوِستان |

| | | |
|---|---|---|
| ییلاق (محل برافراشتن چادر) | hawâr | هَوار |

### ج ــ نام روزهای هفته

| | | |
|---|---|---|
| شنبه | šammō | شَمّو |
| یکشنبه | yēk-šammō | یِک شَمّو |
| دوشنبه | dū-šammō | دو شَمّو |
| سه شنبه | sē-šammō | سِه شَمّو |
| چهارشنبه | čwâr-šammō | چوار شَمّو |
| پنجشنبه | pēnj-šammō | پِنج شَمّو |
| جمعه | haynī | هَینی |

### د ــ نام ماههای سال

| | | |
|---|---|---|
| فروردین | xâka-lēwẹ | خاکَ لِوَه |
| اردیبهشت | bâna-maṛ | بانَ مَر |
| خرداد | jō-zardân | جوُ زَردان |
| تیر | pūš-par | پوش پَر |
| مرداد | galâwēž | گَلاوِژ |
| شهریور | xarmânân | خَرمانان |
| مهر | xazaḷwar | خَزَلوَر |
| آبان | razbar | رَزبَر |
| آذر | sarmâwaz | سَرماوَز |
| دی | bafrânbâr | بَفران بار |
| بهمن | ṛē-bandân | رِه بَندان |
| اسفند | ṛaša-ma | رَشَ مَه |

### هـ ــ نام فصلهای سال

| | | |
|---|---|---|
| بهار | bahâr | بَهار |
| تابستان | hâwīn | هاوین |
| پائیز | pâyīz | پاییز |
| زمستان | zistân | زستان |

**و ـ مقیاس های وزن**

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| سیه | sē | سِیه | = | ۲۰۳۶ گرم |
| نیم سیه | nīw-sē | نیوسِیه | = | ۱۰۱۸ گرم |
| پوط | pūt | پوط | = | هفت سیه |
| بار | bâr | بار | = | ۱۰ پوط |
| درم | diram | دِرَم | = | $\frac{۱}{۳۲}$ سیه |
| مثقال | misqâl | مثقال | = | ۴/۵ گرم |
| کیله | kīla | کیلَهٔ | = | حجمی معادل یک پوط |
| تغار | taɣâr | تَغار | = | حجمی معادل چهار پوط |
| کویژ | kawīž | کَویژ | = | حجمی معادل پنج پوط |

## اصطلاحات زبانشناسی

| | |
|---|---|
| آوایی ، بُن واجی | phonetic |
| آواشناسی ، بُن واجشناسی | phonetics |
| اسم | noun |
| اسم تصغیر | diminutive noun |
| اسم ذات | concrete noun |
| اسم معرفه | definite noun |
| اسم نکره | indefinite noun |
| اسم معنی | abstract noun |
| اشتقاق | derivation |
| انفجاری | plosive |
| باز | open |
| بسته | close |
| بلند | long |
| بند | clause |
| بند جواب شرط | apodosis |
| بند شرط | protasis |
| بندشی | stop |
| بندشی سایشی (مرکب) | affricate |
| بی واک شده (واک رفته) | devoiced |
| پسوند | suffix |
| پسین | back |
| پشت لثوی | post-alveolar |
| پشت نرمکامی | post-velar |
| پی بند | ending |
| پی بند شخصی | personal ending |
| پیشوند | prefix |
| پیشوند فعلی | preverb |
| پیشین | front |
| تطابق | concord |
| تک زنشی | single flap |

| | |
|---|---|
| تک واژ ، واژک | morpheme |
| تکیه ، فشار | stress |
| توزیع | distribution |
| جنس | Gender |
| چاکنایی | Glottal |
| حالت | case |
| حرف | particle |
| حرف اضافه | preposition |
| حرف ربط | conjunction |
| حلقی ، خشکنایی | pharyngal |
| خیشومی ، غنه | nasal |
| دستگاه واجی | phonological system |
| دمیده | aspirated |
| دندانی | dental |
| زمان حال اخباری | present indicative |
| زمان حال التزامی | present subjunctive |
| زمان حال عادتی | habitual present |
| زمان حال مداوم | continuous present |
| زمان شرطی کامل | perfect conditional |
| زمان گذشته (ماضی) | past tense |
| زمان گذشتهٔ استمراری | imperfect past |
| زمان گذشتهٔ التزامی | perfect subjunctive |
| زمان گذشتهٔ دور (بعید) | pluperfect |
| زمان گذشتهٔ شرطی | past conditional |
| زمان گذشتهٔ نقلی | perfect indicative |
| زمان مرکّب | compound tense |
| سایشی | fricative |
| ستاک | stem |
| صرف | morphology |
| صفت | adjective |
| صفت اشاره | demonstrative adjective |

| | |
|---|---|
| comparative adjective | صفت برتر |
| superlative adjective | صفت برترین |
| interrogative adjective | صفت پرسشی |
| simple adjective | صفت ساده |
| indefinite adjective | صفت مبهم |
| pronoun | ضمیر |
| demonstrative pronoun | ضمیر اشاره |
| interrogative pronoun | ضمیر پرسشی |
| personal pronoun | ضمیر شخصی |
| reflexive pronoun | ضمیر مشترک |
| number | عدد |
| cardinal number | عدد اصلی |
| ordinal number | عدد ترتیبی |
| roll | غلطان |
| verb | فعل |
| simple verb | فعل ساده |
| causative verb | فعل سببی |
| compound verb | فعل مرکب |
| passive verb | فعل مجهول |
| derived verb | فعل مشتق |
| active verb | فعل معلوم |
| palatal | کامی |
| lateral | کناری |
| short | کوتاه |
| allophone | گونهٔ واج |
| labio-dental | لب و دندانی |
| bilabial | لبی |
| alveolar | لثوی |
| palato-alveolar | لثوی کامی |
| trill | لرزان |
| infinitive | مصدر |

| | |
|---|---|
| مفعول با واسطه | indirect object |
| مفعول بی واسطه | direct object |
| ملازی | uvular |
| منادیٰ | vocative noun |
| میانی | central |
| نام آوا | noise word |
| نحو (ساختمان جمله) | syntax |
| نرمکامی | velar |
| نیم باز | half-open |
| نیم بسته | half-close |
| نیم واکه | semi-vowel |
| واج | phoneme |
| واجشناسی | phonemics |
| واحشناسی | phonology |
| واجی | phonemic |
| واژک ، تک واژ | morpheme |
| واژه | word |
| واژگان | vocabulary |
| واک | voice |
| واکدار | voiced |
| واکه | vowel |
| واکهٔ دوگانه | diphtong |
| وند | affix |
| وند نفی | negative affix |
| وند وجه | modal affix |
| هجا | syllable |
| هجای بدون تکیه | unstressed syllable |
| همخوان | consonant |

## منابع


۱ــ اورنگ ، م :
فرهنگ کردی ، تهران ، ۱۳۴۷ــ۱۳۴۸
۲ــ ایوبیان ، عبیدالله :
الف ــ چریکه‌ی مم و ذین ( mam-u-zin ) ، کوردی ــ فارسی ، تبریز ، ۱۹۲۳م
ب ــ بحث در باب زبان کردی و چریکه‌های خج و سیامند ( مقاله ) ، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، ۸ : ۵۶ــ۶۷
ج ــ ریشه شناسی واژه‌های کردی (مقاله) ، مادج ، اش ، ۲ : ۱۵۰۷
د ــ علامت مذکر و مونث در کردی (مقاله) ، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، ۱۵ : ۴۱۸ــ۴۳۸
هـ ــ چریکهٔ کردی (مقاله) ، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، ۱۳ : ۱۶۴ــ۲۴۰ ، ۳۵۱ــ۴۰۶ و ۵۲۷ــ۵۴۴ و ۱۴ : ۲۴۹ــ۲۸۴ و ۳۹۳ــ۴۳۶ و ۴۸۹ــ۵۳۴
ز ــ فرهنگ کردی (مقاله) ، تتبع در وجوه مشترک حماسهٔ عامیانهٔ لاس وکژال با یکی از حکایات مثنوی مولوی ، نشریهٔ دانشکده ادبیات اصفهان ، ج اش۱ : ۲۰۰ــ۲۲۱
۳ــ بدلیسی ، امیر شرف :
تاریخ مفصل کردستان (شرفنامه) ، ۱۳۴۳
۴ــ تابانی ، حبیب الله :
بررسی اوضاع طبیعی ، اقتصادی و انسانی کردستان ، تبریز ، ۱۳۴۵
۵ــ جگر خوین :
آوا و دستورازمانی کوردی (آوا و دستور زبان کردی)
۶ــ حسینی ، عبدالحمید :
الف ــ پسوند در گویش مکریان (مقاله) ، نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ، ۲۳ (۱۳۵۰) : ۲۱۰ــ۲۲۹
ب ــ پیشوند افعال در گویش مکریان (مقاله) ، نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ، ۲۲ (۱۳۴۹) ، ۳۹۸ــ۴۱۹
۷ــ خرم دل ، مصطفی :
الف ــ صرف دستور زبان کردی سورانی ، مهاباد ، موفقی ، ۱۳۴۷
ب ــ مکالمهٔ روزمره زبان کردی ، مهاباد ، موفقی ، ۱۳۴۷
۸ــ رودنکو ، م .ب :
افسانه‌های کردی ، ترجمه کریم کشاورز ، چاپ ۳ ، تهران ، آگاه ، فرانکلین ، ۱۳۳۶

۹ــ سجادی، علاء الدین:

الف ــ مێژوی ئه ده بی کوردی، (تاریخ ادبیات کرد)، ۱۳۷۱هــ۱۹۵۲

ب ــ ده ستوور وه فه رهه نگی زمانی کوردی، (دستور و فرهنگ زبان کردی)، عه ره بی ــ فارسی، (عربی فارسی)

۱۰ــ سجادیه، محمد علی:

سخنی چند پیرامون کردها و لهجهٔ کردی (مقاله)، ارمغان، ۳۸ (۱۳۴۸)، ۳۳۱ــ۳۳۷

۱۱ــ سعید، امین علی:

پیشوند و پسوند در کردی و مقایسه با فارسی، رسالهٔ دکترا، سال ۴۸ــ۱۳۴۷

۱۲ــ شهریاری، اسدالله:

نغمه‌های صحرا، اشعار لهجه‌ای (تهرانی، مشهدی، کردی، کرمانشاهی)، تهران، فریدون علمی، ۱۳۴۳

۱۳ــ شمیم، علی اصغر:

شرح جغرافیای طبیعی، سیاسی‌و اقتصادی کردستان و بیان نژاد و تاریخچه سیاسی و زبان و مذهب و تقسیمات ایلات کرد، تبریز، کتابخانهٔ سعادت‌حسینی و سروش، ۱۳۱۲

۱۴ــ فتاحی قاضی، قادر:

الف ــ منظومهٔ کردی سعید و میر سیف الدین بیگ، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۳۵

ب ــ منظومهٔ کردی شور محمود و مرزینگان، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز، دانشکدهٔ ادبیات، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۸

ج ــ بهرام و گلندام، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ‌ایران، ۱۳۴۷

د ــ منظومهٔ کردی شیخ صنعان، تبریز، دانشکده ادبیات، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۶

هـ ــ منظومهٔ مهر و وفا، متن کردی و ترجمه فارسی، تبریز، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران ۱۳۴۵

و ــ امثال و تعبیرات کردی و معادل برخی از آنها در زبان فارسی (مقاله)، نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۲۲ (۱۳۵۰): ۱۲۰ــ۱۴۴

ز ــ چند بیت کردی (لاس و خزال) (مقاله)، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ۱۹ (۱۳۴۶): ۱۲۰ــ۱۲۲ و ۱۹۸ــ۲۱۵ و ۳۴۶ــ۳۶۱ و ۴۸۲ــ۴۹۷ و ۲۰ (۱۳۴۷/۸): ۹۸ــ۱۱۳ و ۳۸۴ــ۳۹۷ و ۴۸۴ــ۴۹۵ و ۲۱ (۱۳۴۸): ۵۸ــ۷۹ و ۲۲ (۱۳۴۹): ۸۸ــ۱۰۳

ح ـ چند بیت کردی (مقاله) ، نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز ، ۱۶: ۳۰۷–۳۲۰ و ۴۰۰–۴۲۲ و ۱۷: ۹۱–۹۸ و ۱۹۹–۲۲۰ و ۳۳۱–۳۵۲ و ۵۲۱–۵۲۹ و ۱۸: ۸۵–۹۶ و ۱۸۱–۱۹۲ و ۲۷۳–۲۸۶ و ۴۱۲–۴۲۹

**۱۵– قاضی ، محمد و قاضی ، حسن :**

سخنی چند دربارهٔ منظومهٔ کردی لاس و خزال (مقاله) ، جهان نو ، ج ۲۴ (۱۳۴۸) ش ۱ : ۲۶–۳۶

**۱۶ ـ کیوان ، مصطفی :**

الف ـ پیوستگی زبان کردی با زبان های فارسی ، پهلوی و اوستایی ، یغما ۱۹ : ۲۳۶–۲۴۰ و ۴۶۵–۴۷۱

ب ـ کردستان در تاریخ دو هزار و پانصد سالهٔ ایران (مقاله) ، ۲۰ : ۴۸۹

ج ـ اعلام باستانی در زبان کردی ، مجموعه خطابه‌ها ، ۱ (۱۳۵) ، ۲۴۹–۲۶۰

د ـ شعر هجایی در زبان کردی ، یغما ، ۲۰ (۱۳۴۶) : ۳۱–۳۶

**۱۷– کیوان پور ، محمد :**

نامهای پرندگان در لهجه های کردی ، تهران ، انجمن ایرانشناسی ، ۱۳۲۶

**۱۸ ـ مردوخ کردستانی :**

تاریخ کرد و کردستان و توابع (تاریخ مردوخ) ، چاپخانه ارتش

**۱۹– مشیر الدوله ، جعفر :**

تحقیقات سر حدیه ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸

**۲۰– مفتی‌زاده ، محمد صدیق :**

جزوه‌های درس کردی ، در دانشگاه تهران ، سال تحصیلی ۵۰–۴۹ و ۵۱–۵۰

**۲۱– مکری ، محمد :**

الف ـ پند و امثال در لهجهٔ کردی کرمانشاه ، دانش ، ۳ : ۱۵۷–۱۶۴

ب ـ ریشه شناسی واژه‌های کردی ، مادج ، ش ۲ : ۷–۱۵

**۲۲– موکریانی ، گیو :**

فه رهه نگی مه ها باد ( فرهنگ مهاباد )

**۲۳– وفایی مهابادی :**

دیوانی وفایی مهابادی ، مهاباد ، سیدیان

**۲۴– یاسمی ، رشید :**

کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ، انتشارات ابن سینا

25) Bedir Khan, Emir Djeladet: Et Lescot, Roger, grammaire Kurde (dialect Kurmandji), 1970.

26) Chaliand, G., les Kurdes et le Kurdistan, Paris, 1978.

27) Kinnane, Derk, the Kurds and Kurdistan, Oxford University Press, 1964.

28) Machenzie, D.N., Kurdish dialect studies, 1961.

29) Soane, E.B., grammar of the Kurmanji or Kurdish language, 1973.